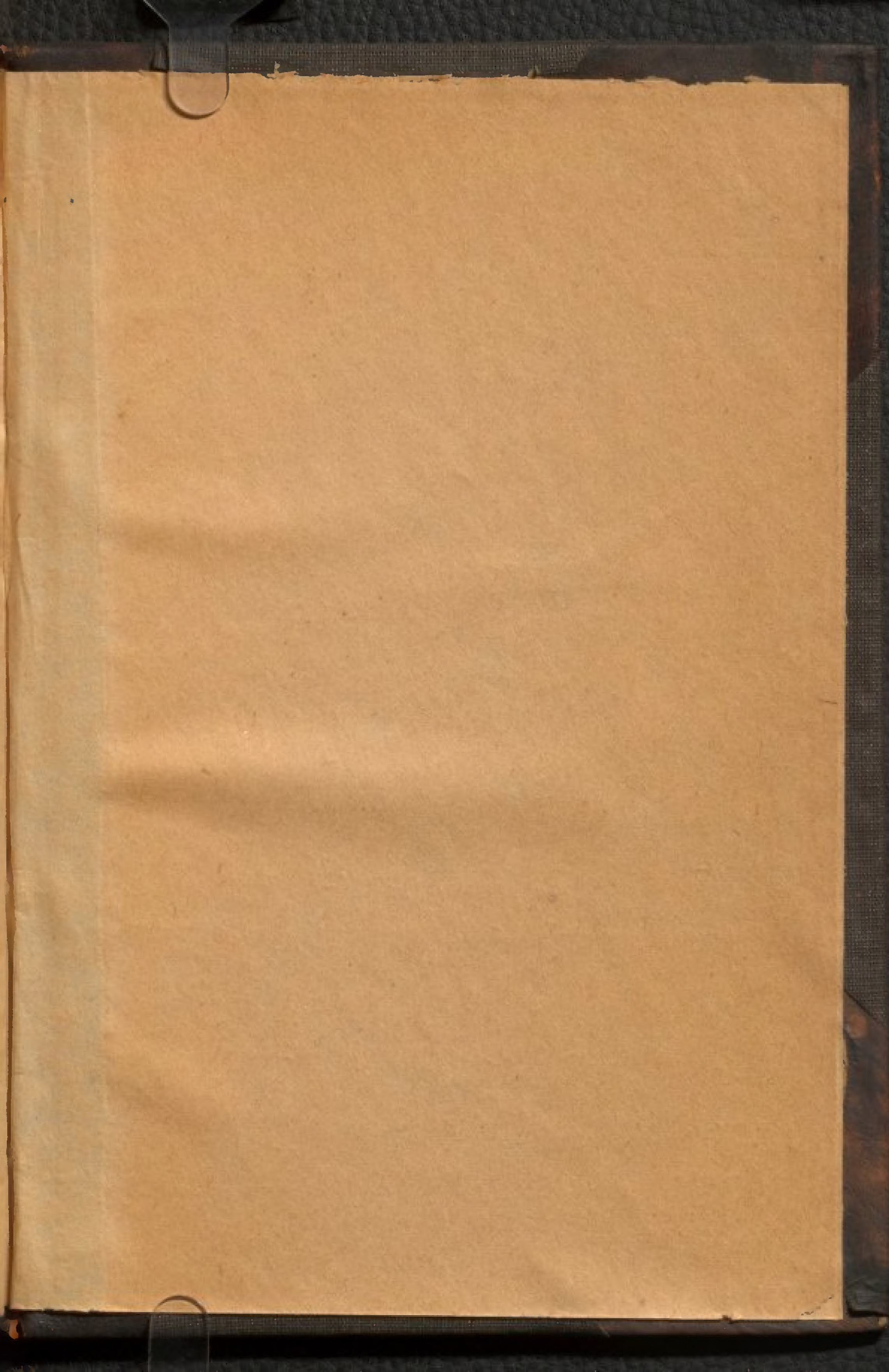
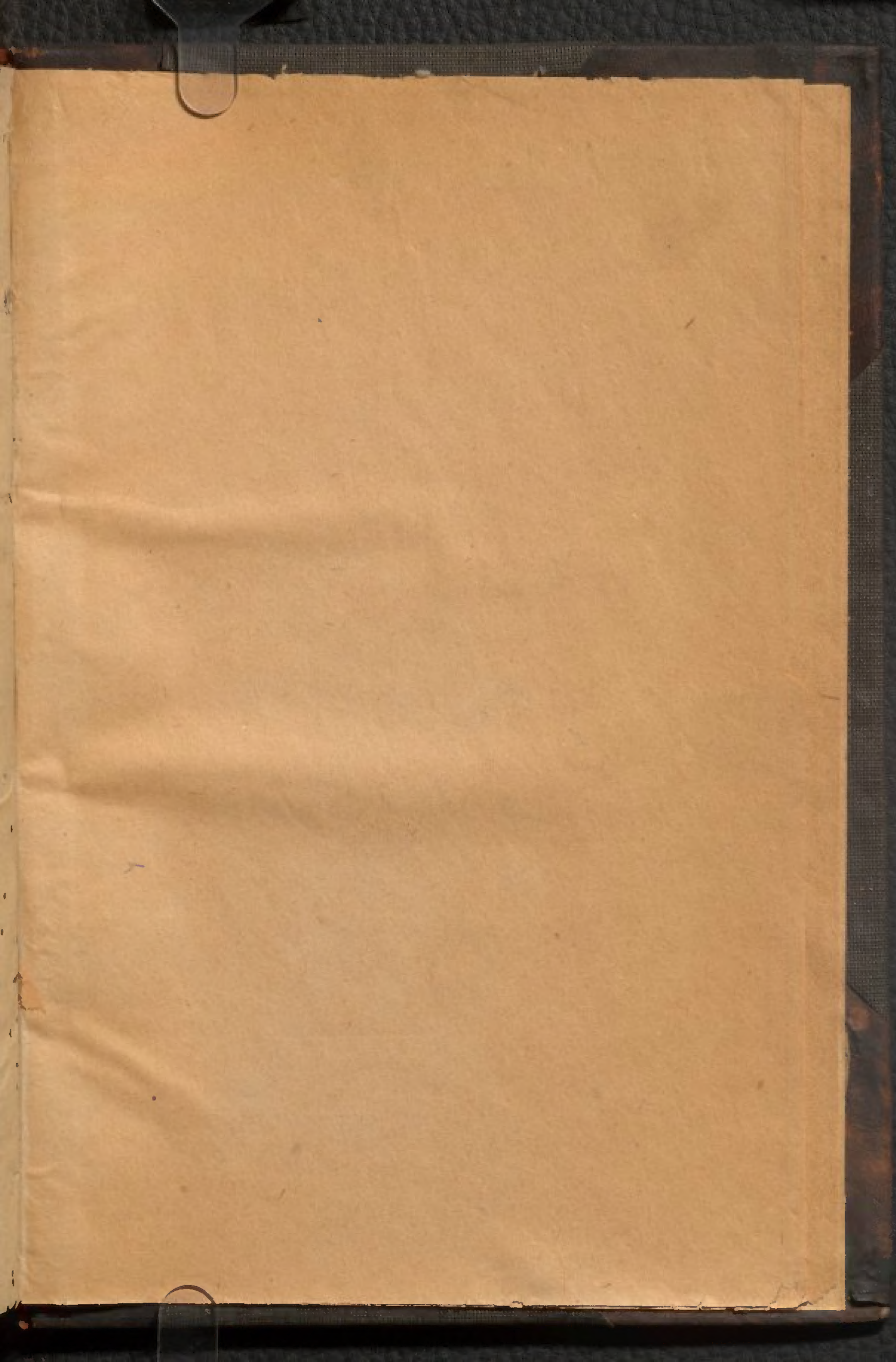
C

4120887

146

Murshidu'l-'awām.
(Shī'ite theology).





فارسی قلمی
مرشد العوام ۔ از آخر یک ورق کم
۹۷ ورق
عہ/
Lucknow
11. XI. 26
W. / I.
146
۲۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلواة والسلام علي خير خلقه محمد وآله اجمعين.
چنين گويد اقل عباد الله ابو القاسم ابن الحسن الجيلاني که اين چند کلمه
در بيان مسايل عبادات حسب الاقتضاي جماعتي از برادران ديني
مرقوم قلم شکسته رقم ميگردد وانرا مسمي کرديم بمرشد العوام ومرتب
گردانيديم بچند کتاب کتاب الصلواة چون نماز افضل اعمال بدنيه است ومقبولي
آن بشرط قبول ساير عبادات است آنرا مقدم داشتيم بر ساير عبادات
وآن بر دو قسم است واجب وسنت وگاهي کراهت بران نماز عارض
ميشود بسبب امور خارجه مثل نماز در حمام. وامثال آن ونمازهاي واجبي
هفت است نمازهاي يوميه ونماز جمعه ونماز عيدين ونماز آيات ونماز

لاو

2

طواف و نمازهای که بسبب نذر و شبه نذر واجب شده باشد

یا باستیجار لازم شده باشد و نماز میت و افضل افراد آن نماز پنجگانه

است که در هر شبانه روزی واجب است بجا آوردن آن و نمازهای سنتی

بسیار است و بعد ازین مذکور خواهد شد و افضل افراد آنها نوافل شبانه

روزیست و شرط وجوب نماز بلکه سایر عبادات بلوغ است و عقل و فهم

پس طفل و دیوانه و امثال بیهوش و کسیکه در خواب باشد بر آنها تکلیفی نیست

اما آنکه قضای نماز و روزه بر آنها هست یا نه بعد ازین مذکور خواهد شد

بلی سنت است که اطفال را بنماز وا دارند و آنها را بعبادت عادت بدهند

و دور نیست که بجهت اطفال هم ثوابی باشد در ان عبادات و بلوغ دانسته

میشود بیکی از چند چیز اول احتلام است و آن عبارت است از بیرون آمدن منی

از فرج مرد یا زن در بیداری یا در خواب دوم رویدن موی درشت

است در اطراف فرج مرد یا زن و موی زیر بغل در آنها اعتباری

ندارد و بعضی از علما اعتبار بر رویدن موی پشت هم کرده اند و خالی

نبوتی نیست سیوم تمام شدن سال پانزدهم است از برای مرد و تمام شدن سال نهم است از برای زن و بعضی بداخل شدن در سال چهارده اکتفا کرده اند و قول اول اقوی است پس هرگاه احتلام یا روئیدن موی حاصل شود انتظار تمام شدن سال را نباید کشید و هرگاه با آنها معلوم شود سن را اعتبار میکنند چهارم حایض شدن زن و حامله شدن پس آن نیز علامت بلوغ است جزما بلکه علماء اینها را علامت سبق بلوغ گرفته اند و گفته اند که هرگاه عقدی یا معامله از او صادر شود متصل بر حالت حیض یا با انعقاد نطفه آن معامله صحیح است و این در نزد حقیر خالی از اشکالی نیست پس الحال شروع میکنم در مسایل نماز و مقدم میداریم مقدمات نماز را و بعد از این می پردازیم بذکر حقیقت نماز و احکام آن و بیان اینها در ضمن چند قاعده میشود قاعدهٔ اولی در مقدمات نماز است و در ضمن چند منهج ذکر میشود منهج اول در طهارت است و آن بر دو قسم است طهارت از حدث و آن حالتی است که مانع از دخول نماز است و ازاله آن محتاج به نیت است

٣

مثل بیرون آمدن بول و غایط و جنب شدن و حایض شدن و امثال اینها و
طهارت از خبث وان عبارت است از ازاله نجاسات و ازاله آن محتاج نیست
به نیت مانند بول و غایط و خون و مثل اینها و مقدم میداریم مسایل طهارت
از حدث را و آن سه چیز حاصل میشود وضو و غسل و تیمم و بیان مسایل این
هر دو قسم در ضمن چند باب میشود باب اول در وضو است و دران چند فصل است
فصل اول در احکام و اقسام و موجبات آنها و دران چند مطلب است
مطلب اول وضو منقسم میشود بواجب و وضو واجب می شود از برای
نماز واجب و طواف واجب و بجهت مس کتابت قرآن یعنی رسانیدن
دست و بدن بکتابت آن هرگاه واجب شده باشد این مس کتابت بنذر یا بشبه
آن پس بدرستیکه بر محدث مس کتابت قران حرام است و چنانکه وضو
واجب است از برای مذکورات شرط صحت اینها نیز هست وگاهی هم وضو واجب میشود
بسبب نذر و عهد و قسم و بدانکه وضو فی نفسه وجوب نمی باشد بلکه
وجوب آن از برای غیر است مثل نماز و طواف و تا وقت واجب داخل نمیشود

وسنت

نفخ بول یا غایط یا خون یا منی یا ...

به نیت وجوب نتوان ساخت مگر وضوی که بنذر و شبه نذر واجب شده باشد امّا

هرگاه وقت داخل شود و وضو داشته باشد پس اگر آن وضوئی که دارد از

برای نماز واجبی یا سنتی ساخته بوده آیا از برای هر چیزیکه قصد رفع حدث هم آن

کرده باشد مثل وضو بجهت تلاوت قران یا دخول مساجد یا از برای اینکه

با طهارت باشد و نحو آن پس بهمان وضو اکتفا می تواند بکند و وضوئی دیگر در کار

نیست بلکه هرگاه در نیت صریحا قصد رفع حدث نکرده باشد بلکه قصد فعلی را کرده

که صحت آن یا کمال آن مشروط بر رفع حدث باشد مثل قراءت قران و امثال آن

آن نیز کافیست و اگر آن وضوی که دارد ازین قبیل نباشد بلکه مثل وضوی

تجدیدی باشد پس هرگاه معلومش شود که حدث از وصا در شده بوده است

و بعد از آن وضوی تجدیدی ساخته است در اکتفا بآن وضو اشکال است

و احوط آنست که حدثی بعمل بیاورد و بعد از آن وضو بسازد یا آنکه وضو

بسازد برای نماز بقصد قربت و نیت واجب نکند و همچنین

وضوئی که برای آمدن مذی ساخته باشد و بعد از آن معلومش شود که حدثی

از آن پیشی

۱۴

ازاو پیش از وضو واقع شده بوده است انهم مثل وضوی تجدید است
اما وضوی که از برای خوابیدن بر طهارت ختم باشد پس اظهر انست
که بهمان وضو میتواند نماز بکند مطلب دوم سنت است وضو در مواضع بسیار
از جمله انها وضو از برای نمازهای سنتی است و طواف سنت و سایر مناسک
حج و قرائت قران و مس کتابت قران و با خود داشتن قران و دخول
مساجد و از برای مهیا بودن بجهت نماز پیش از دخول وقت آن و ظاهر
این است که همین وضو وضوی نماز است که جایز است پیش از وقت
به نیت سنت بکنی و باید قصد او همین مهیا بودن برای نماز باشد و اما
اگر نوا ... باشد و بجهت انکه در تاخیر وضو تقصیر میشود مقدم دارد
در ینصورت در صحت این وضو قبل از وقت اشکال است بلکه ظاهرا صحیح
نیست و ظاهر اینست که هرگاه داند که در اول وقت نماز میسر نمیشود اما
آن وقتی که میسر میشود میخواهد که مهیا الوقت باشد و وضو را قبل
از وقت نماز بجهت مهیا بودن در وقتی که میسر شود می تواند بیاورد

و از برای انیکه با وضو بر

وهمچنین سنت است وضو از برای طلب حوایج و زیارت قبور مومنین و
نماز جنازه و از برای تجدید در وقتی که فاصله معتد به حاصل شده باشد
از وضوء اول خواه با وضوء اول نماز کرده باشد یا نکرده باشد
و سنت است وضو از برای خوابیدن خصوصا از برای جنب و از برای
جماع کردن محتلم و جماع بعد از جماع و جماع کردن با زن حامله و جماع کردن
کنیزی بعد از کنیز دیگر و غسل دادن جنب میت را و از برای کسی که میخواهد
میت را در قبر بگذارد و کسیکه غسل میت داده و خواهد میت را کفن
کند و از برای ذکر حایض در اوقات نمازها و از برای کسیکه قبل از
استنجای بآب وضو ساخته باشد و از برای کسیکه از وی مذی آمده باشد
از روی شهوت و از برای کتابت قران و سنت است وضو دادن
میت قبل از غسل مطلب دوم در بیان احداثی که موجب وضو میشوند
و آن بول و غایط کردن و بیرون آمدن باد است از مخرج معتاد
و هرگاه مخرج معتاد سد شده باشد یا آنکه مخرج او منحصر شده باشد

مخرج

المخرج

و در وضوء

موضع

در موضعی که غیر موضع طبیعی انسان که خلقت عادت بر آنست آید

نیز موجب وضو میشود و اما بادی که از جای دیگر بیرون آید مثل

سوراخی که از زخمی بهم حاصل شده باشد و اما موضع طبیعی بر حال خود باشد

پس بطلان وضو در اینجا معلوم نیست و همچنین بادی که از ذکر مرد یا

از قبل زن بیرون آید آن نیز موجب وضو نیست و از جمله موجبات

خوابیست که بر عقل و هوش غالب شود و آن در وقتیست که گوش

چیزی را نشنود و همچنین بیهوشی و دیوانگی و مستی از جمله موجبات است

و استحاضه بتفصیلی که بعد مذکور خواهد شد و اکثر علما حیض و نفاس و مس

میت را نیز از موجبات وضو دانسته اند و حکم کرده اند باینکه غسلی که

بجهت این امور کرده باشد به تنهایی نماز نمیتوان کرد و ملکه باید وضو هم بسازد

حدث اکبر

پس هر یکی از اینها باعث این می شود که حدث اصغر بر دو هم حاصل شود

که غسل رافع حدث اکبر است و وضو رافع حدث اصغر است و تحقیق

در این مسئله در نزد حقیر این است که اینها باعث حدث اصغر نمیشوند پس

اگر فرض کنیم که زنی حامله باشد و وضو داشته باشد و وضع حمل او
بشود و قلیلی خون ببیند و پاک بشود و از ویکی از موجبات وضو سرزده
باشد غسل نفاس میکند و نماز میکند و دیگر وضو نمیخواهد و همچنین مس
میّت و اما حیض پس آن چونکه از سه روز کمتر نمیشود و نزدیک بکمالست
که در مدت سه روز موجب وضوی از آن زن سر نزند پس اینکه حکم
بوجوب وضو با غسل حیض میکنیم بجهت آن احداثست نه بجهت
حیض و همچنین نفاس نظر بغالب احوال بجهت اینکه حق این است
که این علتها موجب وضو نیستند چنانکه بعد ازین خواهیم گفت حاصل
آنکه اگر با حیض و نفاس و مس میّت حدثی دیگر مثل بول و غایط
و خواب و غیر اینها حاصل نشده باشد وضوی مذکور بکار نیست
اما وضو ساختن احوط است مطلب چهارم هرگاه کسی یقین طهارتی
از و بعمل آمده باشد خواه وضو و خواه غیر آن و بعد از آن شک
کند در حدث بنا بر طهارت میگذارد و بهمان طهارت اکتفا

حکم

میکند بلکه هرگاه اعتقادش این باشد که بآن طهارت نمیتوان
نماز کرد و ثانیا وضو بازد و فعل حرام کرده است و همچنین هرگاه یقین
بحدث داشته باشد و شک دارد که آیا بعد ازین طهارت بعمل آمده
یا نه در حکم محدث است و واجب است که طهارت بعمل آورد و هرگاه
یقین دارد که از وحدثی و طهارتی بعمل آمده مثل آنکه جزم دارد که هم (حاصل شد)
بول کرده و هم وضو ساخته اما نمیداند که کدام پیشتر و کدام بعد بوده است
اقوی این است که در حکم محدث است و واجب است که وضو بازد
مطلب پنجم مشهور این است که کسی که او را سلس البول داشته باشد
و ممکن نباشد که بول خود را نگاه بدارد از برای هر نماز وضوئی بسازد
و بجهت محافظت از زیادتی نجاست کیسه یا کهنه پاره که مجرای بول را
محافظت کند از تعدی با خود برداشته باشد و بعضی گفته اند
بیک وضو نمازهای بسیار میتواند کرد و بعضی گفته اند ظهر و عصر را باهم
جمع کند و یک وضو برای آنها کافیست و همچنین مغرب و عشا و احوط

بلکه اقوی قول مشهور است و همچنین اظهر در کسی که آزار شکم داشته باشد
و نتواند خود را نگاهدارد از غایط یا باد این است که از برای هر نمازی وضوی
بسازد و اولی آنست که صاحب سلس البول و بطن هرگاه دانند که از
برای ایشان زمانی میسر میشود که توانند نماز را تمام با وضو بکنند آن
انتظار آن زمان را بکشند و در صورتی که چنین زمانی میسر شود از برای
کسیکه آزار شکم دارد یا آنکه اتصال آمدن غایط و ریح بر طرف شود
قبل از شروع در نماز و ناگاه در بین نماز از شکمش چیزی بیرون آید
مشهور آنست که وضو بسازد که گذاشته است تمام کند مگر اینکه
بداند که میتواند خود را بمقدار نماز نگاهدارد پس وضو بسازد
و از سر گیرد چنانکه علامه فرموده است و دور نیست که مذهب مشهور هم
این باشد و همچنین ناگاه آمدن بول در آزار سلس البول را جماعتی
از علما گفته اند که وضو بسازد و از همانجا بنا بگذارد و بعضی گفته اند
که اگر تواند بمقدار نماز خود را محافظت کند وضو بسازد و نماز را

و از همانجا

ازسرگیرد وطرف احتیاط را درین نگاهدارد که در اکثر اوقات آنها سنجیده راه دارد فصل دوم در احکام آداب خلا رفتن و دران چند

مطلب است مطلب اول واجب است پوشانیدن عورت از کسیکه حرام

است نظر کند بعورت و آن غیر زن و کنیز و طفل بلکه ستر عورت زن

هم قبل است و دبر که واجب است که بپوشانند از غیر شوهر و آقا هر چند

که سایر بدنرا از غیر محارم هم باید بپوشانند واظهر آنست که حرام است

درحال بول و غایط کردن بلکه درحال استنجا هم رو بقبله نشستن

و پشت بقبله نشستن و معتبر و کردن بجمیع بدن است پس اگر کسی

رو بقبله بنشیند و ستر عورت از قبله بگرداند فایده ندارد و اظهر

آنست که این حکم در صحرا و غیر صحرا یکیست مطلب دوم واجب است

شستن مخرج بول باب و بعض علما گفته اند هرگاه آب میسر نشود

بسنگ و کهنه و مثل آنها واجب است ازاله بول بکند و لیکن بر آنها

ظاهر نیست ولیکن احوط است و اظهر آنست که مسمی شستن یعنی

مسایل

[illegible]

همین قدر که آب را بر آن موضع جاری سازد و هر چند بسیار کم
باشد باز و ال عین نجاست کافیست و بهتر آنست که دو مرتبه بشویند
و هرگاه ازاله عین بدون دست مالیدن نشود دست مالیدن در
کار نیست و هرگاه ضرور باشد و تا دست مالی پاک نمیشود دست
مالد و اما مخرج غایط پس در آنجا مختار است در میانه نشستن با آب
و استعمال کردن جسم طاهری مثل سنگ و کلوخ و کهنه و پنبه و غیر اینها
بشرط آنکه ازاله عین نجاست بکند و اظهر آنست که پاک بودن نجاست
کافیست هر چند بیکبار دست مالیدن باشد و احوط آنست که سنگ
و نحو آن هم سه عدد باشد و به سه طرف یک جسم اکتفا نکند و جمعی واجب
دانسته اند این را و این ضعیف است و زوال اثر واجب نیست یعنی
آن تری و لغزندگی که باقی میماند ضرر ندارد و اما رنگ و بو پس بطریق اولی
آنهم در استنجای با آب هم ضرر ندارد و اینکه گفتیم استعمال جسم
طاهری کافیست در وقتیست که نجاست از موضع متعدی نشود یا

نکرده باشد

بول کردن در زمین سخت و در آب خصوصاً آب ایستاده تکیه کردن
غایط هم در آب و مکروه است نشستن در مواضع لعن و طعن مثل سر
راهها و جائیکه مردم آب برمیدارند مثل کنار نهرها و سر چاهها و در خانها
و مسجدها و جائیکه قوافل و مترددین فرود می آیند و در زیر درخت میوه
دار خصوصاً در وقت که میوه در او موجود باشد و در سوراخ حشرات
مثل مورچه و موش و غیر اینها و بر سر قبر و در میان قبرستان و در حال
ایستادن و مکروه است [illegible] بلند کردن بول را در هوا و طول دادن
نشستن در خلا و مکروه است مسواک کردن و حرف زدن بغیر ذکر
خدا و آیة الکرسی و حکایت اذان و چیزی خوردن و آشامیدن و استنجا
بدست راست و بدست چپ هرگاه در او انگشتری باشد که بر او اسم خدا
باشد بلکه داخل شدن خلا در حال که این انگشتر در دست او باشد بلکه
اسماء انبیا و ائمه و فاطمه زهرا علیها السلام نیز چنین است و این در وقتی
است که علم بهم نرسد که نجاست باسامی شریفه میرسد و اگر نه حرام است

فصل سیوم در کیفیت وضو و دران چند مطلب است مطلب اول

واجب است در وضو شستن رو و شستن دستها تا مرفق و مسح سر و
مسح پاها اما رو پس حد آن از جهت طول از رستنگاه موست تا آخر زنخ
و از جهت عرض آن قدریست که فرا گیرد آنرا انگشت بزرگ و انگشت
میانی و هر قدر از شقیقه که داخل این شود و واجب است شستن و اما مو
آن واجب نیست و همچنین عذار و آن موئیست که آن آخر شقیقه میروید در
طرفین رو تا آخر نرمه گوش و همچنین عارض و آن موئیست که از آخر عذار در
طرفین رو و هر قدر اینها که داخل حد مذکور باشد باید شست و هر قدر
خارج باشد واجب نیست و اما مواضع تحذیف و آن جائیست که مو رسته
در دو طرف پیشانی پس آن نیز چنین است و غالب این است
که دو انگشت مذکور آنها را فرو میگیرد و اما نزعتان یعنی آن دو سفیدی
که در دو طرف پیش سر است در دو جانب پیشانی که مو ندارد پس
شستن آنها واجب نیست و معتبر حال مستوی الخلقه است پس

گر

کسیکه پیش سرا و مو ندارد نباید آب را بفرق سر بریزد و آنکس که موی سر
او نزدیک ابرو رسته باید آنهم اکتفا بشستن پائین مو بکند بلکه مراعات
المعنی را بکند که آن بشکلی که اغلب مردم بران شکلند از انجا بشوید و
همچنین در انگشتان و صورت بجهت آنکه بعضی هستند که انگشتان
بسیار بلند و روی بسیار باریک دارند و بعضی بعکس این می باشند
آنها نیز ملاحظه میانه حال مردم را بکنند و واجبست که ابتدا از
بالای رو بکند در شستن و آبرا از دم مو بریزد و بعد از زیر بشوید بنهایت
رنج و حدیکه از برای رو قرار دادیم اندکی از اطراف رو بران
بیفزاید از باب مقدمه واجب تا خاطر جمع رو را شسته باشد و واجب
نیست در وضو که آب را بته مو برساند خواه ریش و خواه ابرو و خواه
ابرو خواه غیر آن همان شستن ظاهر کافیست و بعضی گفته اند که هرگاه
مو تنک باشد بنحوی که پوست رو در مجلس گفتگو ظاهر باشد واجب
هست که آب را بته مو برساند و اقوی قول اول است اما این

و واجب است سر مرفق ... زیرا که شبیه ... [illegible]

قول احوط است و اما دستها پس حد آنها از مرفقها است تا سر انگشتان.
و قدری بالاتر از مرفق را بشوید تا خاطر جمع و اگر دست مو داشته باشد
آب را به ته مو برساند مثل دست رو نیست و همچنین باید هیچ حایل در بدن
نباشد و به انگشتری تنگی یا النگوی تنگی یا امثال آن مثل برنج زنان
در دست باشد و آب در زیر آن روان نشود آنها را حرکت بدهد و آب را
در تحت آن داخل کند و شستن ناخنها واجب است هرچند بلند باشد.
و زیر ناخن تا حدی که ظاهر است و بچشم دیده می شود واجب است
شستن و زیاده بر آن واجب نیست پس هرگاه چرک یا گل در زیر
ناخن باشد اگر مانع از رسیدن آب بظاهر باشد واجب است ازاله آن
و اگر در باطن باشد مانعی ندارد و سیاهی های قلیل که از گوشت و در
ریشه ناخنها پیدا می شود از چرک یا دود مانع رسیدن آب نیست
واجب نیست شستن آنها و اگر در بدن خود مانعی به بیند و احتمال
داشته باشد که بعد از وضو بهم رسیده باشد اظهر آنست که وضو صحیح است.

واگر دست کسی را بریده باشند پس اگر قدری از استخوان بازو هم
بریده شده است که مرفق بالمره در میان نیست پس شستن آن دست
ازو ساقط است باتفاق علماء و همچنین است هرگاه از مابین مرفق بریده
باشند که قلیلی از استخوان ساق باقی مانده باشد او هم باید آن دست
را بشوید باتفاق علماء و اما اگر استخوان ساق را تمام بریده باشند و استخوان
بازو تمام بر جا باشد احوط آنست که آن سر استخوان را بشوید چنانکه حدیث صحیح
دلالت بر آن دارد هر چند وجوبش معلوم نیست نظر بآنکه بعضی علما دعوی
اجماع کرده اند بر عدم وجوب آن و اما مسح سر پس آن واجب است در پیش
رو مسمی بکافیست مثل آنکه سر انگشت بقدر ناخنی بمالد و بعضی واجب دانسته اند
بقدر موضع سه انگشت را هر چند بیک انگشت مسح کند و از بعضی ظاهر میشود
که کمتر از مقدار یک انگشت جایز نمیدانند و اقوی قول اول است و افضل
و احوط اعتبار سه انگشت است و محتمل است که موضع سه انگشت از
جانب طول سر مراد باشد و محتمل است که از جانب عرض و هر یک از این دو

احتمال از کلام بعضی علما ظاهر میشود و بهتر آنست که ملاحظه هر دو بشود یا
ملاحظه بکار بردن خود سه انگشت را به طول بگذارد بر عرض سر و بقدر
عرض یک انگشت انگشتها را پائین کشد و مسح سر را سر از بزیر یا و سر از بالا
بر دو می تواند کشید هر چند ابتدا از بالا کردن بهتر است و اما مسح پاها پس آن
در پشت پا واجب است و حد آن از انگشتان است تا کعبها و مسمی مسح
در آن کافیست و در اینکه واجب نیست عرض بالتمام مسح شود ظاهر اخلا
نیست و اما طول آن پس دعوی اجماع شده و واجب است که باید منقطع
نشود و خط متصلی از سر انگشتان تا کعب برد و افضل و احوط آنست که
تمام پشت پا را بتمام کف مسح کند اما وجوبش معلوم نیست و ظاهر این است
که جایز است مسح از کعبین تا سر انگشتان نیز اما احوط آنست که ابتدا از سر
انگشتان بکند و مراد از کعبان آن برآمده گی است که در پشت پاها بنابر
مشهور علما و بعضی گفته اند آن کوبلست بالاتر از آن برآمده گی که در
مفصل پاست یعنی آنجا که استخوان ساق تمام میشود و متصل باصل قدم

میشود

میشود واقوی قول اول است واحوط آنست که خود کعب را هم داخل
مسح کند بلکه احوط آنست که مسح کند تا آن گودی بلکه خود گودی را هم داخل مسح
کند وظاهر اینست که مسح بمطلق دست صحیح است اما بهتر آنست که انگشت ها
را در مسح بکار برد واولی آنست که بکف مسح کند واگر متعذر باشد به پشت دست
مسح کند واگر متعذر باشد بذراع مسح کند و در مسح به پشت دست و ذراع
اگر تیمم کند احوط است وظاهر این است که واجب باشد مسح پای راست بدست
راست بکند و مسح پای چپ را بدست چپ بکند و بدون عذری بغیر ان نکند
و واجب است اینکه مسح به تری آب وضو باشد واگر آب تازه بردارد
و مسح کند وضو باطل است واگر در دست تری باقی نمانده باشد در عضوی
از اعضای سابقه که رطوبتی باشد از انجا تری بگیرد و مسح کند هر چند آبی باشد که بر قدری
از ریش باشد که زیاده است از قدریکه واجب است شستن آن در وضو که در
وقت شستن رو آب بان میرسد در عادت واما آبیکه باطراف کلاه
و عمامه و نحو آن بریزد پس آنرا آب وضو نمیگویند و بان مسح نمیتوان کرد واین

حکم تفاوت نمیکند در جائیکه فراموش کرده باشد مسح را و بعد ازان
بخاطرش آید باید ولها فراموشی بلکه هر چند دست تر باشد و باز از عضو دیگر آب
بر دارد هم باکی نیست و اما هرگاه همه عضوها خشک شده باشد پس واجب است
اعاده وضو و اما اگر هوا بسیار گرم باشد یا بادی شدیدی باشد که اعاده هم
ممکن نباشد اگر ممکن نشود که قدری از دست چپ را بگذارد که در آخر کمال سرعت
آب بآن قدر بریزد و بشوید و بآن تری مسح بکند و اگر این هم ممکن نباشد در این صورت
مشهور این است که جایز است بآب تازه مسح کرد و احوط آنست که تأخیر وضو
بکند تا زمانی که امید رفع عذر باشد یا آنکه جمع کند مابین این وضو و تیمم و هر دو
را بقصد قربت بکند و هرگاه در سر پا تری باشد پس اگر تری وضو که در دست
است زیاده بران تری باشد باکی نیست مسح کردن بلکه در صورتی که هرگاه زیاده
بران هم نباشد صحیح است اما احوط آنست که آن تری را خشک کند یا کم کند و در مسح
نیز شرط است که حایلی در سر و پا نباشد مثل عمامه و مقنعه و حنا مگر آنکه حنائی باشد
که بسبب رقت و نازکی مانع از مسح نباشد و موی پیشش سر مانع نیست مادامیکه

بسیار

بسیار دراز نشده باشد که از حد خود رفته باشد اگر چنین باشد بر بیخ موها
مسح کند و هرگاه موی غیر پیش بلند شده باشد و به پیش سر آمده باشد بر او مسح جایز
نیست و همچنین بر حایلی که در پا باشد از کفش و چکمه و غیر آن مگر از برای
تقیه یا خوف سرما یا دزد و قطاع الطریق و باز ماندن از رفقا که در این صورت
ها جایز است مسح کردن بر چکمه و هرگاه عذر زایل شود در اکتفا باین وضو
اشکال است و احوط اعاده وضوست بلکه احوط آنست که وضو را بشکند
و وضوی تازه بسازد مطلب دوم واجب است در وضو ترتیب باین
نحو که اول رو را بشوید بعد از ان دست راست را و بعد از ان دست چپ
و بعد از ان مسح سر و بعد از ان مسح پاها و اقوی در نزد حقیر این است که
واجب است مقدم داشتن پای راست بر پای چپ و مشهور علما این را
سنت میدانند و حدیثی در احتجاج از حضرت صاحب الامر علیه السلام
روایت شده که مضمون آن این است که هر دو را با هم میتواند مسح کند
و اما اگر از هم جدا کند واجب است که پای راست را مقدم دارد در فتوی حرجی

احدی از علما برین مضمون در نظر نیست و اگر ترتیب را فراموش کند
پس باید برگردد و ترتیب را بعمل بیاورد پس اگر اول دست راست
را بشوید و در از فراموش کرده باشد و دست چپ را بشوید بعد از ان
بخاطرش آید برمیگردد و رو را می شوید بعد از ان دست راست را بعد از ان
دست چپ را می شوید و همچنین بلی در یک صورت اشکال است و آن
اینست که رو را بشوید و بعد آزان دست چپ را و بعد از ان دست راست را
را و از بعضی از روایات معتبره ظاهر میشود که برگردد و دست راست را بشوید
و بعد از ان دست چپ را و بعضی دیگر دلالت میکند بر انکه دو مرتبه شستن
دست راست در کار نیست و ظاهر این است که فتوی علما بر این باشد
چنانکه از جماعتی ظاهر میشود و احوط آنست که چنین کند و وضو را
اعاده کند مطلب سیوم واجب است موالات در وضو یعنی اجزای
وضو را متفرق نکند وحدی که اکثر علما از برای این قرار داده اند این است
که باید او براهر عضوی شروع کند پیش از انکه خشک شود اعضای سابق

شد که برگردد و رو را بشوید و بعد از ان دست راست را بشوید و همچنین دست چپ را از بعد دست راست

13

بر آن پس اگر بسبب تفریق و دیر کردن نخشکد خواه بسبب تمام شدن

آب در میان یا بسبب نسیان یا غیر آن باشد پس آن اتفاقیست

که مبطل وضو نیست و اگر از جهت تفریق و دیر کردن نباشد بلکه بسبب

باد یا گرما یا غیر اینها باشد پس در اینجا جمعی قایل شده اند که باطل نیست

و این قول دور نیست اما احوط اعاده است و این سخن در غیر مسح است اما در مسح پس

حکم در آن بطلانست بجهت اینکه محتاج می شود بآب تازه و مسح بآب تازه

جایز نیست و اینکه مذکور شد در غیر حال ضرورتست مثل گرمای بسیار شدید

یا باد شدید و اما در صورت ضرورت پس در مسح و غیر مسح همه مساویست

در اینکه خشکیدن ضرر ندارد و پیش ازین حکم مسح را ذکر کردیم و جمعی دیگر از

علما موالات را بهمین معنی که گفتیم نیز ذکر کرده اند و علاوه بر این اعتبار تتابع را

هم کرده اند یعنی تفریق در میان اعضا نکنند و در پی هم دیگر بکنند و

دلیل آن محل گفتگو نیست بلی اگر تفریق بحدی حاصل شود که اهل

عرف دینداران نگویند که چنین این شخص وضو ندارد و از وضو

دهست بر داشته است و بگویند که چنین وضوی وضو نیست پس

در اینجا ظاهر حکم به بطلان است هر چند تری باقی باشد فکر در آن

جاهائی که احادیث شامل آن باشد مثل صورتیکه مسح را فراموش

کند و مشغول امر دیگر شود هر چند داخل نماز نشده باشد و بخوان

و ظاهر این است الا امر دیگر شود هر چند داخل نماز نشده باشد و بخوان

و این است الا که در موارد آن اخبار هم سلب اسم وضو میتوان کرد و در

موارد آن اخبار هم اکتفا به همین صورت میکنم و بدانکه که اکثر علما اعتبار

خشک شدن همه اعضای بعض را کرده اند یا بمعنی که اگر تری در یک از

اعضای بعض باقی باشد کافیست هر چند تمام آن عضو هم تر نباشد و

بعضی گفته اند باید همه اعضای بعض تر باشد و اقوی قول اول است

شرط است در وضو نیت و مراد از نیت قصد فعل مامور به

معین است که ممتاز باشد از غیر تقربا الی الله و کافیست از برای

او اینکه داعی و باعث بر فعل همان معنی باشد یعنی کردن آن فعل

بعضی دراز کرده اند که آمده کرد ... رستن ... در ...

[illegible]

بعضی گفته اند که باید ترین عضو

[illegible]

معین از برای خدا او را براین امر وا داشته باشد هرچند در وقت
کردن فعل این معنی را بخاطر نگذرانند پس هرگاه پیش از وقت فعل را
معین کند باین معنی که منظورش این است که مثلا وضوئی بسازد بعد از آنکه
از جائی برخیزد از برای نماز ظهر از برای خدا و بعد از مدتی می آید که وضو
بسازد و همان معنی که در نظر داشته باعث این است که او را براین فعل
میدارد پس همان کافیست و ضرور نیست که در وقت آب ریختن
برو بخاطر بگذراند که وضو میسازم از برای رفع حدث و از برای
مباح شدن نماز بلی هرگاه غافل باشد بالمرّه از آنچه منظور داشت
در اینصورت البته باید خود را متذکر بکند و لکن همان مجملا که بخاطرش
آمد کافیست دیگر تفصیل یکی یک در خاطر و متصل کردن این اخطار
بالفعل در کار نیست و همین معنی استدامهٔ حکمیه است که فقها گفته اند
یعنی باید در حین فعل نیّت خلاف منظور خود را نکند (در حکم نیت بودن) و تا آنچه منظور
داشت همان او را باعث بر تمام شدن الفعل باشد و ضرور نیست

که در هر جزء نماز بخاطر بگذرانند که نماز میکنم یا وضو میسازم از برای
خدا بلکه این نزدیک بمحال است و منافی حضور قلب که مطلوب در
عبادات است و قصد وجوب و سنت در رفع حدث و اباحت
نماز و ادا و قضا و غیر آنها هر یک از اینها اگر مدخلیت در تعیین عبادت
دارند باید قصد بکند باین معنی که قصد آن فعل با آن صفت معینه
او را و امیدارد بر این عبادت مثل اینکه شخصی است نماز قضا گذارد
و در اول طلوع صبح را بکند پس همچو شخصی باید قصد بکند که قضا
هم میکند و میخواهد نماز صبح را بکند از نماز شب فارغ شده و نماز
قضا هم میکند و میخواهد نماز صبح را بکند پس همچو شخصی باید قصد بکند
که نماز صبح میکنم یا نافله صبح میکنم یا نماز قضای صبح میکنم هر گاه در نزد
او یکی از اینها ... معین بر نخورد و بهمان قصد دیگر در حال تکبیر احتیاج
بخاطر گذرانیدن نیت تکبیر را بگوید و اما اگر معین نکند تا وقتی که بر خواست
بنماز پس باید در آنحال معین بکند و بعد از آن تکبیر بگوید و هم چنین در

و وجوب

وضوی واجب و سنت و غیر آن پس معلوم شد که مقارنه نیت
که علما گفته اند باید نیت متصل بعبادت باشد در وضوی واجب
و سنت و غیر آن اگر مراد ایشان اینست که در همه حال نیت را بخاطر
بگذرانند در وقت شروع به نماز یا وضو پس آن دلیلی ندارد و
اگر مراد این است که غافل از آنچه منظور او بوده نشود و نیت خلاف
آن نکند پس صحیح است و اما اگر آن عبادت معین است و اشتباه و
تردد در نیت میانه و عبادت که باید تعیین کند پس در اینجا احتیاج
به تعیین هم نیست مثل آنکه کسی هرگز نافله نمیکند و نماز قضا هم نمیکند و همیشه
صبح که از خواب برمیخیزد نماز صبح را میکند این شخص همین که میداند که نماز
صبح امروز میخواهد بکند از برای خدا کافیست که تکبیر بگوید و دیگر نیت
اداء قضا و واجب و سنت نمیخواهد بلکه هرگاه تردد داشته باشد که آفتاب
طلوع کرده است یا نه کافیست که قصد نماز صبح آن روز را بکند و دیگر نیت
قضا و ادا در کار نیست و همچنین کسیکه هرگز وضوی تجدیدی نمیسازد و صواز

براي آمدن مذي نميآرد و همچنين هرگاه بركسي مشتبه باشد كه غسل
جمعه واجب است يا سنت بگويد در جمعه غسل جمعه ميكنم از براي خدا
ونيت وجوب وسنت در كار نيست خلاصه اينكه قاعده اين است كه هرگاه
افعال مختلفه باشند در نظر تو خواهي يكي از انها را بكني بايد در نظر تو معين
باشد كه اين كدام يك از آن افعال است وهرگاه فعل منظور تو منحصر است
در يك فعل ديگر احتياج بقصد چيز ديگري نيست ومراد از قصد قربت
وكردن فعل براي خدا آنست كه منظور اين باشد كه اين عبادت را چون خدا
فرموده است ميكنم يا از براي اينكه خدا مرا عذاب نكند يا اينكه ثواب بمن
بدهد والحجه غالبا از عوام الناس وبلكه از اكثر خواص حاصل ميشود همين
است وبهتر از اين آنست كه از براي اينكه اين عمل شكر الهي است وموجب
تعظيم او است ميكنم وازين بهتر اين است كه از عظمت الهي حيا ميكنم
وهراسان مي شوم وطلب حيا ومهابت ميكنم واز اين بهتر از همه
آنست كه چون خدا اهل عبادت وستايش است اين عمل را ميكنم واين مختص

موثق لمن

مقربین نیست و باید که داعی بر فعل همان تقرب الهی باشد و بس و اگر
بر وی ریا را ضم کند یعنی قصد خود نمائی هم داشته باشد نماز او باطل است
و اگر فعل راجحی که مطلوب شارع باشد با آن ضم کند مثل قصد پرهیز
کردن را با روزه ضم کند یا قصد ارشاد و راه نمائی با وضو ضم کند که مردم
ببینند که چه نوع وضو میسازد و متابعت او کنند باکی نیست و آنچه را
شارع رخصت داده بخصوص که داخل محل گفتگو نیست در نیت مثل نماز
شب از برای وسعت روزی و سبحان الله در نماز گفتن بجهت تاخیر
کردن غیر و امثال آنها و اما ضم کردن مباحات در نیت مثل خنک شدن
در وضو به آب سرد یا گرم شدن در غسل به آب گرم یا گرم شدن بنماز کردن
در آفتاب و امثال اینها در این خلاف است اظهر آنست که هرگاه داعی
تقرب بخدا و اطاعت چنان قوت دارد که اگر اینها در نظر نباشد تفاوتی
از برای او حاصل نمیشود و البته خواهد کرد آن عمل را باکی نیست و احتیاط است
بقدر امکان و اما مثل لذت بردن بخنکی آب در بینی وضو یا خوشحال

ضم

[illegible]

شدن بانیکه کسی ترا در عبادت به بیند پس ظاهر این است که ضرر ندارد
هرگاه آن داعی تو بر فعل نباشد اما اگر در بین عبادت قصد ریا و خود
نمائی بکنی بعمل یا ضم کنی به نیت قربت این معنی را پس نماز باطل است و
هرگاه در میان وضو قصد کند قطع وضو را پس اگر عود نکند به نیت
وضوی او باطل است هر چند تمام کند و اگر عود کند به نیت پیش از اینکه
که موالات فوت شود پس ظاهر این است که وضوی او صحیح است
تنبیه هرگاه عمداً کسی قصد کند سنت را در وضوی واجب یا بعکس
اظهر آنست که وضوی او باطل است بلکه در صورت جهل مسئله یا امکان
آموختن هم چنین است و اظهر آنست که وضوی سنت را در حال اشتغال
ذمه بواجب میتوان کرد هر چند ظاهر مشهور آنست که نمیتوان کرد مطلب
جایز نیست وضو به آب غصبی مثل اینکه کسی ظرف آب کسی را برای
خود بدون اذن او از او وضو بسازد و یا از حوض که در خانه غیر است
آب بردارد بلکه آب وضو باید مباح باشد خواه ملک او باشد

یا از نهرهای باران و رود خانهای مباح الاصل باشد که کسی آنها را در تحت

ملک خود در نیاورده باشد یا اینکه مال غیر باشد اما اذن داده باشد

در وضو ساختن بعنوان صریح یا بفحوی مثل اینکه کسی او را مهمان کرده باشد

که یک روز مثلا در خانه او باشد پس جایز است که از حوض خانه آنها که

مهیا است از برای استعمال وضو بسازد یا اینکه از شاهد حال و قراین

احوال معلوم باشد که صاحب آب راضیست و از کلام اکثر علما معلوم

میشود که باید علم حاصل شود برضا و از بعضی ظاهر میشود که گمان هم کافیست

و اول احوط است اما نهرهای که مال غیرست و قناتها پس جایز است وضو

ساختن از آنها بدون اذن و همچنین غسل کردن و آب خوردن و رخت

شستن در آنها مگر اینکه صاحب آنها منع کند یا علم بهم رسد که راضی نیست

یا گمان حاصل شود بعدم رضا خواه بدانی که یتیم و مجنون و غیر ایشان داخل

دار و یا نه خواه صاحب آن معلوم باشد و خواه نباشد اما آوردن

آب حمام و جمع کردن آن در حوضها و مثل اینها پس اگر حق آبی از برای

او از قدیم بوده و طریقه مستمره سابق بوده است پس ظاهر این است که

حکم سابق باقی است و جایز است وضو ساختن و غسل کردن و نحو آن ظاهر

این است که خود غاصب نمی تواند این تصرف را هم بکند بجهت آنکه غالب

این است که مالک بتصرف او راضی نیست و هرگاه آب مغصوب مشتبه

شود بآب مباح که نداند کدام ظرف آب مباح است و کدام مغصوب

پس مشهور این است که استعمال هیچکدام جایز نیست و در این حکم اشکالی

هست و همچنین هرگاه بیکی از آنها وضو بسازد و حکم به بطلان وضو مشکل است

و احوط آنست که به هیچ یک وضو نسازد خصوصا در وقتی که آب مباح یقینی

ممکن باشد و اگر بیکی وضو ساخته باشد و آب دیگر بهم نرسد احوط آنست

که تیمم هم بکند و شرط است در آب وضو آنکه پاک باشد و وضو بآب

نجس باطل است و اما هرگاه مشتبه شود آب نجس بآب پاک مثل آنکه

موش در یکی از دو ظرف افتاده و مرده و الحال نمیدانی که کدام یکی

نجس شده پس واجب است اجتناب از هر دو و آن آبها را بریزد و تیمم

کند

18

کند و باید که آب وضو مضاف نباشد یعنی مثل گلاب و عرق نعناع

و سایر آبهای مضاف نباشد بلکه آب حقیقی باشد و اگر آب مطلق

با آب مضاف مشتبه شود و آب دیگر هم نباشد به هر یک جدا

وضو بسازد و اگر یکی از اینها بریزد و دیگری بجا بماند آن یکی باقی مانده

وضو بسازد و بعد از آن هم تیمم بکند مطلب بیستم واجب است که مکلف

خود مباشر وضو باشد در حال اختیار اما اگر عذری داشته باشد

مثل مرض یا غیر آن که خود نتواند وضو بسازد دیگری او را وضو

تواند داد و احوط آنست که هر دو نیت بکنند مطلب [illegible] در احکام

جبایر است هرگاه در اعضای کسی شکسته بسته باشد که از جبیره

خوانند هرگاه تواند که آن جبیره را بردارد و زیر او را بشوید یا اینکه

زخم او بسته نیست آب می تواند در زیر آن جاری کند که ضرری باو نرسد

چنان بکند و اگر نتواند هیچ یک اینها را بکند پس هر جایی که عضو صحیح است بشوید و بالجا

که میرسد که تخته جبیره بسته است دست تری بر روی آن بمالد و در حکم جبیره است

کنبهای که بر زخم و جراحت و مانند آن بسته باشند و آب نیست
جاری کردن آب بر روی جبیره بلکه همان دست مالیدن کافیست
اما باید دست را بر همه روی آن بمالد و ظاهر این است که رسانیدن
تری بهمه اجزای آن جبایر ضرر نباشد و اما موضع مسح مثل سر و پا پس
اگر مسمّی مسح را میتواند بعمل آورد چنانکه بیان کردیم در باب مسح
پس همان اکتفا کند و اگر میسر نشود پس در آنجا نیز دست بر جبیره بمالد و
باید که آن جبیره یعنی آن تخته یا کهنه پاک باشد و اگر نجس باشد چیز پاکی
بر روی او بگذارد و بر او مسح کند و اما اگر زخمی و جراحتی باشد که بر روی
آن جبیره نباشد و ممکن نباشد شستن او پس اطراف او را بشوید
و آن زخم را بگذارد و اگر در دست مالیدن بر روی آن ضرری نمیرسد
دست بمالد هر چند مسمّی شستن بعمل نیاید و اگر آنهم میسر نشود ضرورت
دست مالیدن و اگر تواند چیزی بر روی او بگذارد و دست تر
بر او بمالد احوط است و ظاهر این است که دوا و سنگینی که بر روی

اوچری باشد هم حکم رخم دارد [illegible] در انجا تیمم هم بکنند احوط است

هرگاه بعضی اعضا را نتوان شست و نتوان بر جبیرهٔ آن دست تر مالید

یا انکه جبیره هیچ ندارد مثل انکه آن عضو مریض باشد پس درینصورت باید

تیمم کرد و دیگر شستن اعضای صحیحه در کار نیست و همچنین هرگاه عضوی که

مسح باید کرد این حال داشته باشد و جمیع انچه ذکر کردیم در احکام جبیره

در غسل جاریست و فرقی مابین وضو و غسل نیست بلکه در تیمم هم جاریست

و هرگاه جبیره مستوعب عضو باشد مثل اینکه دست او شکسته باشد

و تختههائی که بران بسته اند از مرفق تا سر انگشتان را گرفته است پس او نیز

وضو میسازد و عمل بمقتضای حکم جبیره می کند بلکه از بعضی علما ظاهر می شود

که هرگاه جمیع اعضای که باید بشوید جبیره داشته باشد باز بمقتضای آن عمل

کند و احوط آنست که درینصورت جمع کند مابین آن و تیمم — هرگاه کسی

وضو با جبیره ساخت و بعد از ان عذر زایل شود و آن وضو باقی باشد

اقرب آنست که وضو باطل می شود و احوط آنست که با قضی [illegible] عمل بیاورد

وضو را اعاده کند مطلب ششم هرگاه پس شک کند در فعلی از افعال
وضو پس اگر مشغول وضوست باید که آن فعل را بعمل بیاورد و بعد از آن
آنچه بعد اوست بعمل بیاورد و اگر از وضو فارغ شده است و در عمل دیگر
داخل شده است پس باو چیزی نیست و اما اگر فارغ نشده و بجای
خود باقیست و مشغول عمل دیگر نشده پس اظهر آنست که در اینجا هم بر او
چیزی نیست و هرگاه یقین کند که بعضی افعال وضو را نکرده است پس باید
برگردد و آنرا و آنچه بعد از آنست بعمل بیاورد بشرط اینکه اخلال بموالات
نشود و کثیر الشک در وضو اعتبار بشک نمیکند مثل نماز فصل چهارم
در آداب وضوست سنت است قبل از وضو مسواک کردن
و در آن تأکید بسیار وارد است و اگر قبل از وضو فراموش کند بعد از
وضو بکند و هرگاه مسواک نباشد بانگشت سبابه مسواک کند و همچنین سنت
است ظرفیکه از آن وضو میسازد اگر سرگشاده است در طرف راست بگذارد
و سنت است [illegible] زان فرو برد و رو را بشوید و بدست راست آب را بگرداند

برای

بدست چپ و بآن دست راست را بشوید و اما مثل آفتابه و لولئین
پس انهار الطرف چپ بگذارد و از برای شستن دست راست
آب را بریزد بدست راست و از انجا بگرداند بدست چپ و بآن دست
راست را بشوید و سنت است بسم الله گفتن در اول وضو و شستن
دستها تا بند پیش از انکه داخل ظرف بکند از برای بول و خواب
یکمرتبه و از برای غایط دو مرتبه و دو رسنیت که مطلقا سنت باشد
یعنی خواه از ظرفی خواهد وضو بگیرد که دست در وی فرو برد یا نه و سنت است
مضمضه کردن بعد از ان و استنشاق کردن بعد از ان هر یک سه مرتبه
و بهتر آنست که از برای هر دفعه یک کف آب بردارد و مضمضه آنست
که آب در دهان کند و در تمام دهن بگرداند و بریزد و استنشاق
آنست که آب را بکشد باندرون بینی و برگرداند و سنت است که مبالغه
در رسانذن آب بجمیع دهان و بینی بکند و سنت است گشادن چشم
در حال وضو بدون انکه آب را داخل چشم بکند و دعاهائی که وارد

شده است در نیز هر یک از افعال بخوانند و سنت است که مرد آب
را بر پشت ذراعها بریزد و زن بر شکم ذراع بریزد و سنت است که وضو
را شاداب بکند و آب را وافر بریزد هر چند مجرد جریان آب از جزوی
از بدن بجزوی دیگر کافیست در تحقق شستن و سنت است که آب
وضو یک مد باشد و آن چهار یک من تبریزی است که شاهی است
و سه مثقال و نیم و نصف هشت یک مثقال و سنگ تبریزی هشت
عباسی از یک چهار یک شش مثقال و چهار دیک مثقال و چهار
یک سه چهار مثقال کم است و بعضی آب استنجا را داخل این میدانند
و آن بی وجه است و مشهور اینست که مستحب است که هر یک از رو و دستها
را دو بار بشوید و بعضی گفته اند آن سنت نیست و بعضی گفته اند حرام
است و قول اول اقوی است و اما دو بار آب ریختن بر هر عضوی که
شاداب کردن وضو موقوف باشد بر آن نیز مستحب است و این معنی
دو بار شستن نیست بلکه دو بار شستن آن است که هر دفعه تمام عضو را

بشوید و آب برساند و در دو بار آب ریختن اسمعی منظور نیست
و اما هرگاه آب وفا نکند بسبب چینکی دست یا بسبب ریختن
اکثر آبی که می ریزد بدست از اطراف آن پس لازم است که غرفه
دیگر بریزد بلکه هرگاه حاجت افتد سه بار هم ضرر ندارد بلکه بیشتر
هم و اما سه بار شستن هریک از اعضای آن حرام است و مبطل
وضو است خصوصا هرگاه مسح بآب شستن سیم باشد و اما مسح
پس در ان تکرار مستحب نیست اما هرگاه بکند و معتقد رجحان شرعیه آن
نباشد معلوم نیست که وضو باطل شود و مکروه است استعانه
در وضو باین معنی که کسی دیگر آب او بریزد و او خود وضو را بعمل
آورد و اما مثل آب چاه از کشیدن یا از نهر آوردن و مثل آنها پس
اکراهست آنها معلوم نیست چنانکه در روایتی هست که جناب امیر المؤمنین ع
محمد حنیفه را امر فرمود که آب بیاورد از برای وضو ساختن و مکروه
است وضو ساختن بآبی که در آفتاب گرم کرده باشند بلکه اگر

بدست

مباشران نشده اما آن آب اتفاقی تیرهم شده و در نیست که آنهم چنین

باشد و این در غیر مثل حوض و برکه و هرچه امثال آنهاست و در آنها

کراهتی نیست و همچنین مکروه است وضو ساختن با آبی که متغیر یا متعفن شده

باشد بغیر نجاست و آبیکه موش و کرپاسه و مار با آنها برخورده باشد

یعنی در حال حیوة و همچنین آبی که عقرب با و برخورده باشد و همچنین سور حایض

متهمه که احتیاط از نجاست ندارد و بلکه هر کسی که بی پروا از نجاست باشد

و اما غساله جنابت پس اظهر آنکه نمیتوان با و غسل کرد و وضو ساخت

بلکه حیض هم همچنین است بلکه نفاس هم و از اطلاق کلام علما بر میاید که

هرچه در رفع حدث اکبر استعمال شده چنین است پس استحاضه و مس

میت هم باید داخل باشد و بعضی مکروه میدانند و اول احوط و اظهر است

و مراد از غساله آن آبیست که جدا شود از بدن از آب غسل و آن قطرها که از

بدن بپاشد در آب ضرر ندارد و همچنین داخل کردن دست جنب در آن

آب بجهت آب برداشتن یا غیر آن هم ضرر ندارد و اما حوض و خزانه حمام

و مثل اینها که بعد ذکر خواهد آمد و زاید بر آن مستحب است از نظر هم که در آن غسل کنند

حذر بدارد و مکروه است خشکانیدن آب وضو بدستمال و غیر آن

که بدامن و غیر آن هم نخشکاند باب دوم در غسل باب دوم در غسل

است و در آن چند فصل است فصل اول در غسلهای واجب است

و در آن دو مطلب است مطلب اول غسلهای واجب شش غسل است

جنابت و غسل حیض و غسل نفاس و غسل استحاضه و غسل مس میت

و غسل میت و گاه هست که واجب میشود غسل بنذر و شبه نذر و

اقوی آنست که غسل هم مثل وضو واجب لغیره است و تا وقت

نماز داخل نشود نیت وجوب نمیتوان کرد مگر آن غسلی که واجب شده باشد

بنذر و شبه آن و آن غیر یکه گفتیم که غسل از برای او واجب میشود

چند چیز است اما غسل جنابت پس آن واجب است از برای نماز واجب

و شرط است از برای صحیح بودن هر نمازی و همچنین واجب است از برای

طواف واجب و از برای مس کتابت قرآن اگر واجب شده باشد

بنذر یا شبه آن و همچنین از برای رنگ کردن در مسجدها واز برای
داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر اگر واجب شده باشد
و همچنین از برای قراءة سورهایی که سجده واجب دارند اگر واجب
شده باشد آن قراءة که شرط است آن برای اینها اگر واجب شده باشد
و اما غیر سورهای سجدهٔ واجب پس اظهر اینست که جایز است خواندن
آن از برای جنب و حایض و مشهور اینست که زیاده از هفت آیه
یا هفتاد آیه مکروه است و حکم بکراهت خالی از اشکال نیست
و غسل حیض نیز مثل غسل جنابت است در همه مذکورات و همچنین
غسل نفاس و همچنین واجب است غسل جنابت از برای داخل شدن
در روزه رمضان و اقوی در نزد حقیر وجوب است از برای رمضان
و قضای آن و اما مثل روزه نذری و غیر آن هر چند روایت
صریحی ندیدام اما کلام اکثر علما شامل وجوب از برای آن هم هست
و اما روزه سنتی پس اقوی آنست که مشروط نیست بغسل

واجب است هر چند بعضی علما نفی کرده اند در وجوب از برای غیر روزه

بنه الرحمه بجنابت باقی نماند تا صبح میتواند آن روز را روزه بگیرد
واقوی در نزد حقیر این است که غسل حیض هم واجب باشد از برای
روزه واجب و همچنین غسل نفاس و اما مثل استحاضه پس آن
واجب واجب است از برای نماز و طواف و روزه و در مس کتابت
قرآن دو قول است و اظهر وجوب است اما در دخول دو مسجدین و مکث
در سایر مساجد پس اظهر عدم وجوب است و خواندن مطلق قرآن از
برای او منعی ندارد هرچند سوره سجده واجب باشد و هرگاه غسل کردن
از برای روزه در شب میسر نشود و تیمم نکند که غسل واجب را پیش
از صبح باید کرد بمقدار بجا آوردن غسل مگر اینکه واجبی دیگر در ذمه
او باشد که به نیت آن غسل را بکند و بآن غسل صبح کند و اظهر در نزد
حقیر آنست که غسلیکه از برای روزه ضرورست در تمام شب میتواند
کرد **مطلب دوم** مطلب دویم واجب است غسل بر کسیکه بدن
او بیدن میت آدمی برسد بعد از سرد شدن میت و قبل از غسل

بدل از غسل و با تیمم داخل صبح شود
و در کلام علما ظاهر نمیشود

دادن آن وظاهر اینست که هرگاه بدن او مو و ناخن او برسد مس باید نکند

و همچنین هرگاه مو و ناخن این کس برسد بدن او و مشهور آنست

که پاره از بدن میت یا پاره که از بدن انسان زنده جدا شود آن

نیز حکم میت دارد و در این معنی هرگاه در او استخوان باشد واما هرگاه

هرگاه بعض اعضای میت را غسل داده باشند وبعضی نداده باشند

پس بدن اینکس برسد آن عضو غسل داده را پس اظهر آن که غسل

واجب میشود و اظهر اینست که غسل مس میت هم واجب لغیره است

فصل دوم در بیان موجبات حقیقت غسل است و در آن

چند مطلب است مطلب اول بدانکه جنابت حاصل میشود به بیرون

آوردن منی از موضع معتاد از مرد یا از زن در بیداری یا خواب

و یا شک در خروج منی مثل اینکه خواب به بیند که جماع میکند و وقتی

که بیدار شود تری در موضع معتاد به بیند اما یقین نکند که منی است

بر او غسل واجب نیست و شناخته میشود منی بجهندگی و قوة دفع و لست

لحن

شدن بدن بعد از بیرون آمدن و مقارن بودن آن با شهوة و در مریض تمام
شهوت کافیست هر چند قوة دفع نباشد و حاصل میشود بداخل کردن
ذکر تا ختنه گاه در فرج زن و اظهر و اشهر آنست که داخل کردن در دبر زن
تا ختنه گاه نیز همین حکم دارد و در هر دو صورت بر مرد و زن هر دو غسل
واجب میشود و هرگاه العیاذ بالله در پسری یا مردی داخل کند تا ختنه گاه
اقوی آنست که نیز آن موجب غسل است و اقوی آنست که بر مفعول
هم غسل واجب باشد و سید مرتضی فرموده است که وطی بحیوانات
هم موجب غسل است و احتیاط در این است اینها همه در وقتیست
که منی نیاید اما اگر منی بیاید در هیچ حال غسل ساقط نیست و خلافی
نیست و اکثر علما در مفعول فرقی مابین زنده و مرده نگذاشته اند و
اما احکام جنب پس حرام است بر او نماز و روزه و طواف چنانکه گذشت
و قراءة سورهای که سجده واجب دارند و قراءة بعضی از اینها حتی
بسم الله بقصد آنها و همچنین الفاظ مشترکه مثل الم و حم و هرگاه به نیت

سوره سجده بخواند و سجده واجب در چهار سوره است الم سجده و حم

سجده و والنجم و اقرأ باسم و حرام است بر او مس کتابت قرآن

حتی تشدید و مد و اسم خدا و بعض ملحق کرده اند بآن اسمهای انبیا

و ائمه را و حرام است بر او نشستن در مسجدها و گذاشتن چیزی در آنها

و گذر کردن در [مسجد الحرام و] مسجد پیغمبر و مکروه است از برای او خوردن و آشامیدن

مگر اینکه مضمضه و استنشاق کند و بهتر آنست که اول دستها

را بشوید و بعد از آن چیزی بخورد و هر گاه طولی بهم رسد ما بین این

کارها و چیز خوردن اینها را اعاده کند و وضو هم سنت است از برای

جنب برای چیز خوردن و مکروه است از برای او دست گذاشتن

مصحف یعنی بغیر کتابت او و در کراهیت خضاب کردن خلاف است

و بهتر ترک آنست **مطلب دوم** در حیض است و در آن چند

مبحث است مبحث اول بدانکه خون حیض از خلقت انسان است

که حق تعالی از برای مصلحتهای چند خلق کرده مثل اینکه غذای طفل باشد

مسجد الحرام

بعد از آن مضمضه و سنت فی کند

در ایام

در شکم و در اطراف آن طفل جمع میشود از برای محافظت او و مبدل میشود
بشیر از برای غذای او بعد تولد و اغلب اوقات سیاه و گرم و غلیظ و
سوزنده میباشد و از طرف چپ میآید و هرچه ممکن است که خون حیض باشد
و شرایط آن در او ممکن باشد چنانکه بعد میگوییم پس باید انرا خون حیض داند
و احکام او را بعمل آورد پس هرگاه سه روز خونی به بیند و بعد از آن قطع
شود پیش از تمام شدن ده روز باز خونی به بیند مجموع آنها را حیض حساب میکنند
و همچنین هرگاه ده روز از حیض بگذرد باز خونی به بیند بشرایط حیض آن
نیز حکم میشود باینکه حیض است و شرایط خون حیض آنست که قبل از تمام شدن
نه سال نباشد بعد از یاس هم نباشد و حد یاس پنجاه سال است در غیر قرشیه
و تمام شدن شصت سال است از برای قرشیه و اظهر آنست که زن حامله حیض
می بیند و حکم بحیض بودن میشود خصوصا آن خونی را که در ایام عادت
خود می بیند و قولی هست که هرگاه بعد از بیست روز از عادت مستمره می بیند
آن خون حیض نیست و این قول قوت دارد و کم خون حیض از سه روز کمتر و از ده

وهمچنین طهر پاکی از ده روز
کمتر نمیباشد

روز بیشتر نمیباشد پس هرگاه ده روز از حیض نگذشته خون به بیند حیض است
هرچند بصفات حیض باشد و شرط است در ان سه روز اینکه متوالی باشد
وکافیست در تحقق این همین قدر که در هریک از سه روز یک لحظه خون ببیند
وهرگاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارة پنبه بخود بردارد پس اگر آن خون
به پنبه طوق بگیرد در میان پنبه پاک باشد آن خون بکارت است واگر خون
پنبه را فروگیرد وهمه راآلوده کند خون حیض است وبهتر این است که در این حال
به پشت بخوابد وپاها را بالا گیرد ولحظه صبر کند وبعد از ان پنبه را بیرون آورد
وملاحظه نماید **مبحث دوم** زنانی که خون حیض می بینند بر سه قسم اند
ذات عادت ومبتداه ومضطربه ذات عادة آنست که از برای او عادتی
حاصل شده بخون دیدن واین بر سه قسم است قسم اول آنست که عادة
کرده است که هر ماهی مثلا در اول ماه هفت روز خون می بیند یا در میان
ماه یا در آخر ماه وعدد روزها ووقت آنها در همه ماهها مساویست
این را ذات عادت وقتی وعددی میگویند قسم دوم آنست

که عادت بوقت کرده واما در عدد او اختلاف هم میرسد مثل اینکه
همیشه در اول ماه خون می بیند اما در بعضی ماهها پنج روز می بیند و در
بعضی شش روز و در بعضی هفت روز این را ذات عادة وقتی میگویند
وقسم سیم آنست که عادة بعدد کرده اما وقت او مختلف است مثل اینکه
در ماهی هفت روز حیض می بیند اما در بعضی ماهها در اول ماه می بیند و گاهی
هفت در میان و گاهی در آخر و عادة بعدد وقوع حاصل میشود پس هرگاه
در دو ماه بیک طریقه ببیند در ماه سیم بمجرد دیدن خون باید خود را حایض
بداند اما در دو قسم اول پس اشکالی نیست واما در قسم سیم پس خلافی
در آن هست که آیا در مرتبه سیم بمجرد دیدن خود را حایض بداند یا صبر
کند تا سه روز میشود واظهر در نظر حقیر هرچند اینست که خود را حایض بداند
واحکام حیض را عمل میاورد از ترک نماز و روزه و غیر اینها اما احوط
آنست که احتیاط کند و جمع کند ما بین عمل حیض و استحاضه تا سه
روز تمام شود و بعد از آن خود را حیض بداند و خون عادت گاهست
حایض

که پیش میافتد وگاه هست پس میافتد پس هرگاه یکروز یا دو روز پیشتر یا پیش

افتد ظاهر آنست که بمجرد دیدن خون خود را حایض باید بداند وظاهر آنست

که ذات العادة وقتی تنها در آخر حیض مثل مضطربه باشد و حکم آن میاید

واما مبتداه وآن زنیست که تا بحال حیض ندیده است واظهر آنست که

آن زن بمجرد دیدن خون خود را حایض داند و روزه که دران چند روز

گرفته است قضا میکند وهمچنین مضطربه یعنی زنی که عادت خود را فرا

موش کرده باشد آن نیز مثل مبتداه است مبحث سیم بر آنکه مادامی

که حیض از اندرون قطع نشده پاک نشده است پس اگر خون از بیرون

قطع شود پس واجبست بر او استبرا یعنی پنبه بخود بردارد اگر پنبه پاک

بیرون آید غسل میکند واگر آلوده باشد هر چند بقدر سر مگسی باید صبر کند

تا پاک شود وبهتر آنست که در وقت پنبه برداشتن بایستد پا و شکم

خود را بدیوار بچسباند و پای چپ خود را بردارد چنانکه سگ در حال

بول کردن بر میدارد و بعد از آن که معلوم شد که خون باقیست پس اگر مبتداه

مضطر

یا مضطربه باشد صبر کند تا پاک بشود یا ده روز بگذرد و اگر ده روز

تمام شد و پاک شد معلوم میشود که همه خون حیض بوده است و اگر از ده

روز بگذرد پس حکم این را بعد از این بیان میکنیم و اگر ذات عادة

باشد پس آن خونی که زیاده بر عادت میداند سنت است که باز او را در

حکم حیض داند تا ده روز پس اگر از ده روز بگذشت همه اینها حیض بوده است

و قضای نماز و روزه‌ها را همه باید بکند و الحال بیان میکنیم حکم خونی را که از

ده بگذرد پس میگوییم اما ذات عادت هرگاه بعد از عادت خون

ببیند یا از ده روز بگذرد پس اگر تمیزی ندارد یعنی خونها همه یک رنگ

و یک صفت باشد یا اینکه تمیز داشته باشد اما تمیزاو موافق عادة

باشد باین معنی که در ایام عادة خونی که ببیند بصفت حیض باشد

و در غیر آن بصفت حیض نباشد پس این زن ایام عادة خود را

حیض میداند و در باقی عمل استحاضه میکند و اگر تمیز داشته اما مخالف

ایام عادت باشد باین معنی که در ایام عادة بصفت حیض نباشد و در

غیر آن بصفت حیض باشد پس اگر در میانهٔ ایام عادت و ایام
تمیز اقل طهر که ده روز است گذشته باشد پس دو زنیست که آنها
را دو حیض حساب کنند اما در ایام تمیز صبر کنند و احتیاط کنند تا سه
روز بگذرد و همچنانکه در مبتداه و مضطربه گفتیم و چنین کنند تا آنکه
از راه تمیز هم عادتی از برای او حاصل شود و اگر بعد از ایام عادت
ده روز نگذشته باشد و ایام تمیز داخل شود پس اگر مجموع ایام عادت و ایام
تمیز و فاصله میان این دو تا ده روز تجاوز نمیکند ظاهر است که مجموع را حیض
میدانند و احوط آنست که در ماه بعد ایام عادت تا انقضای ده روز
جمع کنند مابین عمل حیض و استحاضه و اگر از ده روز تجاوز کند پس در این صورت
ممکن نیست که مجموع حیض باشد و اشهر و اظهر در اینجا اعتبار عادت است
و زاید بر آن را استحاضه دانند و ظاهر آنست که ذات العادت عددی
نیز عدد ایام عادت را اعتبار میکند نه تمیز را و اما مبتداه پس آن
نیز اگر تمیزی دارد یا بمعنی که بعضی از آن خونها بصفت حیض باشند

و بعض

وبعضی نباشد رجوع بتمیز میکند بشرط آنکه آنچه بصفت خون حیض نیست
یعنی سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده است کمتر از سه روز نباشد
واگر در هر ماهی یکی از سه روز خون بصفت خون حیض نبیند هر چند
مجموع آنچه در سه روز نبیند حیض نباشد کافیست و بیشتر از ده روز
نباشد و خون ضعیف تا کی که بیند کمتر از ده روز نباشد وظاهر آنست
که در تمیز مشابهت بخون حیض هم کافیست پس هر چه شبیه تر است
بخون حیض آنرا حیض حساب کنند مثلا هرگاه بعضی خونها سرخ باشد و بعضی
زرد سرخ را حیض حساب کنند یا بعضی زرد و اشقر را حیض حساب کنند و اشقر
رنگیست ما بین سرخی و زردی بلکه جماعتی تفاوت بو را هم اعتبار
کرده اند واگر تخته مبتداه تمیزی حاصل نشود واگرچه بفقدان یکی از شرایط
مذکوره نباشد پس آن رجوع میکند بعادت خویشان خود از جانب پدر
یا مادر یا هر دو هرگاه ایشان متفق باشند در عادت و معتبر عادت
متعارف ایشان است و آن گاه است که در اول سن عادت

بیشتر است و در آخر سن کم می‌شود و اگر خویشان ندارد یا عادت
ایشان معلوم نباشد یا مختلف باشند پس در این صورت باید که عمل
بانچه در روایات وارد شده بکند و اظهر روایات در نزد حقیر آنست
که عمل یکی از دو کار بکند یا در هر ماهی هفت روز حیض حساب کند از
هر جا که خواهد یا آنکه در یکماه سه روز بگیرد و در ماه دیگر ده روز و
همچنین و عمل باول در نظر حقیر بهتر است و بعضی گفته‌اند در صورت
نبودن خویشان یا اختلاف آنها رجوع بعادت زنانی که هم سن
او باشند میکند و اگر آنها هم نباشند عمل بامور مذکوره میکند و دلیل
آن واضح نیست و اما مضطربه و آن کسیست که وقت و عدد
هر دو را فراموش کرده است و آنرا متحیره میگویند پس آن نیز اگر تمیزی
دارد رجوع بتمیز میکند چنانکه بیان کردیم و اگر تمیز ندارد یکی
از آن دو کار را بکند که در مبتدئه ذکر کردیم و بهتر آن کار اول
است یعنی در هر ماهی هفت روز را حیض قرار دهد از هر جا که خواهد

بگیرد

بگیرد و ظاهر است که زنیکه چند بار خون دیده است امّا هنوز عادتی
از برای او معین نشده است هیچ وجه آن نیز در حکم مضطربه است
و اما ذات عادتی که وقت حیض را در خاطر دارد اما عدد را
فراموش کرده است پس اگر اوّل وقت را بخاطر دارد مثل اینکه
میداند که اوّل حیض اش اوّل ماه بوده و امّا نمیداند چند روز بوده پس
اوّل ماه را اول حیض گیرد تا سه روز یقین خود را حایض اند و
اختیار دارد در اینکه یکی از آن دو کار سابق را در مابعد سه روز
بجا آورد با بمعنی که در یکماهی همان سه روز اکتفا کند و در ماه
دیگر هفت روز هم هر سه روز بیفزاید یا اینکه در هر ماه چهار روز
هم هر سه روز بیفزاید که جای هفت روز را حیض شمرده باشد
که اوّل آن هفت روز اوّل وقتی باشد که در خاطر دارد و اگر
آخر وقت را در خاطر دارد اما اول را نمیداند مثل اینکه میداند که
همیشه در روز یازدهم ماه پاک میشد از حیض امّا نمیداند که چند روز

حیض میدیده پس آن نیز عمل کند بیکی ازان دو کار و در اینجا باید
که ایام بیش از روز یازدهم قرار بدهد و اگر وسط عادت را در خاطر دارد
اگر وسط یکی ازان دو کار که گفتیم قرار بدهد و این در جایی میشود که ممکن
شود وسط شدن پس اگر در خاطرش باشد که ششم ماه وسط حیض او
بود پس این میتواند که ششم را وسط ده قرار بدهد اما میتواند که وسط
سه و هفت قرار بدهد و همچنین هرگاه داند که ششم و هفتم وسط حیض
او بود این میتواند که آنها را وسط ده قرار بدهد اما وسط سه و هفت
نمیتواند قرار داد و هرگاه داند که عدد او از ده کمتر بود اما نداند
که چند روز بوده پس در اینجا عمل بهیچ یک ازان دو کار که گفتیم نمیتواند
کرد بلکه در صورتیکه نداند که کمتر بوده باز هم عمل بهیچ یک ازان دو کار نمیتوان
بجهة آنکه ایمعنی یا در آن ماهی که هفت سه روز باید خود را حایض داند
درست نمیآید و احوط در چنین جاها عمل بمقتضای قول شیخ است
که ده روز را از باب احتیاط عمل حیض و استحاضه بکند و در وقت

که احتمال انقطای حیض میشود غسل حیض هم بکند دو دویت که بنا را بر
اوّل حایمکی بگذاریم مثلاً هرگاه در صورت مفروضه که در خاطر دارد
که وسط حیض او شتم و نهم بود پس قدر متعین آنست که عادت او
چهار روز بوده است پس خود را از روز پنجم حایض داند و روز
نهم غسل حیض بکند و برین قیاس فروض دیگر و اگر وقت غیر معین
را در خاطر دارد مثل اینکه میداند در روز دهم ماه همیشه حایض بوده است
اما نمیداند که اوّل حیض او بوده است یا وسط یا آخر پس اقوی آنست
که یکی ازان دو کار که گفتیم بمقتضای او عمل کند خواهد او را از جمله سه
ده قرار بدهد و خواهد از جمله هفت و باقی عدد را که باید با و ملحق کند
مختار است که پیش بیندازد و یا بعضی را پیش بیندازد و بعضی را پس
بیندازد و اما در است عادتی که وقت را با مره فراموش کرده اما
عدد را میداند پس آن نیز رجوع بتمیز میکند با وجود شرائط و هرگاه
تمیز او از عدد تفاوت داشته باشد پس اظهر آنست که اتمام عدد را اعتبار

کند و اگر تمییز نداشته باشد پس مشهور آنست که آن عدد را حیض خود قرار
میدهد در هر جای از آن وقتی که عادت را در او گم کرده است که خواسته
باشد و دور نیست که اول وقت بهتر باشد و اینکه گفتیم در وقتی است که عدد که
گم کرده است وقت او را در بین زمانی که گم کرده باشد که آن
عدد مساوی نصف آن زمان باشد یا کمتر از نصف مثل اینکه میداند
زمانش باشد
که در هر ماه در ده روز بوده یا آخر آن اول چهار روز حیض میدید یا
پنج روز میدید و نمیداند در اول دهه بوده یا آخر آن یا اینکه میداند که در
نصف اول ماه پنج روز حیض میدید اما نمیداند که در کجای آن نصف
بوده یا میداند که در ماهی ده روز پنج یا هفت روز میدید اما نمیداند در
کجای ماه بوده اما اگر از نصف آن زمان بیشتر باشد مثل اینکه میداند
در ده روز اول شش روز عادت او بوده اما وقت را معین
نمیداند پس چنین زنی بعض پنجم و ششم را باید حیض داند و چهار روز
دیگر را خواهد پیش بیند از دو خواهد پس بیند از دو خواهد قدری را

پیش و قدری را پس بیندازد و همچنین هر گاه داند که عادت او
در ماهی شش روز بود و این را هم میداند که از هر دو نصف ماه چیزی
داخل حیض او بود پس چنین زن یقین دارد که پانزدهم و شانزدهم
ایام حیض اوست پس تتمه عدد را بهمان نهج که گفتیم تمام شد میکند
بحث چهارم در احکام حایض است حرامست برو نماز و روزه
و طواف و مس کتابت قران و مکث در مساجد و گذاشتن چیزی
در آنها و گذار کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و قرائه سوره های
که سجده واجب دارد چنانکه گذشت در جنب اما اگر بخواند یا گوش
دهد بکسی که میخواند اظهر آنست که برو سجده کردن لازمست
دران حال بلکه اگر بشنود که کسی میخواند هر چند گوش نکرده باشد احوط
سجده کردنست و جنب هم همین حکم دارد و حرامست مجامعت
کردن زن حایض تا پاک شود و اظهر آنست که همین که پاک شود جماع
جایزست هر چند غسل نکرده باشد اما مکروهست و بعض واجب دانسته اند

باب حیض　کفاره را بر کسیکه عالماً و عامداً جماع کند در اول حیض بیک دینار
و در وسط آن بنصف دینار و در آخر آن بربع دینار و دینار یک مثقال
طلای خالص سکه دار است بمثقال شرعی و آنچه حرام است جماع کردن
در قبل زن حایض است و باقی استمتاعات جایز است و واجب
بر و قضای روزه بدون نماز و سنت است که در اوقات نمازها وضو
ساز دو رو بقبله بنشیند و بمقدار نماز ذکر خدا کند و مکروه است
از برای او خضاب کردن مطلب سیوم در نفاس است و آن خونیست
همراه طفل آید خواه　که در وقت زائیدن زنان میآید خواه بعد از آن و آنکه پیش زائیدن
میآید نفاس نیست و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود
یا ناتمام شده سقط شود هر چند مضغه باشد هرگاه علم بهم رسد که آن مضغه
ماده انسان است و مضغه شبیه است بپارچه گوشت جاییده و بعضی
علقه را ملحق کرده اند هرگاه علم بهم رسد که آن نیز ماده آدمیزاد
است هر چند بگفتن چهار زن قابله باشد و علقه پارچه خون

بسته

بسته است واقل نفاس را حدّی در شرع نیست که گاه است
یک لحظه هم میشود و در اکثر آن خلافست و تحقیق آن از مشکلات
مسایل فقه است وانچه در نظر حقیر راجح است اینست که اکثر
نفاس مثل اکثر حیض است همان قدر را می نشیند و خود را صاحب
نفاس میداند اگر تمام شدن ایام پاک شد غسل میکند و
اگر پاک نشد می نشیند تا ده روز هرگاه خون در ده روز یا کمتر
قطع شود معلوم میشود که همه نفاس بوده و اگر قطع نشد و از ده
گذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادت استحاضه بوده است
چنانکه در حیض بیان کردیم واما مبتداه و مضطربه پس الثت زن
اگر خون بینند تا ده روز تمام میشود همه را نفاس میشمرند خواه قطع
شود چه بر سر ده هم از ده تجاوز کند و مثل حیض غیر تها که رجوع
بتمیز یا عادت خویشان یا غیران بکند و هرگاه زنی در روز اول
زائیدن لحظه خون به بیند و در روز دهم خون به بیند مجموع ده روز
نفاس

زالنفاس بداند بلکه هرگاه در زائیدن و بعد از آن هیچ خون نه بیند تا
ده روز و در روز دهم خونی به بیند باز مجموع ذٰه روز را نفاس میداند
و خونی که زنان بعد از ده روز می بینند آن خون استحاضه است
و باید در و عمل استحاضه بکنند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد مگر اینکه بعد
از قطع شدن خون نفاس ذٰه روز گذشته باشد که اقل طهر است
پس ذات عاده باید بعادت خود رجوع کند و ایام عادت
خود را حیض داند مگر اینکه ممکن باشد که حیض تازه از برای او حاصل
شود پس در این صورت هرچند در ایام عادت هم نباشد که او را
حیض میداند و چنین زنی که غیر عادت خود خون دید بمجرد دیدن خون
ترک نماز و روزه نمیکند بلکه تا سه روز احتیاط عبادة بکند و
بعد از آن خود را حایض داند و هرگاه بعد از ایام نفاس مستمر الدم
باشد یعنی خون مستمری می بیند پس احکام آن چنانست که در مسایل
حیض گفتیم و اما احکام نفاس پس آن مثل احکام حیض است در واجبات

ومحرّمات ومکروهات و فرقی که ذکر کرده اند نجاست که قلیل

نفاس حدی ندارد و بخلاف حیض و در اکثر نفاس خلافست

و در اکثر حیض خلافی نیست و در اینکه در حیض کاهی رجوع

بعادت خویشان و تمیز آن میشود بخلاف نفاس و دیگر اقل طهر

درمابین دو حیض باید فاصله بشود امّا مابین دو نفاس شرط نیست

پس هرگاه طفلی متولد بشود و خونی به بیند و پاک شود و بعد از

چند روز دیگر طفلی پیدا شود و خونی به بیند هریک از آنها نفاس

علیحده است مطلب چهارم در استحاضه است خون استحاضه غالبا

سرد و زرد و نازکست و هر خونی که معلوم نشود که از دمل یا زخمی

بهم رسیده باشد و ممکن نباشد که خون حیض باشد یا نفاس

بسبب انتفای شرایط آنها آن استحاضه است و استحاضه بر سه

قسم است قلیله و کثیره و متوسطه و معلوم میشود این اقسام

باینکه زن پنبه بجوید بردارد و اگر خون به پنبه فرو رود و پنبه را سوراخ کند

وازاو بیرون آید و بکهنه که لته بر سد آن کثیره است و اگر پنبه را فرو
گیرد و سوراخ بکند اما از پشت پنبه روان نشود آن متوسطه است
و اگر پنبه را سوراخ نکند هر چند قدری در و فرو رفته باشد آن قلیله است
اما قلیله پس حکم آن این است که از برای هر نمازی وضو میسازد
بر او غسلی نیست و اما متوسطه پس آن نیز از برای هر نمازی وضو میسازد
و یک غسل هم بر او واجب است که پیش از نماز صبح بکند و اما
کثیره پس او نیز آنچه بر اینها واجب است بر او هم واجب است بعلاوه
دو غسل دیگر یکی از برای ظهر و عصر اگر آنها را با هم کند و واجب است [دیگر غسل]
برای مغرب و عشا و آنها را نیز با هم بکند و بدانکه زن مستحاضه
باستحاضه کثیره هرگاه بعد از غسل صبح استحاضه اش قلیله شود
دیگر بر آن غسلی نیست از برای ظهرین و عشائین و هرگاه بعد ظهرین
استحاضه اش قلیله شود دیگر غسلی نیست از برای عشائین و همچنین
در سایر اقسام مثلا هرگاه زن مستحاضه باستحاضه قلیله بعد نماز

نم

صبح کثیره باورده بهر حیض یکلحظه باشد باید از برای ظهرین غسل کند
و همچنین هرگاه بعد ظهرین رو دهد باید غسل کند از برای عشائین
و همچنین در سایر اقسام هم وضو ضروریست که صفت قلت یا کثرت
و توسط متصل با وقت نمازها باشد بلکه همان مجرد مسمی که حاصل شد
کافیست در ثبوت حکم و همچنین در وضو از برای قلیله مثلا اگر
کسی در اول طلوع آفتاب استحاضه قلیله ببیند بقدر یک لحظه و دیگر پاک
باشد تا ظهر و حدث دیگر خونی نباید از برای عصر وضویی در کار نیست
و اینکه گفتیم در کثیره سه غسل بکند در صورتی بود که جمع کند ما بین ظهرین
و عشائین ظهرین را و این از برای آسان کردن کارست و اگر نه جایز
است که از برای هر نمازی غسل بکند و نمازها را از هم جدا بکند بلکه
بعضی دعوای اجماع بر استحباب این کرده اند و واجبست بر زن
مستحاضه که در وقت هر نماز پنبه را تغییر دهد و همچنین کهنه را و جمعی واجب
دانسته اند که ظاهر فرج را هم بشوید اگر آلوده باشد و تمام این مطلب

و دیگر ... وضو از برای ظهر باشد و اگر ... بعد از آن

در لباس مصلّی مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل چهارم** در غسلهای
سنتی و در آن چند مطلب است مطلب اول در اقسام آن است
بدانکه غسلهای واجبی که مذکور شدند سنت است کردن آنها بمجرد حصول
سبب هر چند وقت عبادت مشروط بآن داخل نشده باشد
و سنت است کردن آنها از برای هر امر سنتی که مشروط باشد صحت
آن بطهارت مثل نماز سنت و طواف سنت یا مس کتابت قرآن
سنتی یا مشروط باشد کمال آن بطهارت مثل تلاوت قرآن و دخول
مساجد و غیر آنها از آنچه گذشت در وضو بلکه مطلق غسل کردن
در هر وقت سنت است هر چند سببی از اسباب مقدمه بعمل نیامده
باشد و همچنین سنت است غسل در روز جمعه و بسیار تاکید دارد
و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و اگر تا ظهر نکرده باشد اما
هنوز نماز جمعه یا ظهر را نکرده است در غسل نیت قضا و ادا هیچ
کدام نکند و اگر نماز را کرده است و هنوز غسل نکرده است

35

پس او جز گاه نیت قضا بکند و هر غسل را نیز دیگر بطهر بکند بهتر

است و افضل است و هرگاه غسل در روز جمعه فوت شود در

روز شنبه قضای او را بکند و ظاهر انست که در قضا هم نیت ما بین بعد ظهر

در روز شنبه و دو نیت که بعد ظهر افضل باشد بجهة شرعت خبر

و جمعی کثیر مستحب دانسته اند قضا را در شب شنبه نیز با وجود مظنه لمان

امکان در روز شنبه این حکم خالی از اشکال نیست و کسیکه در روز

پنجشنبه ترسد که روز جمعه آب نایاب شود از برای غسل جایز است

تقدیم غسل در روز پنجشنبه بلکه اختصاص کمی است بخوف ندارد و همچنین کسیکه ترسد

که فوت شود از روز جمعه در روز پنجشنبه میتواند کرد و بعضی شب

جمعه را هم ملحق بروز پنجشنبه کرده اند و عمل بان باکی نیست و هرگاه

اتفاق بیفتد که درچنین صورتها در روز جمعه غسل مقدور شود

سنت است که غسل را اعاده کند و از جمله غسلهای سنتی غسل عید

فطر و عید قربانست و وقت آن بعد طلوع صبح است تا وقت نماز

ذی نیت غسل بعد ظهر روز جمعه و روز شنبه در میان این بحث کار است

عید را میکند و وقت نیست که تا آخر روز هم توان کردن و غسل شب
عید فطر و بهتر آنست که مقارن غروب آفتاب بکند و غسل روز عرفه
که نهم ذی حجه است و روز ترویه که هشتم آنست و روز غدیر که هیجدهم
آنست و روز مباهله که بیست و چهارم آنست و غسل روز مولود
نبی که هفدهم ربیع الاول است و غسل روز دحو الارض که بیست و پنجم
ذی قعده است و روز مبعث که بیست و هفتم رجب المرجب است
و شب نیمه آن و روز نوروز که تحویل آفتاب ببرج حمل میشود و شب
نیمه شعبان و شبهای طاق از ماه مبارک رمضان خصوصا در شب نیمه ان
و شب هفدهم و نوزدهم و شب بیست و یکم و بیست و سیم و در ان دو غسل وارد است
در اول شب و در آخر شب و غسل قضای نمازهای کسوف و خسوف
هرگاه نماز را عمدا ترک کرده باشد و قرص هم تمام گرفته باشد و غسل از برای
احرام و برای طواف و بعضی از افعال حج که در مقام خود مذکور خواهد شد
و غسل توبه از کفر و فسق یعنی گناه کبیره و غسل زیارت پیغمبر و ائمه و غسل

اول و شب

دخول

دخول کعبه و مکه و حرم و مسجد الحرام و مدینه و مسجد پیغمبر و غسل از
از برای کشتن وزغ یعنی کرباسه و سنت است غسل مولود یعنی غسل
دادن طفل که تازه متولد میشود و غسل نماز واجب نماز حاجت و استخاره
و طلب باران و بدانکه هر غسلیکه سنت است از برای وقت باید در آن
وقت کرد و آنچه از برای فعلیست مثل زیارت و نماز و امثال آن
باید قبل از آن کرد و بغیر توبه و تماشای دار کشیده و کشتن کربا سه
که بعد باید کرد و آنچه از برای فعل میکند اگر قبل از کردن فعل حدثی
حاصل شود اعاده بکند غسل را و آنچه از برای زمانست مثل غسل
جمعه و عید و مثل آن تمام کردن غسل کافیست و سبب حدث
اعاده ضرور نیست مطلب ۳ هرگاه بر مکلف چند غسل جمع شود پس یا
آنست که همه آنها واجب است یا همه سنت است یا بعضی از آنها واجب
باشد و بعضی سنت است و بعضی واجب است پس اگر همه آنها واجب
باشد پس اگر در میان آنها غسل جنابت باشد پس اگر یک غسل

شیخ را ... و چون شیخ را ...
بیدار کشیده باشند بعد از سه روز
و از برای

و دخول مکانی که واجب است باید بیشتر از
و ان مکان کرد
و از برای

بکند و نیت همه آنها را بکند مجزیست از همه و ظاهر وضو هم ساقط است
و اگر نیت غسل جنابت تنها را بکند آن نیز مجزیست از همه مگر اینکه در
نیت قصد کند که این غسل را برای جنابت تنها است و میخواهم غسلهای
دیگر را بعد بکنم و در اینصورت در مجزی بودن آن از همه اشکال است
و احوط آنست که بجهة آنها علیحده غسل کند و وضو در اینجا نیز ساقط
است و اگر غیر غسل جنابت را نیت کند مثل غسل حیض یا مس میت
پس احوط بلکه اظهر آنست که آن غسل مجزی از غسل جنابت نیست بلکه
مجزی از آنهائیست که قصد کرده و اگر در جمله غسلهائی که بر او هست
غسل قصد همه را بکند کافیست اما اگر قصد بعضی را بکند از غیر مجزی
نیست و اگر آن غسلها همه سنت باشند پس اظهر آنست که اگر قصد
همه را بکند و یک غسل بکند کافیست و اگر بعضی را قصد کند
غسل مخصوص همانست که قصد کرده و قصد اجمالی کافیست
یعنی همین قدر که قصد کند که هر چه امر در مستحبات است بر من غسل میکنم

از برای او کافیست هرچند بتفصیل متذکر او نباشد مثل اینکه
روز جمعه است و میخواهد زیارت هم بکند اما متذکر این نیست
که امروز روز مباهله هم هست یا امروز داخل مکان شریفی هم خواهد
شد مثل اینها اما حال او اینست که اگر بداند و متذکر باشد اینها را
نیز قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غسلهای واجب و بعضی سنت باشد
اقوی در نظر حقیر در اینجا نیز آنست که اگر همه را قصد کند یک غسل
کافیست و اگر بعضی را بکند مخصوص همان بعضی است مگر اینکه آن
بعض غسل جنابت باشد که ظاهر آن مجزیست از غیر

فصل نهم

در کیفیت غسل است و در آن چند مطلب است مطلب اول در غسل بدانکه واجب
مباشرت آن بخودی خود در حال اختیار اما هرگاه مضطر باشد و
عاجز باشد دیگری میتواند او را غسل بدهد و واجب است در وی نیت مقارن اول آن و معنی نیت
و کیفیت آن از آنچه در وضو گفتیم معلوم میشود و واجب است که ابتدا
بکند بشستن سر بعد از آن نصف بدن طرف راست را بشوید و بعد از آن

نصف طرف چپ را و گردن هر چند ظاهر آنست که بآن شسته
شود اما احوط آنست که او را با سر بشوید و بعد از آن نصف
آنرا که در طرف راست است با طرف راست بشوید و نصف دیگر را با طرف
چپ و ناف و عورتین را با هر طرف که بشوید مختار است و احوط آنست
که با هر یک از دو طرف بشوید یا نصف هر یک را با طرفی که در سمت
اوست بشوید و ترتیبی در میان اجزای اعضا نیست اما بهتر آنست
که آب از بالا بریزد و بشوید تا پایین و اگر نه پا یا سر را مثلا پیش از دست ها
بشوید صحیح است و باید که مسمی شستن بعمل آید یعنی آب را از جزء بجزء
دیگر جاری کند و هر گاه مثل روغن مالی بکند کافی نیست
و واجب است که هر جایی که آب باو نرسد آنرا بآب برساند مثل پیچ
موها و پیچ گوشها و ناف و زیر پستان زنان و زیر بغلها و چین
هایی که در بدن آدمهای چاق میباشد و آنچه نمایانست از زیر
ناخنها و شستن خود مو واجب نیست و شستن بواطن مثل میان بینی

38

و سوراخ گوش و چشم مگر آن قدر که از او نمایانست و سوراخهای دهن
که در گوش و بینی بجهت حلقه و گوشواره میکنند اگر چیزی در آنها
هست حرکت بدهند تا آب بسوراخ برسد و اگر در آنها چیزی نیست
پس اگر سوراخ چنان تنگ و بهم آمده باشد که اندرون آن پیدا نیست
شستن اندرون او واجب نیست و اگر اندرون نمایانست آنرا بشوید
و هرگاه درمیان آب ایستاده و غسل میکند پاها را بیرون بیاورد
و آب بر آنها بریزد و بعضی هر یک از پاها را با آن طرف که در سمت اوست بشوید
و ظاهر اینست که هرگاه نصف بدن را بشست تا آنجایی که پاها درمیان آب است
و آن باقی مانده پا را بیرون بیاورد و بنیت غسل در آب فرو برد
کافیست بلکه هرگاه سر را بشوید بعد از آن طرف راست بدن را در آب
فرو برد و بعد از آن طرف چپ بدن را با آب فرو برد هم کافیست اما آب
ریختن و شستن بهترست مطلب دوم جایز است در عوض این غسل
ترتیبی بنیت غسل یکبار و یکدفعه در آب فرو رود و این را غسل

ز تمامی میگویند و اگر داند که آب بته مو یا امثال آن نمیرسد در زیر
آب دست بمالد تا برسد و هرگاه به نیت غسل داخل آب شود و هر عضوی که آب
باو رسیده دیگر احتیاج بآب رسیدن دیگر ندارد مثل اینکه کسی در نهری
یا حوضی که کر داشته باشد غسل کند و پیش از آن که تمام بدن او را
آب فرو گیرد پای او بگل فرو رود باکی نیست چه تمام شدن غسل
بعد و گرفتن آب تمام بدن را حاصل میشود و دیگر بیرون آوردن از آب
داخل غسل نیست و ظاهر روایات آنست که از بیرون آب بداخل
آب فرو رود پس اگر کسی در زیر آب باشد و نیت غسل بکند و خود را
حرکت بدهد اکتفا کردن باین مشکل است هر چند حکم بطلان آنهم مشکل
است در صورتیکه فرو رفتن در آب باو صادق نیاید و اما مثل
پلکان حوض یا خزانه حمام که تا ساق یا کمر یا بیشتر آب دارد از آنجا
بقصد غسل در حوض یا خزانه فرو رود ظاهرا اشکال ندارد و اما هرگاه
در میان حوض و خزانه ایستاده باشد و تا کمر یا بیشتر آب داشته باشد

و فرو رود و آب و پا را از زمین جدا کند که آب بکف پای او برسد این
حکم خالی از اشکال نیست بجهت اینکه این صورت از احادیث ظاهر
نمیشود بلکه در چنین صورتها ان نحو غسلیکه سابق گفتیم که بعد شستن
سر هر یک از طرفین را از آب در آورد و فرو برد به نیت غسل بهتر
است و هرگاه بعد از غسل ارتماسی معلوم نشود که جزئی
از بدن او را آب نگرفته غسل را اعاده کند و در زیر باران تند و
ناودان و آبشار غسل ارتماسی بصورت است اما غسل ترتیبی
مانعی ندارد مثل اینکه در زیر باران نیت غسل کند و باران بر سر
او که میآید دست بمالد و سر و گردن را آب برساند و بعد از آن طرف
راست را و بعد از آن طرف چپ را و ظاهر اینست که غسل ار
تماسی در همه غسلهای واجبی و سنتی جایز باشد هر چند که در بسیاری
از انها حدیثی نیست مطلب سیوم باید که آب غسل مباح باشد
و پاک باشد و آب مضاف نباشد مثل گلاب و عرق و غیر آن بلکه آب

حقیقی باشد و اظهر آنست که باید بدن پاک باشد پس هرگاه بدن
نجس باشد غسل صحیح نیست بلکه اگر غسل ارتماسی در آب جاری یا
کر بکند و نجاست بمجرد دخول در آب زایل شود هم حکم بصحت مشکل
است و ظاهر اینست که ازاله نجاست از هر عضوی قبل از شستن
آن عضو کافی باشد و واجب نیست که جمیع اعضا را قبل از غسل تطهیر
کند فصل پنجم در آداب و سنتهای غسل است و در آن دو مطلب است
مطلب اول سنت است از برای مردی که منی او آمده است استبرا
کردن یعنی سعی کند که مجرای منی را پاک کند از منی باینکه بول کند و
و بعد از آن بدست مالیدن مجری بقیه بول را هم بیرون بیاورد و بهترین
صورتها اینست که اولا سه مرتبه مجری تنحنح کند و بعد از آن دست بمالد
از دم سوراخ مقعد بقوه تا بیخ ذکر سه مرتبه و بعد از آن از بیخ
ذکر دست بمالد تا سر آن سه مرتبه و بعد از آن سر ذکر را سه مرتبه بیفشارد
و بهترین صورتها آنست که انگشت بزرگ در پشت ذکر بگذارد

انگشت میانین را در دم مقعد و بکشد و بیارد تا آنچه تری که در پیچ
ذکر است که در میان تخمهاست همه داخل اصل ذکر شود و همچنین
اصل ذکر را هم چنین بکشد تا سر ذکر و تاکید بسیار در استبرا است
و فایده آن اینست که دیگر بعد از آن اگر تری از او ظاهر شود که
معلوم نباشد چه چیز است غسل و وضوی او شکسته نشود
پس اگر بول و استبرا هر دو بکند و بعد از آن تری از او ظاهر شود
و معلوم نباشد که منیست یا بول یا مذی یا غیر آن نه پس غسل واجب
و نه وضو و نه بر او هم شستن آن تری و اما اگر هیچکدام نکرده باشد و
بعد از این چنین تری ظاهر شود این شخص باید غسل را اعاده کند
و آن تری را هم بشوید و هر چه با او رسیده نجس است و اگر بول کرده
و استبرا نکرده است غسل اعاده نمیخواهد لیکن آن تری نجس است
و وضو باید ساخت و اگر استبرا کرده و بول نکرده پس اگر متوانست
بول کند و نکرده آن نیز باید غسل را اعاده کند و تری را بشوید و

اگر بول آدمی آمده و ممکن نبوده که بول کنند درین مسئله خلاف است و اظهر
در نظر حقیر این است که این هم مثل سابق است و در صورتیکه غسل شکسته
میشود آن نمازیکه قبل از آمدن این تری کرده صحیح است و اعاده ندارد و اینها
که گفتیم همه در صورتیست که آن تری مشتبه الحال باشد اما اگر دانیم که آن
تری بول است یا منی است یا مذی است پس باید بحکم آن عمل کنیم هر چند
بول و استبرا کرده باشد و اشکال در صورتیست که بول و استبرا
نکرده غسل کند بعد از آن ملاعبه و دست بازی بکند و از و مذی بیاید
یا ودی بیاید یا بول کند و احتمال این هم باشد که آلودگی از منی
در مجری باشد که بآن مخلوط شده باشد و حکم این از کلام فقها
صریحا ظاهر نمیاید و ملاحظه احادیث احتیاط از اینها هم کند بهتر خواهد بود
و بعضی از برای زنان هم بول و استبرا ثابت دانسته اند و اما آن
احکامیکه در استبرای مرد گفتیم در اینجا جاری نیست و هر تریکه از زن ظاهر
شود و مشتبه باشد پس هیچ ضرری ندارد و در هیچ حال و طریق استبرای

زن آنست که بانگشتان خود از جانب عرض فرج از هر دو طرف

بقوت مخرج را افشارد و هرگاه منی مرد که در رحم زن بوده

و بعد از غسل از رحم بیرون آید بر وی غسل نیست و اگر منی خود

زن بیرون آید باید غسل را اعاده کند خواه مخلوط باشد بمنی مرد

یا خالص باشد و در صورت اشتباه نیز بر وی غسل نیست مطلب دوم

سنت است که در اول غسل بسم الله بگوید و دستها را تا بند

دست سه مرتبه بشوید و بعضی تا مرفق سنت دانسته اند و این بهتر است

و مضمضه و استنشاق بکند و ظاهر اینست که در اینها فرقی در غسل

ترتیبی و ارتماسی نباشد و سنت است که در غسل ترتیبی دست

بر بدن بمالد و ابتدا از بالا بهمه جا برساند و در جائیکه آب باینها میرسد

با زمبالغه در بهمت مالیدن اینها بکند مثل موی تنک و چین بدن و سنت است

شستن مو و دعا خواندن بانچه وارد شده است در اثنای غسل

و بعد از فراغ و آنکه بیک صاع آب غسل باشد و صاع چهار مد است

تفاوتی

و آنجائیکه

آب غسل

و بیان آن گذشت و موالات بعمل آوردن هر یک از وضو معنی که
در وضو گذشت در اینجا واجب نیست بلکه سنت است و هر یک از اعضا
را سه مرتبه بشوید مکروه است که کسی کمک او بکند یا بمعنی که آب بدست
او بریزد و او حیوان بریزد و غسل کردن بآبی که در آفتاب گرم کرده باشند
فایده هرگاه کسی در اثنای غسل حدث اصغری از او سر زند پس در آن
خلاف عظیمست و اشکال بسیار است و احوط آنست که غسل را تمام کند
و اعاده کند و وضو هم بسازد و دور نیست که اگر تمام هم نکند ضرر نداشته
باشد بلکه قصد کند بطلان او را و از سر گیرد و وضو هم بسازد و ظاهر آنست
که این گفتگو در غسل ارتماسی هم جاری میشود بجهت آنکه پیشتر گفتیم که هر جز
از بدن را که آب گرفت غسل آن بعمل آمده است و چنان نیست
که بعضی گفته اند که تا تمام بدن بآب فرو نرود هیچ جز از غسل بعمل نیامده است
باب سیم در تیمم است و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام
تیمم است بدانکه چون تیمم بدلیست اضطراری که جناب اقدس الهی از

42

لطف خود و برای رفع مشقت و حرج قرار داده در جایی که آب
نباشد یا در استعمال آن مشقتی باشد اکتفا بآن جایز است پس از
برای هر چیزی که وضو واجب باشد یا غسل واجب باشد مثل نماز و طواف
و مس کتابت قرآن و دخول مساجد و قرائة عزایم و غیر آنها
از آنچه گذشت و میسر نشود وضو یا غسل پس تیمم واجب خواهد بود و
آن بسبب مباح شدن آنها میشود و هم چنین گاهی واجب میشود
بنذر و شبه نذر و علاوه بر آنچه گذشت واجب میشود بر کسی که
در مسجد الحرام یا مسجد رسول خوابیده باشد و محتلم شود پس تیمم
میکند از برای بیرون آمدن مگر در صورتی که ممکن شود غسل بدون
اینکه نجاست بمسجد برسد و آن فرض نادری است و همچنین بلا
هر چیزی که سنت باشد از برای آن وضو یا غسل از اموری که پیش ذکر کردیم
سنت است تیمم از برای آنها و علاوه بر آنها سنت است تیمم از برای خوابیدن
با وجود آب حتی بتغییر رخت خواب هر چند ممکن باشد از برای

و خاک نیز و تیمم از برای نماز میت هر چند آب میسر میشود و همچنین تجدید
کردن تیمم از برای هر نماز فصل دویم در اسبابی که باعث عدم تمکن از وضو
و غسل میشود و در آن چند مطلب است مطلب اول از جمله اسباب تیمم
نیافتن آبست بقدر وضو یا غسل و اگر قلیلی آبی داشته باشد که وفا
نکند و ممکن باشد که قلیلی گلاب یا زنگ و بو یا عرق یا مثل آن داخل
آن کند که کفایت کند و آن آب از اطلاق در نرود و باز در عرف
آن را آب گویند باید که داخل کند و بآن وضو یا غسل بعمل آورد و اگر آب
بقدر وضو داشته باشد یا بقدر غسل و هر دو بر او واجب باشد
مثل اینکه در غیر غسل جنابت باشد احوط آنست که غسل کند و در عوض
وضو تیمم بکند و اگر نجاستی در بدن او باشد که لازم باشد ازاله آن
نجاست یا نجاست در جامه‌اش باشد و نتواند جامه را از خود دور کند بجهة
سرما یا غیر آن ازاله نجاست را مقدم دارد و در عوض وضو یا غسل تیمم
کند مگر آنکه چیزی که با او تیمم توان کرد بهم نرسد در آن صورت با آن آب

وضو

وضو یا غسل بعمل آورد و با نجاست نماز کند و کسیکه آب ندارد و یا اینست
که یقین دارد که تا وقت نماز باقیست آب بجهت او میسر نمیشود
و یا اینست که یقین دارد که در وقت میسر میشود و نماز را در وقت
میتواند کرد پس در صورت اول بر او طلب آب و تفحص لازم نیست
در صورت ثانیه صبر و انتظار ضرورست و همچنین هرگاه مظنه حصول
آب دارد هم باید طلب کند تا گمان او باقیست و اما در صورتیکه گمان
او اینست که در وقت آب میسر نمیشود و یا آنکه طرفین مساوی اند و احتمال
حصول و عدم حصول آب در نزد او مساویست پس این تفحص باید در زمین هموار
که کوه و درخت و سنگلاخ نباشد بقدر دو تیر پرتاب از چهار جانب
تفحص کند و اگر زمین ناهموارست بقدر یک تیر پرتاب و اگر از دزد یا
درنده بترسد و بیم ضرر باشد طلب ازو ساقط است و این وجوب طلب
در وقتیست که وقت وسعت داشته باشد و اما اگر وقت تنگ باشد
مثل اینکه پیش از طلوع آفتاب از خواب برخیزد و وقت وفا نکند [illegible]

تیمم کند و نماز کند و همچنین موجود باشد لیکن وقت آن قدر نیست
که وضو یا غسل بعمل آورد باید تیمم کند و اگر کاهلی کند و بطلب آب
نرود تا وقت تنگ شود مشهور آنست که گناه کار است اما تیمم
کند و نماز کند و اعاده بر او نیست و احوط آنست که نماز را اعاده
کند و هرگاه آب موجود باشد و اهمال کند تا وقت وفا نکند بوضو
یا غسل و ادراک نماز در وقت هرچند بقدر یکرکعت باشد آن نیز تیمم
کند و نماز را در وقت بکند و احوط آنست که اعاده هم بکند
و اعاده را درین دو صورت ترک نکند که در مسئله اشکال قوی است
مطلب دویم از جمله اسباب تیمم آنست که خود را باب نمیتواند رسانید
باعتبار زمین گیر بودن یا آنکه آب در چاه است و بند و دلو ندارد
که آب بیرون بیاورد یا آب را امیر و شحنه قیمت ندارد که
بکیرد یا از دزد یا درنده میترسد خواه از جان خود ترسد یا از مال
یا از عرض خود و خوف زیاده هم از جمله عذرهاست هرچند که از امور

مذکوره نباشد مثل کسانیکه از رفتن به قبرستان میترسند
یا از خانه تاریک میترسند و همچنین هرگاه از سرما بترسد و شاق
باشد براو تحمل آن هر چند ایمن باشد از آزار رسیدن و هرگاه
ممکن باشد او را کندن چاه یا آب از چاه بیرون آوردن به هر
چاره که باشد حتی مثل اینکه جامه خود را بچاه بیاویزد و بعد از آن
که تر شد بیرون آورد و بیفشارد باید که تحصیل آب بکند و همچنین
واجبست گرم کردن آب هرگاه از سرما بترسد و واجبست خریدن
آن از برای کسیکه ممکن باشد قیمت و ضرری باو نرسد
در دادن قیمت هر چند باضعاف قیمت آن باشد اما اگر
ضرری باو میرسد باینمعنی که بجهت قوت خود و عیال خود و لباس
ضروریه معطل میماند پس براو واجب نیست خریدن خواه ضرر
در حال باشد یا از برای بعد از این هرگاه امید بهم رسیدن
چیزی دیگر از برای او نباشد که کفایت او کند و همچنین واجبست

خریدن بند و دلو و امثال ان هرگاه موقوف باشد تحصیل آب
بران و هم چنین خریدن هیزم برای آب گرم کردن و امثال اینها
واگر کسی اینرا باو بخشد واجبست قبول کند بلکه اگر قیمت آنرا
بخشد و میسر شود خریدن هم واجبست که قبول آن کند مطلب سیوم
از جمله عذرها از ترس مرض است که بترسد با وجود ان مرض از
استعمالات آب خواه از مردن بترسد یا از سخت شدن
آزار و طول کشیدن ان و همچنین هرگاه آزار ندارد و اما میترسد
که آزار بهم رساند و همچنین دمل و جراحت در جائیکه حصیره میرسد
و معیار یعنی دریافت کردن ان حصول مشقت و عسر و تعبیست
که در عادت تحمل ان بسیار شاق است نه مجرد اسم مرض و اسم
آزار بجهت انکه بسیار آزار است که استعمال آب بان ضرری ندارد
و مظنه ضرر کافیست بلکه احتمال مشکافیست و جنبی که بترسد
از استعمال آب باید تیمم بکند خواه عمدا خود را جنب کرده باشد

بالی اختیار جنب شده باشد و بعضی علما قایل شده اند
بوجوب غسل بر کسیکه عمداً جنب شده باشد هر چند ترسد از
تلف و این قول ضعیف است و کسیکه داند که آب بدست او نمی آید
جایز است از برای او جماع کردن بلکه هر چند بقدر وضو هم آب
داشته باشد جایز است جماع کردن و خوف ترکیدن دست و خون
آمدن هم از جمله عذرهاست بلکه شین را هم از اسباب تیمم شمرده
اند و آن اینست که پوست بدن زبر میشود و بدرویت میشود
وگاهی پوست پوست میشود و گاهست که منتهی میشود بترکیدن
و دعوای اجماع نیز بر این کرده اند و بعضی مردم از راه جهالت
دعوی صلاح در چنین اوقات وضو یا غسل بعمل می آورند نماز
ایشان صورتی ندارد و پس اگر کسی در بعضی این احوال
مثل خوف شین یا ترکیدن دست و امثال آن وضو بسازد
یا غسل کند بآن اکتفا نکند و تیمم هم بکند و از جمله عذرها تشنگی است

وخوف تشنه شدن که تحمل آن شاق باشد پس در این
صورت اگر آب آنقدر دارد و تیمم کند و خوف تشنگی برادر مومن
هم عذریست بلکه چارپایی که همراه دارد مگر اینکه حیوانی باشد
که از ذبح آن ضرری لازم نیاید و تضییع مال نشود که در اینصورت
جمعی تجویز ذبح کرده اند مطلب چهارم هرگاه کسی از برای او
آبی میسر نشود و برف باشد اگر تواند شد که آب کردن برف
یا بمالیدن ببدن بحدی که آب از او روان شود و مسمی شستن
بعمل آید بآن وضو یا غسل بعمل آورد و اگر این مقدور نشود
بخاک یا غیر آن از آنچه بعد خواهیم گفت تیمم کند و اگر نه آب
و نه خاک و نه غبار و نه گل و نه سنگ هیچ یک نباشد ظاهر
آنست که طهارت از او ساقط باشد و احوط آنست
که بر برف تیمم کند مثل خاک و اگر با وجود تیمم برف را بر اعضای
وضو یا غسل هم بمالد بحال احتیاط کرده خواهد بود و بعد از میسر

شدن وضو یا غسل یا تیمم صحیح نماز را اعاده کند **فصل سیوم**
در کیفیت تیمم است و دران چند مطلب است **مطلب اول**
واجبست که در اول نیت کند و قصد کند که تیمم میکنم بدل از
وضو یا بدل از غسل از برای مباح شدن نماز یا هرچه از برای
او تیمم میکند واجب قربة الی الله و حقیقت نیت و تفصیل
ان و احکام ان همانست که در وضو گذشت و نیت
رفع حدث درکار نیست بجهت انکه تیمم رفع حدث را
بالمره نمیکند بلی اگر منظورش رفع حدث باشد تا وقتی
که استعمال آب میسر شود یا ناقضی بهم رسد مانعی ندارد
و نیت باید مقارن دست زدن بر خاک باشد و بعد از
نیت کف دستها را باهم بر خاک میزند و مجرد گذاشتن
دست بر خاک کافی نیست هرچند بقوه بگذارد و تمام کف
هر دو دست را بر پیشانی تا بطرف بالای بینی و جنبین که دو طرف

پیشانیست منتهی میشود بگوشها نمالد و بعضی مسح ابروها را هم
واجب دانسته اند و دلیلی بران ندیده ام و داخل کردن زنها خوط
بعد ازان بکف دست چپ تمام پشت دست راست را از بند دست
تا سر انگشتان نمالد و بعد ازان بکف دست راست تمام پشت
دست چپ را واحوط آنست که تمام کف هر دو دست را بتمام پیشانی
وجبین برساند و همچنین تمام کف دست چپ بتمام پشت دست راست و تمام
کف دست راست را بتمام پشت دست چپ اما اینکه هر جزوی از اجزای
کف بجزوی از اجزای رو و پشت دستها برسد ضرور نیست و باید
قدری از موی سر داخل کند از باب مقدمه که خاطر جمع مسح پیشانی
بعمل آمده باشد و همچنین قلیلی از بالای بند دست داخل کند
و باید که مسح بکف دست بعمل آید و به پشت دست نمیتوان
مسح کرد مگر در حال اضطرار و اگر دستهای هر دو او بریده باشند
پس مسح دستها ساقط است و با ذراع خود را مسح کند

واگر آن هم میسر نباشد باید بگیرد چنانکه خواهم گفت و اگر
یک دست او قطع شده باشد بان دست دیگر را مسح کند و پشت
این دست را بعد از آن بدست بمالد یا باید بگیرد و اگر میسر نشود
بخاک بمالد و اگر بعض دست را بریده باشند باقی را مسح کند و اظهر آنست
که واجبست که چیزی بدست بچسبد از خاک که بان مسح میکند و هرگاه
هیچ بدست او نچسبد دفعه دیگر دست بر خاک بزند مطلب دوم
مشهور آنست که در تیمم بدل از غسل یکمرتبه دیگر دستها را بر خاک
بزند از برای پشت دستها و در بدل وضو همان دفعه اول
اکتفا کند و اظهر در نزد حقیر آنست که فرقی میان وضو و غسل نیست
و یکدفعه در هر دو کافیست اما دو مرتبه زدن سنت است خصوصا
از برای غسل و نهایت احتیاط آنست که بدل وضو یا غسل هر کدام
باشد دو تیمم بکند یکی یک ضربه و دیگری دو ضربه و هر دو را
بقصد قربت یا آنکه یکضربه را به نیت وجوب کند و دو ضربه

را به نیت سنت در تیمم بدل غسلها فرقی نیست مگر اینکه در تیمم
بدل از غسل جنابت وضوی در کار نیست و اما تیممهای بدل از غسلها
هرگاه موجب وضوی هم رسیده باشد وضو هم باید و اگر وضو
میسر نشود تیمم دیگر هم بدل وضو بکند **مطلب سیوم** واجبست
ترتیب بنحویکه مذکور شد و موالات یعنی عقب هم دیگر کردن
افعال خواه بدل وضو باشد خواه بدل غسل و ابتدا از بالا
بکند در رو و دستها هر دو و جمعی از اصحاب گفته اند که باید مواضع
مسح پاک باشد و این احوط است و اگر ازاله نجاست ممکن
نباشد با نجاست تیمم کند هرچند متعدی باشد و خاک و بدن را
نجس کند و همچنین است هرچند نجاست حایل باشد مثل خون
غلیظ خشکیده و واجبست که تیمم را خود مباشر شود مگر در صورت
عجز پس در آن وقت نایب بگیرد و آن نایب دستهای او را بخاک
بزند و اعضای او را مسح کند و اگر او ممکن نشود نایب دستهای

خود را

خود را بخاک بزند و اعضای او را مسح کند و با وجود امکان اینکه غیر دست
او را بخاک بزند یا دست خود را بخاک بزند اکتفا بخاک مالیدن صورت و پشت
دستها اشکال است بجهت آنکه دست برخاک زدن هم از افعال تیمم است پس
باید در آن نایب بگیرد و اگر این هم میسر نشود اعضای تیمم خود را بخاک بمالد
مطلب چهارم سنت است بسم الله گفتن و گشادن انگشتان در حال
زدن بخاک و تخلیل انگشتان در مسح یعنی دست مالیدن در میان انگشتان
ضرور نیست بلکه مستحب هم نیست و سنت است که دست ها را از هر عضو برندارد
تا مسح تمام شود فصل چهارم در بیان چیزیکه بآن تیمم جایز است بدانکه خلاف است
در میان علما در اینکه تیمم بخاک جایز است و اقوی در نزد حقیر آنست که تا خاک
میسر شود بچیزی دیگر نمیتوان تیمم کرد و اکثر از متاخرین و بعضی از قدما گفته اند
هرچه بروی زمین صادق آید خوبست مثل سنگ و ریگ و غیر آن و دلیل آن تمام
نیست اما رمل یعنی شن خرده که شبیه بخاک است پس ظاهر آنست که جایز است
تیمم بآن و خلافی در آن نقل نشده و اما گچ و آهک پیش از پختن آنها پس اگر

خاکی بر آنها صادق بیاید مثل بعضی از بلاد که گچ آنها خاکست خوبست و اگر
صادق نیاید اظهر آنست که تیمم نمیتوان کرد و همچنین بعد پختن جایز نیست تیمم
بآنها و بعضی جایز دانسته اند و آن ضعیفست و همچنین اظهر آنست که بسفال
مثلا احوط [illegible] ریشه و مثل اینها تیمم جایز نیست و هرگاه خاک نباشد بغبار جامه یا
نمد زین یا یال اسب [illegible] با تیمم کند و اظهر اینست که غبار مقدمست بر سنگ
و احوط جمع میان تیمم بغبار و سنگ است و اظهر آنست که در تیمم بغبار تکانیدن
از جامه یا امثال آن معتبر است که آن غبار محسوس شود و بعد از آن تیمم کند
و اگر فرض شود که در آنها هیچ غبار نباشد پس تیمم بآن ساقط است
و باید که غبار خاک باشد و غبار خاکستر و آرد و مثل آنها کافی نیست و اگر غبار
هم میسر نشود بگل تیمم کند و طریق آن اینست که دستها را بگل میگذارد و بعد
از آن می تکاند و بعد از آن بر اعضا میمالد و گل هم باید از آب و خاک باشد
یعنی مثل گل و خاکستر و آهک و امثال آن نباشد و اظهر آنست که گل هم بر سنگ
مقدم است و احوط آنست که جمع میان هر دو کند اگر هر دو موجود باشد و اگر هیچ

یک

یک از اینها بهم نرسد و برف بهم رسد پس حکم آن پیش گذشت و باید که خاک
تیمم پاک باشد و بر خاک نجس تیمم جایز نیست و همچنین باید که مباح باشد و هرگاه
محبوس باشد در مکان غصبی و کراهتی از صاحب معلوم نباشد و ضرری باو نرسد
از تیمم کردن در آنجا تیمم بکند و اگر غیر این باشد محل اشکال است و مکروه است
تیمم کردن بر زمین شوره زار و رمل و سنت است که از بلندیهای زمین باشد
و در میان جاده ها نباشد فصل پنجم در احکام تیمم و لواحق آنست و در آن چند مطلب
است مطلب اول بدانکه جایز نیست تیمم کردن پیش از داخل شدن وقت اما
بعد از دخول وقت پس بعضی گفته اند که در اول وقت میتواند تیمم کند و بعضی گفته اند
که صبر کند تا آخر وقت و اقوی در نزد حقیر آنست که اگر امید زوال عذر باشد و ممکن
باشد که آب پیدا شود یا آزار او رفع شود صبر کند تا آخر وقت بقدریکه مظنه آن
باشد که در وقت بقدر تیمم و نماز باقی مانده است در آن وقت تیمم کند و نماز کند و
اگر امید زوال عذر نباشد در اول وقت میتواند تیمم کند و هرگاه کسی تیمم از برای
نماز کرده باشد و وقت نماز دیگر داخل شود با آن تیمم نماز دیگر را در اول وقت میتواند

کرد و انتظار رفع عذر نمیکشد و بیک تیمم چندین نماز میتواند کرد و از برای نماز قضا
هر وقت که اراده کند میتواند تیمم بکند و همچنین اظهر آنست که از برای نوافل یومیه در اول
وقت میتواند تیمم کند و از برای نمازهای سنتی دیگر هر وقت که خواهد میتواند تیمم کند و همچنین
نماز آیات مطلب دوم هرگاه نماز را با تیمم کرد دیگر بر او قضای آن نماز نیست و همچنین هرگاه
بعد از نماز آب پیدا شود و عذر زایل شود و وقت باقی باشد بر او اعاده واجب نیست
خواه در سفر باشد و خواه در حضر ولکن مستحب است اعاده و اگر تیمم کند و هنوز نماز نکرده
آب پیدا شود و عذر زایل شود و بقدر آنکه آب را استعمال در وضو یا غسل از برای او
استعمال میسر شود تیمم او باطل میشود هرچند که قبل از استعمال آن آب تلف شود یا
ثانیا عذر حاصل شود و اما اگر بقدر استعمال آب نگذشته آب تلف شود یا عذر حاصل
شود پس در آن دو قول است و احوط بلکه اظهر بطلان است پس باید ثانیا تیمم کند
و نماز کند و اما اگر آب پیدا شود بعد از آنکه داخل نماز شده باشد یعنی تکبیر الاحرام گفته
باشد یا شروع در آن کرده باشد پس اقوی آنست که نماز را تمام کند ولکن
سنت است که تا برکوع نرفته است برگردد و وضو سازد یا غسل کند و نماز

را از سر گیرد و ظاهر اینست که همان تیمم نماز دیگر را هم میتواند کرد و هرگاه بعد از فراغ آب
تلف شده باشد و چنانکه تیمم نسبت بآن نماز باطل نشده نسبت بنماز دیگر هم باطل
نشده است و ظاهر اینست که فرقی مابین نماز سنتی و واجبی نیست مطلب
سیوم هرگاه جنبی تیمم کند و بعد از آن از وحدثی اصغری سر زند اشهر و اظهر
آنست که باز تیمم بدل از غسل میکند هر چند قادر باشد بر وضو ساختن و سید
مرتضی ره قایل شده است بانکه باید وضو بسازد و اگر نتواند تیمم بدل از وضو زد
تا وقتیکه غسل او را میسر شود و احوط آنست که وضو بسازد و تیمم هم بدل از غسل
بکند و اگر وضو میسر نشود دو تیمم بکند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل جنابت
و ظاهر اینست که کلام در حیض و نفاس و امثال آنها نیز همین باشد و تفاوتی
نباشد مطلب چهارم کسیکه نه آب بیابد و نه خاک و نه چیزی دیگر که باو تیمم توان
کرد و نماز از او ساقط است و بعضی گفته اند که نماز بکند و اعاده هم بکند و بعضی
گفته اند که در اوقات نماز ذکر خدا کند بمقدار نماز و اول اقوی است و اما
قضای نماز پس اظهر آنست که واجبست باب چهارم در نجاسات

و طریق ازالهٔ آنها و انواع مطهرات و در آن چند فصلست فصل اول در
نجاسات است و در آن چند مطلب است مطلب اول از جمله نجاسات بول و غایط
حیوانیست که حرام گوشت باشد بشرط آنکه آن حیوان خون جهنده داشته باشد
یعنی که هرگاه یک رگی از آن حیوان را ببرند خون از آن بقوه روان شود
و در مقابل آن خونیست که بعنوان ترشح و سستی بیرون آید مثل خون ماهی
پس بول و غایط انسان و گرگ و شغال و شیر و روباه و موش و گربه و امثال
آنها نجس است و بول و غایط ماهی حرام گوشت و غوک و عقرب و سوسک
و جعل و زنبور و مگس و پشه و امثال آنها پاکست و بعضی بول شیرخواره را قبل از آن
که چیز خور شود پاک دانسته اند و آن ضعیف است و جماعتی قایل شده اند که
بول و غایط هر پرنده پاکست هر چند حرام گوشت باشد و بعضی از این جماعت
بول خفاش را استثنا کرده اند و حکم بنجاست کرده اند و اقوی آنست
که فرقی مابین پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غایط حرام گوشت آنها نجس است
خصوصا خفاش که دلیل نجاست بول آن اقویست از پرنده های دیگر و اما

چون

حیوانات حلال گوشت پس بول وغایط آنها همه پاکست ودر بول اسب واستر ودو
الاغ خلاف کرده اند واقوی اینست که همه پاک است اما کراهت دارد وکراهت بول ایشان بیشتر
از سرگین است وکراهت بول وسرگین الاغ بیشتر است وبعضی علما بنجاست آنها
قایل شده اند وآن ضعیف است ومهجور ومتروک است وحیوانات حلال گوشت
که بسبب نجاست خوارگی گوشت آنها حرام میشود وهمچنین گوسفندیکه بشیر سگ یا خوک
پرورش یافته باشد وحیوانیکه انسان باو جماع کرده باشد همه آنها بول وغایط
آنها نجس است وگوشت آنها حرام است مطلب دوم از جمله نجاسات منی وخون حیوا
که خون رونده داشته باشد ومنی وخون حیوانیکه خون رونده ندارد نجس است
وخون حیوانیکه خون رونده دارد نجس است خواه از سر بریدن بیاید یا از رگ بیاید
یا از نیش کشیدن وخار فرو رفتن وخواه کم وخواه بسیار بغیر خونیکه درمیان گوشت
بماند خواه در اصل گوشت جمع شود وخواه درمیان رگها بماند واز این جمله است
خونی که درمیان دل حیوان است اما خونیکه درمیان شکم حیوان جمع میشود در وقت
ذبح ومعلوم باشد که بکشیدن نفس فرو برده است یا بسبب اینکه سر او در وقت

ذبح در بلندی بوده است پس آن نجس است و حرام است و اما اگر معلوم نباشد که
بسبب اینها برگشته باشد و بسیار هم باشد پس باز هم مظنه این باقیست و حکم آنه
مشکل است هرچند حکم نجاست چیزی که ملاقی آن شود هم مشکل است پس شاید که توان
گفت که هرگاه آن خون در جامه و بدن بیش از درهم بغلی باشد نماز توان کرد
و اما اگر ازاله آن شود بغیر طریق تطهیر شرعی مثل اینکه خشک شود و بریزد یا باب
مضاف ازاله شود دیگر واجب نباشد تطهیر بدن و جامه اما احوط آنست که مطلقا از
او اجتناب کنند و اما خون حیوانیکه خون رونده ندارد مثل ماهی و کیک و پشه و
امثال اینها پس آن پاکست و خونیکه در میان تخم مرغ بهم میرسد نجس است و همچنین
خونیکه در میان شیر حیوان بهم میرسد و خونیکه معلوم نباشد که خون پاکست
یا خون نجس است اصل طهارت آنست مطلب سیوم از جمله نجاسات مردار است
از هر حیوانی که خون رونده داشته باشد خواه آدمی باشد و خواه غیر آدمی و خواه
آبی باشد و خواه صحرائی و در میت انسان پیش از سرد شدن خلافست
و احوط اجتنابست و نجاست مردار هم مثل سایر نجاستهاست اگر چیزی ملاقات

52

کند نجس میکند و اگر خشک باشد نجس نمیکند و قطعه که جدا شود از بدن حیوان پس

نجس است خواه از زنده جدا شود یا از مرده و اما اگر از بدن زنده قطعه بریده شده

باشد و از و جدا شود و بعد از ان روح از ان قطعه مفارقت کند پس ان نجس است

جزما و اگر روح از ان قطعه مفارقت کند و هنوز جدا نشده باشد پس ان پاکست

و اگر جدا شود بعد از مفارقت روح پس در آن اشکال است و احوط اجتنابست

و اما مثل ریشهای ضعیف و پوستهای که از دست و لب جدا میشود بخودی خود یا

بمجرد دست مالیدن بدون قوة و الم پس نجاست آنها معلوم نیست خصوصا آنچه

از کف دستها در وقت شستن جامه و فشردن آن جدا میشود و پوست

مردار بدباغی کردن پاک نمیشود و از مردار چند چیز استثنا شده است که آنها پاک‌اند

و آن نه چیز است و مو و کرک و پر و استخوان و شاخ و سم و تخم

و پنیرمایه و در تخم شرط است اینکه پوست بالای رویده باشد و چند سخن نشده

باشد و مراد از پنیرمایه همان غذای است که بچه حیوانی که در اوایل تولد مجبور و

در شیردان او بسته میشود و بعضی گفته‌اند خود شیردان هم پاکست و اما اظهر از

احادیث معنی اوّل است و ظاهر احتیاج بشستن نداشته باشد هرگاه بجای
دیگر مردار یا رطوبت ملاقات نکند و احوط آنست که اثر الشویند و در شیر یکه
از پستان مردار بدوشند خلافست و احوط اجتنابست و مو و پشم و امثال
آنها را هرگاه از مردار بکارد یا مقراض ببرند و غدغه ندارد و هرگاه از آنها بکنند ته
مو و پشم را بشویند و ظاهر آنست که حکم سم و شاخ جنین باشد و فرقی نیست
در استثناء امور مذکوره مابین حیوان ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و نافه مشک
که از آهوی زنده جدا شده باشد یا از آهوی که او را تذکیه کرده باشند بی اشکال
است اگر از مردار جدا شود در آن اشکال است و احوط اجتنابست هرچند نجاست
او معلوم نیست خصوصا هرگاه از مسلمی گرفته باشد و امّا اصل مشک پس آن
بی اشکال پاکست و ظاهر نیست که در صورتی علم بانکه از مردار گرفته باشند
هم پاکست و بدانکه خلافی نیست در آنکه آدمی و سگ و خوک بذبح کردن
پاک نمیشود و همچنانکه خلافی نیست در آنکه هر حیوان حلال گوشت بتذکیه پاک میشود
و خلاف کرده‌اند در حرامات درنده مثل شیر و گرگ و روباه و امثال آنها در

مسوخ و حشرات و اقوی و اشهر در حیوانات درنده آنست که پاک میشود و
اظهر در غیر درنده آنست که مسوخ و حشرات هم چنین باشند و اظهر آنست که دباغی کردن
آنها هم شرط نیست و مسوخ چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است فیل است و کرک
و خفاش و میمون و خوک و جریث کو غنیست از ماهی و سوسمار و موش و
عقرب و خرس و کرباسه و زنبور و در بعضی روایات طاوس و در بعضی سک هم
وارد شده است و مراد از حشرات حیواناتیست که در زمین جا میکیرند مثل موش
و سوسمار و غیر آنها از جمله نجاسات سک و خوک و کافر است اما سک و خوک پس دشتیی
آنها نجس اند و اما سک و خوک آبی پس نجاست آنها معلوم نیست و فرقی ما بین سک
شکاری و غیر آنها نیست و بعضی علما کفته اند که جائی دهان سک شکاری
کزیده باشد واجب نیست شستن آن و این ضعیف است و مو و استخوان
و ناخن و هر چیز یکه از آنها نجس است و بچه آنها نیز نجس است و اما آنچه متولد شود
از آنها که آن از سک و خوک نکویند پس در نجاست آن اشکال است و قول الطهارة
قوی است و اکر یکی از آنها با حیوان پاک جفت شود و بچه از ایشان بهم رسد آن نیز تابع

اسم خواهد بود و امّا کافر پس الحجه غیر یهود و نصاری و مجوس است پس اشکالی در نجاست
آنها نیست خواه بت پرست و خواه آفتاب پرست و خواه غیر اینها و بالجمله هر که احدی
انکار یگانگی خدا و پیغمبری محمد بن عبدالله و انکار معاد بکند کافر و نجس است و امّا
یهود و نصاری و مجوس پس اشهر و اقوی در اینها نجاست است و کسانیکه اظهار
عداوت اهل بیت کنند مثل خارجیها و ناصبیها همه کافرند و نجس آند و همچنین هر کسیکه
انکار یکی از بدیهیات دین را بکند و در حق او احتمال شبهه نرود ممکن باشد بر آنکه
او که علم بهم نرسانده باشد مثل انکار نمازهای پنجگانه و روزه ماه مبارک رمضان
و زکوة و امثال آنها و همچنین غالیها یعنی آنهائیکه بخدا بودن پیغمبر یا امیرالمؤمنین
یا احدی از ائمه یا غیر ایشان قائل باشند و امّا جبری مذهبان پس دلیلی بر نجاست ایشان
نیست و امّا مجسّمه یعنی آنها که خدا را جسم میدانند پس دلیلی بر نجاست آنها نیز ظاهر نیست
و اظهر طهارت است و احوط اجتناب است و اما سنیان پس اشکال در پاکی آنها نیست
و همچنین اظهر در ولد الزنا طهارت است و تا از و کفری ظاهر نشود پاک است و مشهور آنست
که اولاد کفار نجس اند اگر چه بالغ نشده باشند و هرگاه مسلمانی اینها را اسیر کند تابع

بلمانز

مسلمانند در پاکی مطلب چهارم از جمله نجاسات شرابست و هر مست کننده که از
اصل روان باشد مثل نبیذ که شرابیست از خرما میسازند و غیر آن و فقاع هم نجس است
هر چند مست نکند و اما مثل بنگ و چرس و غیر آنها که مایع نیستند بالاصل پس همه اینها
پاکست هر چند آب داخل آنها کنند و همچنین آب انگور هر گاه بجوش آید نجس میشود خواه آتش
بجوش آید یا بغیر آتش یا بخودی خود و اما آب مویز و خرما پس بعضی نقل قولی به نجاست
اینها کرده اند هر گاه بجوش بیاید و احوط اجتنابست و در عرق جنبی که از حرام جنب شده باشد
و عرق شتر نجاست خوار باشد خلافست و احوط بلکه اظهر نجاست است و بعضی علما قائل
نجاست بعضی چیزهای دیگر شده اند و همه اینها ضعیف است فصل دوم در ازاله
نجاسات است و در آن چند مطلب است مطلب اول بدانکه واجب است ازاله نجاست
از جامه و بدن از برای نماز و طواف واجب و از خوردنیها و ظروفیکه استعمال میشود در خوردن
و آشامیدن به تفصیلی که بعد مذکور خواهد شد مگر در حال اضطرار یا آنکه عفو در بعض از
آنها چنانکه بیان خواهیم کرد و واجب است ازاله نجاست از مسجد هر گاه که مطلع شود و اینکه
نجاست را داخل مسجد نکند و آنچه یقینیست که واجب است دور کردن نجاستیست

که به مسجد سرایت کند پس اگر کسی بعضی جامه‌های او نجس باشد یا دستمال نجسی
همراه داشته باشد یا امثال آن معلوم نیست ضرر داشته باشد که سرایت کند بلی
ظاهر این است که هر گاه نجس را بر زمین مسجد برساند حرام باشد هر چند رطوبتی نداشته که سرایت
کند اما مطلقا داخل کردن حرمت آن معلوم نیست و در عرف هر چند بوریا و فرش مسجد را
مسجد میگویند اما احوط آنست که نجاست را از اینها نیز دور کنند و همچنین در دیوار و جمعی از علما گفته
اند که حکم ضرایح مقدسه و مصاحف مشرفه و آلات مختصه باینها مثل جلد و قاب یعنی پارچه
که بالای جلد می چسبانند لای قران و فروش مسجد مثل مسجد است مطلب دوم زوال حکم نجاست نسبت
موقوف است بر زوال عین آن پس اگر عین نجاست زایل شود و حکم بکه مطهر باشد و اما رنگ
یا بو یا هر دو باقی بماند باکی نیست و واجب نیست دو بار شستن بدن و جامه از بول و
و بدن دست مالیدن واجب نیست بلکه روان کردن آب بر آن کافیست بعد از زوال
عین و باید که زوال عین در دفعه اول بشود و هر گاه در بدن جسم لغزنده و غلیظی باشد
که با بول مخلوط شده باشد مثل مذی و امثال آن که در مخرج بول العقه باشد غالبا
محتاج بدست مالیدن است و اما در غیر جامه و بدن مثل چوب و تخته و سنگ و فرش پس

پس احوط در همه این است که دو بار بشوید و ظاهر آنست که کردن فاصله حقیقی میان

بشستن ضرورست پس اگر آب را جاری کند باعانت ابریق یا سبو و امثال آن و بقدر

زمانی بریزد که اگر فاصله میکرد دو شستن بعمل می آمد کافی نیست بلکه باید که بعد از حصول مسمّی

شستن دست بردارد از آب ریختن و بعد از آن مرتبه دیگر بریزد و آنچه گفتیم در لزوم دو مرتبه

در صورتیست که بآب قلیل بشوید و امّا در آب جاری پس یکدفعه کافیست و مشهور آنست

که اگر آب کثیر باشد هم یکدفعه کافیست هر چند ایستاده باشد و این دو مرتبه است احوط

در هر دو آب مرتبه است خصوصاً در آب ایستاده و این حکم مذکور در غیر بول رضیع است

در بول رضیع آب ریختن یکدفعه کافیست و فشردن ضرور نیست اما باید آب تمام آن

بول را فرو گیرد و ظاهر آنست که جدا شدن آب هم ضرور نیست همین که آب بهمه

اجزای بول برسد کافیست و این در وقتیست که آن شیرخواره [illegible] شیرخوار شده

باشد یعنی غذای برغبت و اشتها و اراده نخورده باشد امّا دوا و ... باو بخورانند

یا غذای نادر که اتفاق افتد ضرر ندارد و اگر اتفاق نیفتد که آن طفل هیچ غذای

نخورده باشد و دو سال از تمام شده باشد داخل سال سیم که شد ظاهر آنست

دیگر این حکم را نداشته باشد هرچند هنوز غذای نخورده باشد و مشهور آنست که اصل
این حکم مخصوص پسر است و بعضی دختر را هم ملحق کرده اند و آن ضعیف است و اما
غیر بول از نجاسات پس وجوب دو مرتبه شستن معلوم نیست اما احوط در همه
دو مرتبه است مطلب سیوم در آن طریق شستن ظرفهاست پس اگر در ظرفی سگ
ولوغ کرده باشد یعنی بیاشامد از آن ظرف بطرف زبان خود پس واجبست که سه
بار آنرا بشویند که اول آن سه بار بخاک باشد و مراد از شستن بخاک چنانکه از اکثر
علما معلوم میشود همان مجرد بخاک مالیدنست هرچند خاک خشک باشد و بعضی گفته اند
که باید ممزوج باشد بآب که شبیه شستن بعمل بیاید و این اظهر است و احوط آنست
که یکدفعه بخاک خشک بمالند و دفعه دیگر بگل روان بمالند و بعد از آن دو بار بشویند و ظاهر آنست
که همان گل در آنها ریختن و حرکت دادن و ریختن کافی باشد و دیگر دست مالیدن
در کار نباشد خصوصا در ظروفی که دهانهاشان تنگ باشد هرچند احوط دست مالیدنست بقدر
مقدور و اما در خاکستر و اشنان و آهک و امثال آنها کافی نیست نه در حال اختیار
و نه در حال اضطرار و جمعی از علما گفته اند که حکم لیس یعنی لیسیدن ظرف بزبان مثل

ولوغ

ولوغ است واین احوط است اما اگر سگ در ظرفی بیفتد یا آب دهان او بریزد

غیر حال ولوغ یا آبی که سگ در آن ولوغ کرده است بظرفی دیگر بریزند وامثال اینها

هیچ یک اینها حکم سابق را ندارند بلکه مثل سایر نجاسات است که بعد خواهیم گفت و اظهر

است که هرگاه سگ چنین خود در ظرفی ولوغ کند باز گیر به شستن بطریق مذکور

کافیست هرگاه خوک در ظرفی ولوغ کند مشهور آنست که هفت مرتبه بشویند و ظاهر آنست

که در اینجا خاک در کار نیست و ظرفیکه شراب نجس شده باشد ظاهر آنست که سه مرتبه شستن

پاک میشود و احوط هفت مرتبه است و ظاهر آنست که سایر مسکرات مایعه مثل نبیذ و غیر آن

نیز چنین باشد و فرقی نیست در تطهیر ظروف از نجاسات مابین ظرفی که از گل باشد

یا از چوب یا از مس یا غیر آن و بعضی از علما گفته اند که ظروف شراب هرگاه کدو باشد یا

چوب باشد پاک نمیشود و آن بوجه است یکی اگر شراب مدتی در کدو و چوب مانده باشد

که در آن نفوذ کرده باشد تطهیر اعماق آن موقوفست باینکه آنقدر در آب بگذارند

که آب در اعماق آن نفوذ کند و پاک کند و اما ظاهر آن پس بمحض شستن پاک میشود و

هرگاه موش در ظرفی بمیرد و با رطوبت ملاقی شود اظهر آنست که سه مرتبه بشویند

واما سایر نجاسات غیر آنچه ذکر کردیم پس اظهر آنست که ظرف را از همه نجاسات سه بار بشویند و
اما طریق شستن ظروف پس کافیست در آن آنکه آب را بریزد در ظرف و حرکت بدهد که
آب همه جای ظرف را که نجس است فرو گیرد و بعد از آن آب را بریزد و هرگاه ظرفی بزرگی
باشد که نتوان حرکت داد و یا در جای نصب کرده باشند مثل خم رنگرزی و امثال آن
پس طریقه آنست که آب را در اطراف او جاری کنند و در ته آن که جمع میشود آن آب را با ظرفی
بیرون بیاورند و بنا بر قول نجاست غساله چنانکه اشهر است باید هر مرتبه ظرف را که
بیرون می آورند ظرف و دست را بشویند و دیگر مرتبه فرو برند تا تمام آب را بیرون بیاورند و
اگر در ته او قدری بماند که بظرف بیرون نیاید بکهنه و لته و آن بیندازند که آب او را برچینند و
بیرون بیاورند و مشهور آنست که اعتبار عدد در آب کر ساقط میشود و یکدفعه شستن کافیست
بشرط آنکه اگر شستن با گل در نجاست شرط باشد آنرا بعمل آورده باشند و این دور نیست
واحوط آنست که عدد را بعمل بیاورند هر چیز که با رطوبت ملاقات کند با متنجس آن نیز حکم
ملاقات با نجس دارد و خلاف بعضی متاخرین در نهایت ضعیف و بیوجه است پس هر چیز که
ملاقی نجاست شد نجس میشود و اما والا [illegible] بغیر مطهر شرعی مثل آنکه خونی [illegible] شد یا آب

ولی

باک کند باز هر وقت که چیزی تری با این محل خون برسد تنجس میشود و باید شست مطلب چهارم
ترا است و اینکه تطهیر بان میشود اینکه در اول پاک باشد و مضاف نباشد یعنی مشتمل کلاب
این شود یا با آب سیلی که انزال آب میگویند و جمعی از علما شرط کرده اند که در ازاله نجاست اینکه آب
وارد بر نجاست شود و شسته شود پس هرگاه جامه نجسی را در ظرفیکه آب در آن باشد بشویید
پاک نمیشود هر چند دلیل این قول تمام نیست و اظهر خلاف این است چنانکه حدیث صحیح دلالت
میکند که میتوان جامه را شست در میان ظرفی که آب در آن باشد اما احوط است قول اول
است و احوط آنست که از غساله یعنی آبی که از جامه و بدن و غیر اینها در وقت شستن و
تن و دن جدا میشود اجتناب کنند خواه از شستن اول باشد یا غیر آن خصوصا در وقتیکه
بالستی بر آب وارد شود خصوصا در شستن اول هر چند دلیل تمامی تا حال بر نجاست اینها
بنظر حقیر نرسیده است خصوصا در وقتی که آب بر نجاست وارد شود و اینها گفتگو در غیر غساله
نجاست است و اما غساله استنجا پس آن پاکست خواه از بول باشد یا از غایط مادامی که
تغییر از نجاست حاصل نشده باشد و تنجس ضرور نیست و اگر ببیند که اجزای نجاست
در میان آن آب است بعید نیست حکم طهارت هم مشکل است خصوصا هرگاه آن آب در جای

وآن نجاست در میان آب باشد که در اینجا البته اجتناب کند و ظاهر نیست که فرقی بینت
در بیشتر از نجاست برسد یا آب برسد در هر دو صورت پاکست مگر اینکه بیشتر از استنجا دست
آدمی بدون قصد استنجا بمخرج برخورد و نجس شود و بعد از آن خواهد استنجا کند در این صورت ظاهر آنست
که این حکم نجاست خارجی باشد و این معفو نیست و هرگاه بول و غایط مخلوط بنجاست دیگری
که از مخرج بیاید مثل منی یا خون اظهر عدم عفوست و هرگاه مخرج آلوده بمنی یا خون بود که بعد از آن
بول و غایط کند پس در اینجا البته اجتناب کند و اظهر آنست که غساله استنجا و آن ازاله خبث
کرد و بعضی منع کرده اند و اما رفع حدث پس بآن ظاهرا خلافی نیست که جایز نیست و اجماع بر آن
نقل کرده اند و کلام در غساله حمام بعد از این مذکور خواهد شد مطلب پنجم هرگاه اگر چیزی نجس شده
باشد از اسباب جامه و فرش پس که جاری ساختن آب بر آن و جدا کردن آب از آن محتاج است
بفشردن پس آنها را باید فشرد و احوط بلکه اظهر آنست که بعد هر شستنی یک فشردن ضرورست
و باید که در شستن اول عین نجاست زایل شود و اگر عین موجود باشد در هر تقدیر فشردن مرا
ترک نکند و الاظهر بلکه اظهر آنست که هرگاه عین نجاست زایل شده باشد در آب جاری
دیگر فشردن در کار نیست و احوط آنست که بعمل بیاورد و فشردن بهر نحو که ممکن باشد

باید کرد بعضی جاها هست که به پیچانیدن جامه و تاب دادن حاصل میشود و بعضی بکوفتن و در بعضی جا
بلکه زدن مثل لحاف و دوشک هرگاه نجاست بباطن اینها رفته باشد و اگر ظاهر اینها نجس شده
باشد همان ظاهر را بشویند و بقوت دست مالیدن تا ازاله نجاست بشود و غساله از آن بیرون رود
بلکه اگر باطن هم نجس باشد بشستن ظاهر تنها همان ظاهر پاک میشود و اتصال بباطن نجس ضرر ندارد
و همچنین جامه که باطن آن نجس باشد هر قدر از آنرا که بشوئی پاک میشود و اتصال اجزای نجسه دیگر
بآن ضرر ندارد و بالجمله سرایت باطل است و دلیلی بر آن قایم نیست و همچنان است که گفته اند
که هرگاه سرایت ثابت باشد باید هرگاه سگی در بیابان وسیعی راه رود و در وقتی که همه آن
بیابان گل باشد و رطوبت داشته باشد همه آن بیابان نجس شود هرچند که هزار فرسخ طول و عرض داشته
باشد و اما مثل خاک و آرد و امثال آن پس تطهیر اینها بآب قلیل صورتی ندارد و اما بآب جاری و کر
پس هرگاه علم بهم رسد برسیدن آب بهمه اجزای آن و ازاله شدن نجاسه از آن پس ظاهر آنست که
پاک میشود و بعضی علما تجویز کرده اند تطهیر زمین را بآب ریختن بحدیکه آب بر او غالب و قاهر شود و این مشکل
است و بعضی گفته اند که هرگاه زمین نجس را آب بریزی بنحویکه از او جدا شود و بر او دیگر یکباری جمع شود و
فرو رود که شسته [illegible] نجاسه آن جمع [illegible] نجس [illegible] مشکل است مگر اینکه زمین فرش باشد

با آجره و سنگ یا تخته یا بسیار صلب باشد پس بهر صورت اظهر آنست که پاک میشود و مثل

و خربزه و امرود و امثال آن هرگاه بعد از بریدن نجس شود اظهر آنست که باب قلیل هم پاک میشود مگر اینکه

بسیار رسیده و از هم رفته باشد و مثل دانه کشک انگور باشد پس دران وقت دور نیست که باب

کثیر توان تطهیر نمود و اگر برسد بحدیکه آب مضاف باشد پس تطهیر آن ممکن نیست چنانکه خواهد آمد و گندم و جو

و برنج و امثال اینها را هرگاه باطن اینها نجس شده است هرگاه تواند شد باب قلیل تطهیر کنند که غساله از

او جدا شود مانعی ندارد و اگر اندرون اینها نجس شده است تطهیر آن بغیر آب جاری و کر مشکل است

و اما گوشت و پیه هرگاه نجس شود پس باب قلیل هم میتوان تطهیر کرد و اگر در آب نجس جوشیده باشد

و آب نجس باعماق اینها رفته باشد پس تطهیر آن باب قلیل مشکل است مگر اینکه علم بهم رسد که آب باعماق آن

میرسد و حدیثی وارد شده است در باب آب گوشتی که دران موشی مرده یافته اند و

فرمودند که آبرا بریزند و گوشت را بشویند و بخورند و دور نیست که محمول باشد بر صورتی که علم بمکث طویل

بهم نرسیده باشد و احتمال باشد که تازه افتاده باشد یقینی یا موقوف بران [illegible]

ولی دران جا بدانکه باب قلیل هم طهارت میتوان کرد یا مبنی بر اینست که مکث طویل در میان آب قلیل

بجهت تطهیر ضرر ندارد و این بعید است بلکه [illegible] در آب جاری و کثیر [illegible] حال تطهیر میتوان کرد

هم زدن هم در کار نیست و اما آب گوشت که نجس شده است پس آن قابل تطهیر نیست و همچنین آب هر
مضافی مثل گلاب و آب غوره و همچنین همه مایعی مثل روغن و عسل و شیره نجس را در آب بسیاری بریزد
هر یک اینها قابل تطهیر نیستند مگر بقول نادری که کسی عسل و شیره نجس را در آب بسیاری بریزد که
آن از کمتر باشد و ممزوج شود به آب و مستهلک شود بعد از آن آب را بجوشانند تا آنکه شیره یا عسل
بماند پس آن پاک است و بعضی علما جایز دانسته اند که روغن را در آب کثیر بریزند و بهم زنند تا مخلوط شود
بعد از آنکه جمع شود پاک است و این در صورتی میشود که آب گرم باشد و این نیز مشکل است و اما آب
مطلق پس آن قابل تطهیر است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و هرگاه خمره رنگرزی نجس شود
جایز است که جامه بآن رنگ کنند و بعد از آن بشویند تا حدی که دیگر آب رنگین از او نیاید و اگر بگذارند که
خشک شود و بعد از آن در آب جاری یا کر بگذارند تا آب باطلاق او برسد کافیست و لیکن مرکب
و شیره مادامی که تر است قابل تطهیر نیست مگر بحدی که دیگر از او آب سیاه و سرخ بیرون نیاید
یا آنکه بگذارند که خشک شود و بعد از آن در آب جاری یا کر بگذارند که آب باطلاق او برسد ظاهرا
پاک میشود مطلب ششم در کیفیت رفع نجاست معلوم باشد همه آن جا را بشویند و اگر مشتبه باشد
موضع مشتبه را [illegible] مشتبه باشد در همه آن چیز باشد مثل آنکه یک موضع از جامه نجس شده

و هیچ نمیداند که کجای آن بوده باید همه آنرا بشوید و همچنین است حکم بدن و اگر یکی از دو جامه یکی
نجس شده باشد و نداند که کدام است پس اگر محصور باشد مشهور و احوط است که باید همه را بشوید و
در هیچ یک نماز نمیتواند بکند و اما در مشتبه غیر محصور مثل جامه بسیار یا فرش بسیار باشد و داند که یکی
از آنها نجس است ولکن بجهة بسیاری آنها شستن همه موجب مشقت عظیم و عسر شدید میشود
پس شستن همه واجب نیست و همچنین هر شبهه که چنین باشد اجتناب از آن واجب نیست مثل اینکه دانی
که در این شهر یک گاو و یا دو گاو حرام است که شیر میدهد از شیر همه آن شهر واجب نیست اجتناب کنند
یا دانی که در این شهر دو سه خانه غصبی هست واجب نیست اجتناب از تصرف همه خانه‌ها و اظهر و
اقوی آنست که ملاقی شبهه محصوره که نجاست آن مشتبه باشد نجس نمیشود مگر اینکه بهمه آن
مشتبه ملاقات کند و هرگاه دو شاهد تعارض کنند یکی بگوید نجاست ملاقات کرد باین چیز و دیگری
بگوید بآن دیگر و اقوی طهارت است و همچنین هرگاه نجاست معینی در خارج بهم رسید و یکی از شاهدها بگوید باین جامه
و یکی بگوید بآن جامه و دیگری اقوی طهارت هر دو است و هرگاه علم نجاست چیزی بهم نرسد بر یقین طهارت باقی
است هر چند ظن نجاست حاصل شود و مثل اینکه بول بسیار ترشح کند یا بادها را بر گرداند و نقطه باشد که
بر جهتها پاشیده است خصوصا در وقتیکه حد چنین بدن او احساس بر توهم [illegible] شستن آنچه را

که ندیده و علم بهم نرسانیده واجب نیست و تفحص هم ضرور نیست بلکه قول عادل (یک نفر) هم اعتبار ندارد

مگر اینکه از قول او علم بهم رسد و اما هرگاه دو مرد عادل شهادت بدهند بر ملاقات نجاست پس در آن

اشکال است و احوط اجتناب است و اما قول سخن صاحب ید یعنی آنکه مال در دست اوست پس آن

نیز معلوم نیست بلی سخن او نسبت بخودش مسموع است یعنی از برای او نجس است و اما از برای غیر پس

نجاست آن دلیلی ندارد و احوط آنست که غیر در او نماز نکند و مشروط بطهارت بعمل نیاورد و اما

اگر برطوبت با او ملاقات کند پس دلیلی بر نجس شدن ملاقی آن نیست هر چند که آن صاحب

ید عادل هم باشد و اما قول صاحب ید در طهارت مسموع است هر چند پیشتر هم علم بنجاست آن داشته

باشد و همچنین هرگاه جامه نجس را بمسلمانی دهی که بشوید همین که بگوید شستم و تطهیر کردم طاهر است

فایده از اخبار بسیار ظاهر میشود که در مواضعی که شک در نجس شدن آنها حاصل شود یا اینکه توهم نجاستی

در آنها برود چیزی بر روی آن بریزد مثل اینکه شک کنی در رسیدن بول بجائی یا سگ و خوک بجائی ملاقات

کند یا عرق جنب یا به برسد و امثال آنها مستحب است که آبی بر آن موضع بپاشد و همچنین هرگاه

خواهد که در مسجد یهود و نصاری نماز کند آبی بر آن مکان بپاشد و بعضی علما گفته اند که هرگاه بدن

او بسگ خشکی [illegible] بپاشند مطلب ششم در جمله مطهرات و ازاله نجاست است از

بواطن مثل اندرون دهن و چشم و بینی و گوش و فرج و دبر بعد از زوال عین نجاست دیگر احتیاج بشستن آنها

نیست و هرگاه در میان دندانها نان و گوشت و امثال آنها مانده باشد و دهان نجس شود و مثل

خون آمدن یا غیر آن اشکال بهم میرسد و وجهیت که بمضمضه کردن دو مرتبه پاک میشود و همچنین اعضای

حیوانات هرگاه نجس شود بمجرد زوال عین نجاست پاک میشود و هر چند که از نظر غایب نشود و احتیاج

بشستن نیست و همچنین آدمی هرگاه عضوی از او نجس شود و غایب شود بقدری که ممکن باشد که در انوقت

تطهیر کرده باشد و بعضی شرط کرده اند که باید آن شخص که نجس شده علم بنجاست داشته باشد و اهل این

هم باشد که اراده بکند مثل طفل و مجنون نباشد و بعضی شرط کرده اند که مشروط بالطهارت هم

عمل آورده باشد مثل نمازی یا طوافی کرده باشد و حق اینست که اگر خواهی حکم بطهارت واقعی بکنی

باید این شرطها البته بیاید و اما از برای اینکه با وی برطوبت ملاقات کنی و نجس نشوی همان غیبت در زمانی

که ممکن باشد در او ازاله نجاست و تطهیر آن کافیست و دیگر ملاقی آن محتاج بتطهیر نیست مطلب سیم

از جمله مطهرات خاکست و آن پاک میکند زیر چکمه و نعل و زیر پا را و بعضی ته عصا و نیزه را هم گفته

و آن بی وجه نیست و ظاهر اینست که فرقی نیست در مابین زیر چکمه و نعل مثل کفش چرمی و گیوه یعنی

قسمی از کفش است مثل کفشهای زنان کشمیری ها و نعل چوبی و حصیر ... و امثال آن

پس معلوم نیست که پاک شود و فرقی نیست در نجاست مابین اینکه جرم داشته باشد مثل غائط و
خون یا بی جرم باشد مثل بول و آب نجس و همچنین فرقی نیست مابین اینکه نجاست خشک شده باشد یا تری باقی
و بعد تطهیر آنست که عین نجاست زایل شود و تری آن برطرف شود و فرقی نیست در اینکه بر زمین
باران ببارد و بباید تا پاک شود یا آنقدر راه رود که پاک شود و حدی معینی از برای آن نیست و احوط بلکه اقوی
آنست که زمین پاک باشد و ظاهر نیست که نمناک بودن زمین ضرر بدارد و اما اگر گل باشد
پس در آن اشکال عظیم هست و اگر قابل تطهیر نشود هم حرج عظیم لازم میاید خصوصاً در فصل زمستان
و مهما امکن احتیاط را ترک نکند و همچنین در سنگ و آجر و چوب و گیاه و غیر اینها اشکال است
و احوط آنست که به هیچ یک اکتفا نشود بلکه اقوی در غیر سنگ و آجر هم اینست مطلب نهم از جمله
مطهرات آفتابست و آن پاک میکند آنچه را که بر او بتابد و خشک کند از بول و آب نجس و نجاستی
که جرمی نداشته باشد و از آن جمله است تری غائطی که بعد از ازاله عین باقی بماند هرگاه یکی از اینها
بزمین یا بوریا یا حصیر یا دیوار خانهها و پشت بامها و گیاهها و اشجار رسیده باشد و بعضی مخصوص
بول قرار داده اند و بعضی این حکم را مخصوص زمین و حصیر و بوریا قرار داده اند و اظهر عموم است
آنچه گفتیم و اشهر [illegible] حقیقة پاک میشود و بعضی گفته اند که هرگاه آفتاب خشک کند زمین

دیوار یا حصیر المسجده بر و میتوان کرد اما هرگاه تری با او ملاقات شود نجس میکند و این ضعیف است

و هرگاه جایی نجسی بغیر افتاب خشک کند بعد از ان آب را بران بریزی و افتاب او را خشکاند پاک میشود

هرچند مجموع دیوار گل تر باشد و نجس باشد افتاب که بر روی ان تابیده اندرون آن هم پاک میشود

اما اگر اندران نجس شود و بیرون خشک باشد تابیدن افتاب بیرون فایده نمی بخشد و ظاهر

آنست که کمک هوا و باد در خشکانیدن ضرر ندارد اما آخر خشکانیدن باید افتاب باشد مطلب

دوم از جمله مطهرات آتش است و ان پاک میکند عین نجاست را مثل غایت نجس العین و استخوان

نجس العین و امثال اینها را هرگاه خاکستر شود بی اشکال و همچنین دود آن پاکست و بعضی گفته اند

که دود روغن نجس نجس است و آن ضعیف است و اما چیزی متنجس یعنی مثل چوبی که نجس باشد

یا سرگین حیوان حلال گوشت که نجس شده باشد پس در پاک شدن آن بسوختن اشکال است

و بهر تقدیر هرگاه جزیی برطوبت با خاکستر آنها ملاقات کند تطهیر ان واجب نیست و اما اگر خاکستر

نشود بلکه زغال شود پس در ان نیز اشکالست و تطهیر ملاقی نیز واجب است و دو بند خشت

واجر هرگاه از گل نجس ساخته باشند نیز اشکال هست و ظاهر اینست که پاک نمیشود و تطهیر ان باب

ممکن است که کوزه و اجر را در آب جاری یا کر بگذارند تا آب بباطن آنها نفوذ کند و خمیر نجس به پختن پاک

میشود و هرگاه غایط مستحیل بخاک شود یا بکرم پاک میشود و همچنین هرگاه سگ به نمکزار
افتد و مستحیل بنمک شود و از این بابست آب علف نجس که حیوان حلال گوشت بخورد و مستحیل
ببول و غایط شود و اما انتقال خون نجس بشکم پشه و کیک و کنه و امثال اینها پس آن
از این بابست نهایت چون در اینوقت آنرا در عرف خون آدمی و خون گاو و گوسفند نمیگویند
خون پشه و خون کنه میگویند پس آنچه پاک است و در خون زلو که ببدن انسان می اندازند و خون بسیار
میمکد و بعد از آن خالی میشود و اشکال هست و احوط بلکه اقوی اجتناب است اما منقلب شدن شراب
بسرکه پس آن نیز معلوم نیست که از راه استحاله باشد و لکن در طهارت آن با اشکال نیست بسبب
اجماع و اخبار و فرقی نیست در اینکه شراب بخودی خود سرکه شود یا اینکه چیزی در آن بریزند که سرکه
شود و همچنین فرقی نیست که آن چیز مایع و روان باشد مثل سرکه یا جامد خشک باشد مثل نمک
و مادامیکه آن چیز در میان آن باقی نماند یا مستهلک شود و اگر شراب قلیلی در خمره سرکه بریزند همه آن
نجس شود و آن سرکه پاک نمیشود هرچند شراب در او مستهلک شود و هرچند بماند بقدری که اگر شراب بسیاری
هم بود مستحیل بسرکه میشد و اما پاک شدن آب انگور بعد از جوشیدن بسبب کم شدن ثلثین آن
نیز از جهت استحاله نیست بلکه از راه اجماع و اخبار است و طهارت آن حاصل میشود با اینکه دو حصه

آن هر دو و یک حصه آن بماند واحوط مراعات کیل و وزن هر دو باهم است و فرقی نیست
در اینکه آن دو ثلث بجوشیدن باتش برود یا بافتاب رود یا بباد برطرف شود و جسم باکی
که در میان آب انگور افتاده پیش از ذهاب ثلثین نجس میشود و ظاهر اینست که بعد از ذهاب
ثلثین پاک میشود و مثل مغز بادام دیگر مغزها و دوشاب و امثال اینها و ظرف و اسباب
شیره پزی و دست و لباس انکه مباشر امرست همگی به تبعیت پاک میشوند و دور نیست
که آب انگور که بجوش نیامده قبل از ذهاب ثلثین هر گاه بجائی بچکد بمجرد خشک شدن یعنی شیره انگور
جای دیگر بر غیر مباشر افتاده و چون دو ثلث آن از آفتاب یا بباد کم شد آن قطره پاک
میشود و جائیکه افتاده است پاک میشود و هر چند در غیر مباشران امر باشد مطلب یازدهم از
جمله مطهرات اسلام است و آن موجب طهارت بدن است از نجاست کفر و اما اگر بدن کافر بنجاست
دیگری نجس شده باشد باسلام پاک نمیشود و همچنین جامهای او باسلام پاک نمیشود
خواه نجس شدن آنها بنجاست کفر باشد یا غیر آن و مرتد فطری یعنی مسلمانزاده که کافر
شود بعد از توبه کردن و اسلام آوردن در طهارت آن اشکال است فصل سیم در
احکام آبها است و در آن مقدمه است و چند فصل اما مقدمه پس بدانکه آب گفته میشود

دو چیز یکی آب حقیقی است که آنرا آب مطلق میگویند و یکی آب مضاف مثل آن چیزهائی

که از جسم فشرده میشود مثل آب انگور و آب علف دیجوان یا از بخار چیزی بعنوان عرق حاصل شود

مثل گلاب و عرق [illegible] و مثل اینها یا آنکه ممزوج شود با آب مطلق چیزی دیگر بحدی که آنرا نمیتوان گفت

آب نیست مثل آب گوشت و آب دوغ و شربت و امثال اینها و هرگاه شک بهم رسد در

اطلاق مثل اغلب آبهای سیلاب و بعضی افراد شربت پس در آنجا حکم هیچ یک از دو قسم را علی الاطلاق

نمیتوان جاری کرد و در بعضی اوقات میشود که بعضی از احکام هر یک در وی جاری میشود مثلا هرگاه در آب

سیاه سنگ بکنیم که البته پاک بود و در جواز سلب اسم از آن هم شک کنیم یعنی نمیدانیم که میتوان

گفت آب است یا نه در چنین هرگاه جاری باشد یا بقدر کر باشد حکم نجس شدن آن

بمجرد ملاقات نجاست نمیتوانیم کرد ولکن وضو هم با آن نمیتوانیم ساخت بجهة آنکه شرط است

در آب وضو که آب مطلق باشد و هرگاه منحصر شود امر در استعمال این آب احتیاط جمع مابین وضو

و تیمم است و همچنین بجهة تطهیر بدن احتیاط را دست برندارد و آب مطلق پاک است و پاک

کننده است از حدث و خبث بخلاف آب مضاف که این هرگاه در اصل طاهر باشد با و

ازاله نجاست نمیتوان کرد و ازاله حدث هم نمیتوان کرد و کم و زیاد آن بمجرد ملاقات نجس میشود

۲ دو غان

بخلاف آب مطلق که در اقسام آن فرق هست چنانکه بتفصیل مذکور میشود و آب مطلق [illegible]

قسمست آب جاری و آب ایستاده و آب چاه و آب حمام و آب باران و آب ایستاده هم بر دو

قسمست آب کر و کمتر از کر و احکام اینها در ضمن چند مطلب خواهد آمد **مطلب اول** در آب ایستاده [illegible]

کمتر از کر است و آن بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و بعضی قایل شده اند که نجس نمیشود و آن

بسیار ضعیف است و فرقی نیست در نجاست مابین بسیار و کم و خون و غیر خون و فرقی نیست

در اینکه نجاست وارد شود بر آب یا آب بر نجاست وارد شود و یخ و برف حکم آب قلیل دارد هرچند [illegible]

بقدر هزار کر باشند همان موضع ملاقات بملاقات نجاست نجس میشود و تطهیر اینها هم ممکن است

و مقدار کر بنا بر اقوی هزار و دویست رطل عراقیست هر رطلی صد و سی درهم است که موافق حساب

تبریزی که مساوی سی شاهی پول سیاه باشد تخمیناً یکصد و بیست و هفت من میشود و اما بحسب

مساحت پس اقوی و اشهر آنست که هرگاه سه وجب و نیم طول آب باشد و سه وجب و نیم

عرض آن و سه وجب و نیم عمق آن باشد آن بمقدار کر است و هرگاه اختلاف در عرض

و عمق و طول آن باشد حاصل ضرب آنچه را گفتیم در نظر داشته باشد و بهمان قیاس

در جاهای دیگر عمل کنند پس میگوییم که حاصل ضرب آنچه مذکور شد چهل و دو وجب و هفت ثمن

وجب باشد پس هرگاه طول آب چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد و عرض آن یک وجب و عمق
آن یک وجب باشد آن کر است و همچنین هرگاه طول او بیست و یک وجب و نیم باشد تخمیناً و عرض او دو وجب
و عمق او یک وجب باشد کر است و همچنین اقوال در تحدید کر مختلف است و اقوی این بود که مذکور شد
پس اگر آب ازین مقدار کمتر باشد هرچند یک مثقال باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود مطلب
دوم در آب ایستاده که بمقدار کر باشد و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه رنگ او یا بوی یا
مزه او از نجاست متغیر شود و همین که یک گوشه آن متغیر شد هرگاه باقی کمتر از کر است همه نجس
میشود و ضرور نیست که همه متغیر شود و هرگاه مردار در کنار آب باشد و داخل آب نباشد اما
بسبب بوی او آب بدبو شود آب باین جهت نجس نمیشود و مراد از تغییر که گفتیم تغییر حسی است یعنی
حقیقة متغیر شود و به چشم و دهان و دماغ ادراک شود پس اگر قدری بول بی بو در آب
کر بریزد که اگر بو میداشت آب را متغیر میکرد و الحال تغییری نداشته باشد پس آن
باکی ندارد و متغیر شدن آب بچیزی پاک ضرر ندارد مثل گل و رنگ نیل و امثال آن مسئله
و مادامی که آب میگویند و اسم آب از او برنخواسته است بملاقات نجاست نجس نمیشود و هرگاه
آب کر متغیر بچیز پاک شده به نجاستی عارض نشود و بسبب آن تغییر که داشت معلوم نشود که تغییر نجاست

در آن حال حاصل شده یا نه حکم نجاست آن نمیتوان کرد و شرط است در نجس شدن که بملاقات

نجاست اینکه آن آب مساوی السطوح باشد که همه را در عرف یک آب گویند و از این بالنسبت

دو گودال آب که بهم نزدیک باشند و جدولی در میان آن دو باشد که بهم متصل باشند و اما اگر قدری

از گودالی باشد و قدری در بلندی و از آنجا آب فرو زیر و بپایین جمع شود و مجموع آب بالا

و پایین بقدر کر باشد فایده ندارد و نجاست بهر یک از اینها که ملاقات کند آن آب نجس میشود

و بملاقات آب بالای پایین هم نجس میشود اما بملاقات آب پایین بالا نجس نمیشود مطلب سیم ۳

و آب جاریست و آن آبیست که از زمین برآید و چاه میباشد خواه روان باشد بر روی

باز شامل باشد چشمه های کوچک را که در گودالهای کوچک جمع میشوند و از آنجا روان نمیشوند و فرقی

نیست مابین اینکه در بعضی از فصلها بخشکد یا نه و آب برف که از کوهسار برآید و از زیر ریگ

و رمل روان شود و بیرون آید از داخل آب جاری نیست و آب جاری بملاقات نجاست

نجس نمیشود مگر اینکه رنگ یا بو یا مزه آن بنجاست متغیر شود و اقوی و اشهر آنست که کریت

در آن شرط نیست بلکه هر چند بسیار کم باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود و آب جاری همین

که از ماده خود منقطع شد مثل اینکه در میان نهر جایی قرار بدهند که آب بجای دیگر برود و در این آب

یا در نهر روانست این را آب جاری نگویند و در او باید کثرت اعتبار کرد و همچنین هرگاه میان نهر نجاستی
بریزد و همانجایی که ریخته است متغیر شود که مطلقا رشته آب صاف در آن بی تغییر نماند پس آن موضع
جز ما نجس است و بالای آن در حکم آب جاری باقیست و پایین او را باید در او کثرت اعتبار کنیم و آب
جاری که از ماده قطع شود هرگاه فی الجمله سراشیب میرود هرگاه بپایینهای آن ملاقات کند طاهر است نیست
که بالای نجاست نجس نمیشود و آنچه پایین تر از نجاست است هرگاه بمقدار کر نباشد نجس میشود و همچنین
هرگاه که در روی زمین روان شود هر چند از زمین نابع یعنی از زمین نجوشیده باشد نشده باشد
هرگاه آب قلیلی در کنار آب جاری باشد و بآن متصل باشد آن نیز در حکم آب جاریست هرگاه
مساوی باشد یا آب جاری در بالا باشد و اما اگر جاری در پایین باشد پس آن بملاقات
نجاست نجس میشود مطلب چهارم در آب حمام یعنی آن حوضهای کوچک که در جنب خزانه میسازند
و بواسطه تنبوشه از خزانه در آن آب میآید و این در بلاد حجاز و عراق عرب متعارف است
پس آن نیز در حکم آب جاریست مادامی که متصل است بخزانه بشرط آنکه خزانه از کر و بیشتر باشد
که در حین ملاقات نجاست معلوم باشد که آنچه در خزانه است بمقدار کر یا بیشتر هست
و بعد از آنکه اتصال قطع شد حکم آب قلیل دارد و دیگر از احکام آب حمام است در غیر آن مثل متعها و

وحوضها در هر جا که باشد با وجود شرایط مذکوره والا منفاره حمام یعنی آبیکه از شست وشو جمع میشود
در منجلاب پس اگر علم نجاست آن باشد یا علم طهارت آن باشد پس دران اشکال نیست
واگر علم بهیچ یک نباشد پس مشهور نجاست آنست واین در نظر حقیر دور نیست بلکه اظهرست ملاحظه
نقل اجماع و دلالت بعض اخبار واما اصل زمین حمام وابهایی که دران بهم میرسد از شست
وشو پس اظهر طهارت آنست بلکه ظاهر خلافی دران نیست ولکن احوط اجتنابست واشکال در
جائیست که علم نجاست زمین حمام بهم رسد مثل اینکه دیدیم که خون ریخت یا منی بان رسید
یا از جائی که بول بود پا را بر داشتند وبایرت مالید و بعد ازان علم تطهیر آن بهم نرسید واما
احتمال اینکه تطهیر کرده باشند حاصل شد پس ظاهر اطلاق اخبار وفتاوی علما طهارتست
ومقتضای استصحاب نجاستست وانچه بعد از تامل در اخبار وسایر ادله در نظر حقیر رجحان
دارد اینست که ملاقی انرا با رطوبت پاک میدانیم ولیکن بر آن زمین سجده نمیکنیم وتیمم
نمیکنیم مگر که سنگ باشد واگر کسی مطلقا احتیاط بکند بسیار خوب کرده است مطلب
پنجم در آب باران است وان در حکم جاریست در اینکه بملاقات نجاست نجس نمیشود
مگر اینکه احد اوصاف آن متغیر بنجاست شود فرقی نیست میان جاری بودن آن

از ناودان

66

ناودان وامثال آن با در روی زمین جاری بودن با آنکه مطلقا جاری نشود مثل آنکه در گودالی

جمع شده باشد هر چند بسیار کم باشد و اینها همه در وقتیست که باران از آسمان فرود میآید

و هرگاه باران قطع شود دیگر این حکم ندارد و هرگاه کمتر از کر باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس

میشود و هرگاه قلیل آبی بارانی در گودالی بوده باشد و بعد از آن باران ببارد بمجرد فرود آمدن باران

باز همان حکم دارد که گفتیم بلکه ظاهر آنست که اگر آب قلیلی از غیر باران هم در جایی باشد در وقت

نزول باران بر آن آن نیز همین حکم دارد و باران بهر چیز نجسی که فرود آید همین که تمام او را فرو

گرفت پاک میشود بشرط زوال عین نجاست و جریان شرط نیست و هرگاه آب نجسی در

جایی باشد بمجرد ورود باران بر آن پاک نمیشود مگر آنکه آب باران در حین باریدن جاری شود

و بآن داخل شود و ممزوج شود بآن قدر بر آن ببارد که امتزاج بآن بعمل آید و بسیار شود و قایلین باشتراط

کریت در آب جاری و در آب باران قایل بآن نشده اند مطلب ششم در آب چاه است و مراد

از این چاه های متعارف است که آب از زمین آن بر میآید و در آن جمع میشود و غالبا در آنجا

هست و بیرون نمی آید پس مثل چاههای قنوات که آب اینها در زیر زمین جاریست

تا آنکه بر روی زمین جاری شود و امثال آن داخل در آن نیست و آنها در حکم آب جاریست

و همچنین هرگاه کسی چاهی بکند و آب از آن بیرون نیاید و لیکن از بیرون آبی ببرد و بریزد
آب در آنجا جمع شود آن نیز در حکم آب ایستاده است اگر بمقدار کر است در حکم کر است و اگر نه در حکم آب
قلیل است و در حکم آب چاه متعارف خلاف عظیم در میان علماست مشهور قدما آنست
که بملاقات نجاست نجس میشود و مشهور بین متاخرین آنست که نجس نمیشود و این در نظر
حقیر اقوی است و اقوال دیگر در مسئله هست که ضعیف است و علی ای تقدیر هرگاه متغیر شود
نسات
بنجاست اشکال در نجاست آن نیست و بنا بر مختار منزوحاتی که وارد شده است از برای نجا
چنانچه خواهد آمد محمول است بر استحباب مطلب هفتم آب قلیل هرگاه بملاقات نجاست نجس
شود پس تطهیر آن بچند چیز حاصل میشود اول آنکه یک کر آب یا بیشتر یکدفعه بر آن بیندازند
و با آن ممزوج و مخلوط شود و مجرد اتصال هم کافی نیست و هرگاه متغیر بنجاست باشد باید بعد از
زوال تغیر بقدر کر باقی بماند تا آن را پاک کند و هرگاه قدری از کر را متغیر کند آن باقی مانده فایده
نخواهد بخشید دوم آنکه آب قلیل را در کر بریزند و ممزوج و مخلوط شود پس هرگاه کوزه آبی نجسی را
که پر باشد کسی در کر فرو برد و بمجرد این پاک نمیشود بلی هرگاه آب کمی در آن باشد و آب
کر در او داخل شود و ممزوج شود مجرد اتصال کافی نیست و همچنین است هرگاه آب از مخزنی

کم از کری که بیشتر باشد بباید و ممازج آن قلیل شود و هرگاه بعد از ملاقات و اتصال بیکدیگر یا
در آن مخزن بقدر کر نباشد یا بعد از زوال تغیر آب قلیل هرگاه متغیر شده باشد و بقدر کر یا فی
مانده باشد کافی نیست و این در وقتیست که آن خزانه در بالای آب قلیل باشد و اما هرگاه مساوی
مساوی باشد مثل دو گودالی که یکی کمتر از کر باشد و دیگری بقدر کر باشد پس در اینجا مجرد
ممازجه و مخلوط شدن کافی نیست مگر آنکه آن قلیل متغیر باشد و قدری از کر را متغیر کند
پس در اینجا بعد از زوال تغیر باید از کر کمتر نباشد تا آن قلیل را پاک کند و مجرد اتصال در اینجا
هیچ کدام کافی نیست و هرگاه کر در زیر آب قلیل باشد و از آنجا آب بجوشد و داخل
قلیل نجس شود پس هرگاه به نحوی است که بر او صادق آید که یک آب‌اند عرفاً پس آن نیز با مخالطه
و ممازجه پاک میشود و شرط نیست که مطهر زیاده از کر باشد مگر در صورتیکه قلیل متغیر بنجاست
باشد و بعد از زوال متغیر از کر ناقص شود چنانچه گفتیم چهارم آب باران میتوان تطهیر کرد چنانکه
گذشت و هرگاه آن آب نجس کر باشد مثل اینکه کم کم آب نجس جمع شود تا بقدر کر یا اکثر متغیر بنجاست بسبب
شده باشد پس آن نیز در احکام تطهیر مثل آب قلیل است و هرگاه تغیر کر خود بخود زایل شود یا
وزیدن بادها یا مثل اینها پس آن را باید بکری گذارد و تطهیر آن بتغیر آب نمیشود و اما آب جاری هرگاه

نجس شود بسبب تغیر پس طریق تطهیر آن همانست که از چشمه آب بیاید و ممزوج مخلوط شود

تا بحدی که تغیر را زایل کند و همچنان آب حمام و آنچه شبیه بآنست ولیکن در انجا شرط است

که آن ماده از کر بیشتر باشد از اصل یا بعد از زوال تغیر هرگاه آن حوض کوچک متغیر شده باشد

مطلب هشتم در تطهیر آب چاه بنا بر قول نجاست و اظهر آنست که تطهیر آب چاه بکر و جاری و آب

باران و غیر آن بتفصیلی که گذشت ممکن است و دیگر کشیدن آب چاه در کار نیست و از بعضی علما

ظاهر میشود که طریق تطهیر چاه منحصر است در کشیدن آب بتفصیلی که میاید و آن ضعیف است و اگر

کسی آب آن چاه را جاری بکند پس اظهر آنست که هرگاه بقدری که فرموده اند که باید کشیدن

از و رفت باقی پاکست و اگر آب چاه فرو رود و باز برگردد پس اظهر آنست که دیگر احتیاج بکشیدن

آب چاه نیست خصوصا هرگاه که چاه بمثل افتاب یا باران شود و هرگاه آب چاه بنجاست

متغیر شود پس اقوی بنا بر مختار آنست که باید کشیدن تا تغیر زایل شود بنا بر قول نجاست آب چاه

بملاقات اقوال بسیار در آن هست مناسب ترین آن اقوال باین مذهب آنست که هرگاه

آن نجاست مقدری در شرع دارد که باید کشید هرگاه بیشتر است از مقدار زوال تغیر از اول

آورند والا بکشند تا تغیر زایل شود و هرگاه تغیر خود بخود زایل شود پس آن پاک نمیشود بلکه باید

از

آب را کشید و در مقدار آن اشکالیست و اظهر آنست که هرگاه توان دانست که اگر تغیر باقی

دلو بچه قدر کشیدن زایل میشود همان قدر را بکشند و الا تمام آب چاه را بکشند و اما در صورت

عدم تغیر آب چاه بنجاست پس در بعضی نجاسات بخصوص تقدیری دارد و در بعضی نجاستها

و در مالانص فیه یعنی آنچه در او بخصوص تقدیری از شرع وارد نشده مشهور آنست که تمام

آب چاه را باید کشید و بعضی گفته اند که چهل دلو و بعضی سی دلو و اول اظهر است و بنابر مختار

استحباب به همگی بعمل میآید هرچند عمل باکثر افضل است و اما آنچه در او تقدیری از شرع

رسیده پس ما بیان آنرا در ضمن چند مسئله میکنیم مسئله اولی در آنچه تمام آب چاه را باید از

برای او کشید و آن شراب است و مشهور آنست که فرقی میان کم و بیش آن نیست و بعضی

گفته اند که از برای یک قطره آن بیست دلو بکشند و دور نیست که قطره آن در حکم مالانص فیه باشد

و مشهور آنست که سایر مسکرات مایعه نیز مثل شراب است و جمعی از علما فقاع را هم بآن

ملحق کرده اند و این دور نیست و بعضی آب انگور را هم ملحق کرده اند در صورتی که بجوشش بیاید

و پیش از آنکه دو ثلثش رفته باشد و دیگر شتر است و اشهر در نظر حقیر آنست که گاو نر هم همین

حکم دارد و دیگر منی است و خون حیض و خون نفاس و استحاضه و بعضی عرق شتر نجاست

خوارده عرق جنب که از حرام جنب شده باشد هم ملحق کرده اند و دلیلی بر آن نیافته ام و دیگر

کشیدن تمام آب چاه ممکن نباشد بسبب زیادتی و فور آب پس باید چهار مرد بکمک یکدیگر و آب را

از آن بکشند دو نفر دو نفر بکشند تا شب و اظهر آنست که از طلوع آفتاب تا غروب کافیست

و مرکب از روز و شب هم کافی نیست و احوط اعتبار روز روزه است و کشیدن در شب کافی نیست

و جماعت زنان و اطفال هم کافی نیست و احوط آنست که در وقت چیز خوردن و نماز کردن

هم مجتمع نشوند بلکه هر یک در وقت راحت رفع حاجت خود بکنند مسئله دوم چون مشهور کشیدن

یک کر آبست از برای مردن اسب و استر و الاغ و جمعی از اصحاب ما و گاو را هم ملحق باینها کرده اند و این

خوبست مسئله سوم واجبست کشیدن سی دلو از آب برای مردن انسان آلوده بنجاست

دیگر باشد مثل منی یا خون یا غیر آن پس اکتفا بسی دلو معلوم نیست و از انجا معلوم میشود

که حکم کافر باید غیر مومن باشد و این در پیش از علمای ما گفته است باید از برای کافر تمام آب چاه

را بکشند و دعوی اجماع کرده است و این بعید است و اظهر آنست که از از جمله ما لا نص فیه

دانیم و همچنین کافر زنده هرگاه بدن او ملاقی شود آب چاه مسئله چهارم اظهر آنست که از

برای غایط انسان ده دلو باید کشید هرگاه از هم نپاشیده باشد و هرگاه از هم پاشیده باشد

پنجاه

و آب شده باشد چهل دلو بکشند و پنجاه دلو افضل است و دور نیست که مجبور دانیم
پاشیدن هم همین حکم داشته باشد خواه آب شده باشد یا نه خواه تمام آن چنین شده
باشد یا بعضی آن و جمعی از علماء از برای خون بسیار هم پنجاه دلو گفته‌اند و اقرب آنست که سی
دلو یا چهل دلو بکشند از برای خون بسیار مثل خون سر بریدن گوسفند که در آن حال بچاه
بیفتد و خون از آن جا جاری است و چند دلو سبک که اقل آن سه دلو است بکشند از برای
خون کم مثل آنکه کبوتری را سر برند و بچاه بیفتد یا مثل قطرات خون رعاف که از دماغ
بچکد بچاه مسئله نهم مشهور وجوب کشیدن چهل دلو است از برای سگ و خوک و روباه و خر
گوشت دیگر به گوسفند و مشهور نیز چهل دلو است از برای بول مرد و ابن ادریس فرقی مابین
بول مرد و زن نکرده و احوط آنست که از برای زن تمام آب چاه را بکشند و ظاهرا فرقی مابین
بول مسلم و کافر نباشد و همچنین است سخن در غائط و خون مسئله ششم مشهور آنست
واجبست کشیدن سی دلو از برای آب باران که مخلوط شده باشد ببول و عذره و نجا
سگ چنانکه در روایت کردویه وارد شده است و از آنجا تعدی بغیر اینها میتوان کرد و دور نیست
که هرگاه عین نجاست بعضی از مکروهات هم باشد یا حکم او همین باشد زیرا که گاه هست

که مخلوط شدن آب باران را اثری باشد مسئله هفتم واجبست کشیدن هفت
دلو از برای مردن طیر روان عبارتست از مثل کبوتر و بزرگتر از آن تا بجد شتر مرغ و
همچنین از برای غسل کردن جنب در چاه چنانکه مشهور بآن رفته اند اما اظهر آنست که مجرد
مباشرت جنب بآب چاه این حال دارد هرچند غسل نکند و ظاهر آنست که این حکم در صورتی است
که بدن او خالی از نجاست باشد والا از برای نجاستی حکم او ثابت است و اظهر و ظاهر
که غسل از تمامی جنب در چاه باطل نباشد و بعضی گفته اند باطلست و همچنین از برای سگ
که در چاه بجهد و زنده بیرون آید هفت دلو باید کشید و همچنین بول صبی و مراد از آن طفلی
است که از دو سال بیشتر داشته و هنوز بالغ نشده باشد و همچنین از برای مردن موش هفت
دلو بکشند و مشهور آنست که این در صورتیست که از هم پاشیده باشد و اگر نه سه دلو کافیست
و بعضی گفته اند که هرگاه ورم کرده باشد هم هفت دلو بکشند و بعضی مطلقا هفت دلو
را ضرور میدانند و اظهر قول مشهور است مسئله هشتم اظهر آنست که از برای ذرق مرغ
خانگی که نجاست خوار باشد اگر پنج دلو بکشند کافیست و زیاده ضرور نیست و
مشهور وجوب سه دلو است بجهت مردن مار و بعضی هفت دلو را واجب دانسته اند و جمعی واجب

دانسته اند سه دلو از برای وزغه که ان کربابست وبعضی یک دلو هم کافی دانسته اند واز برای
عقرب هم سنت است سه دلو کشند مسئله نهم واجبست کشیدن یک دلو از برای گنجشکی وآنچه
شبیه او باشد در جثه ومقدار تا بحد کبوتر برسد وظاهر آنست که بزرگ وکوچک اینها تفاوت
نمیکند پس جوجه مرغ خانگی وگنجشک حکم ایشان وتفاوت دارد هر چند در جثه مثل هم باشند
اکثر علماء واجب میدانند کشیدن یک دلو از برای طفل شیرخواره بلکه طفل عظیم هم این حکم
دارد وبعضی طفل تازه که از شیر گرفته باشند وهفت دلو که در صبی مذکور شد بعد از آنست که
از عظیم بگویند مسئله دهم هرگاه نجاسات متعدد در چاه بیفتد اقوی آنست که مقتضای هر یک را
باید بعمل آورد خواه مساوی باشند در جثه ومقدار وخواه مختلف وخواه مقدری که شارع فرموده
است از برای آنها مساوی باشد یا مختلف وبعضی استثنا کرده اند مثل اینکه اگر خون کمی
بچاه ریخته باشد وبعد از آن هم خون کمی دیگر هم بریزد که بسبب آن خون زیاده شود وگفته اند که
اینجا حکم خون بسیار را باید جاری کرد وآن دلیلی ندارد بلکه اظهر آنست که حکم خون کم دارد واز برای
هر یک ده دلو بکشند ومجموع را یک خون بسیار حساب نکنند وهرگاه آب چاه وفا نکند بکشیدن
بقدر هر یکی از نجاسات متعدده تمام آب چاه کافیست وهرگاه متعذر باشد پس تراوح کنند چنانکه

حکم دو

پس کشیدن

گذشت و دو ورست که نزاوح یکمروز توان اکتفا کرد و این خالی از اشکالی نیست مسئله یازدهم

هرگاه پاره از حیوانی که از برای او مقدار معین در شرع وارد شده در چاه افتد مثل سر یا دست آن پس در آن خلافست بعضی آنرا ملحق بحکم کل آن حیوان کرده اند و بعضی ملحق بما لا نص فیه کرده اند و بعضی گفته اند اگر حکم کل حیوان از حکم ما لا نص فیه کمتر است بهمان اکتفا کنند و اگر کمتر نیست مقدار ما لا نص فیه را بکشند و این دور نیست و اگر پارهای متعدد از یک حیوان بریزد یا یک پاره از حیوان و پاره دیگر از حیوان دیگر که از همان جنس باشد مثل دست یک انسان و دست انسان دیگر یا پای انسان دیگر پس اظهر آنست که هرگاه حکم جدا دارند تداخل نمیشود و همچنین پارهای حیوان ما لا نص فیه و اما حیوان حامله هرگاه معلوم شود که آب چاه بحمل او رسیده است با صوابیکه فضله او نجس باشد معلوم شود که آب نجاست آنهم رسیده است پس در آن اشکالست و اظهر در ثانی آنست که حکم تفاوت نمیکند و اشکال در اول بیشتر است و اما بنا بر مختار که عدم انفعال چاه است پس در هیچ جا اشکال نیست مسئله دوازدهم آب کشیدن از برای تطهیر باید بعد از بیرون آوردن نجاست باشد یا مستهلک شدن آن در چاه مگر در جایی که تمام آب چاه را باید کشید که اگر قدری پیش از بیرون آوردن نجاست کشیده شود باکی نیست و هرگاه اجزای نجاست

بملاقیها

پراکنده شده باشد باید همه بیرون بیاید و بعد از آن آب کشند و همچنین موی حیوان نجس العین و
اگر موقوف باشد بیرون آمدن همه کشیدن همه آب چاه که باید کشید و تا تمام نشود و جمیع اجزای بیرون
نیاید پاک نمیشود و ظن غالب تمام شدن اجزا ظاهر کافیست مسئلهٔ سیزدهم معتبر در دلو
حالتست که متعارف مثل آن چاه باشد یعنی در عرف و عادت آن بگذار مثل آنجاه بمثل آن دلو آب
میکشند و اظهر آنست که عدد را ملاحظه باید کرد پس هرگاه از چاه ده دلو باید کشید کسی ظرف بزرگی
بچاه کند که بیکبار ده دلو را بیرون بیاورد کافی نیست بلی در جایی که بجهت زوال تغییر میکشند یا جاییکه تمام
آب چاه را باید کشید یا بمقدار کری باید کشید در آنجا تعدد در کار نیست مسئلهٔ چهاردهم قطرهایی که [illegible]
ست که از دلو میچکد در بین کشیدن معفو است دیگر از برای آنها جدا نباید کشید و همچنین دیوار چاه و کنارهای
آن و چیزی که در آن هست همه معفو است و بعد از خلاص شدن آب همه آنها پاک کنند و قبل از خلاص شدن
اشکال است و همچنین دلو و بند و چرخ و انسانی که آب میکشند و بنا بر مختار اشکال در هیچیک نیست.
بدانکه هرگاه آب چاه نزدیک به بالوعه باشد یعنی جایی که در او آب نجس یا بول و سایر نجاسات
باشد مادامیکه معلوم نشود که نجاسات آن و تری آن آب بچاه رسیده است پاک است و بعد از آن
هم هرگاه رطوبت آن بچاه آب رسیده است بنا بر مختار نجس نمیشود مگر آنکه احد اوصاف او متغیر به آن نجاسات

نشود و بنابر قول نجاست نجس میشود و سنت است که چاه و بالوعه از هم دور باشند بقدر پنج ذراع
هرگاه زمین ته چاه از زمین ته بالوعه بلندتر باشد یا در زمین سخت باشد و هفت ذراع هرگاه
چنین نباشد و بعضی گفته اند که در جانب شمالی بودن هم مثل بلندتر بودن زمین است منهج دوم

در دانستن اوقات نمازهای است و در آن چند باب است باب اول در اوقات نمازهای پن
پنجگانه است و در آن چند مطلب است مطلب اول هر یک نمازهای پنجگانه را دو وقت میباشد
یکی وقت فضیلت که ثواب آن بیشتر است دیگر وقت آخر یعنی نماز در آن وقت اداست و قضا نیست
اما فضیلت ندارد و هر چند معصیت هم نداشته باشد و بعضی گفته اند که وقت اول از آن دو وقت
از برای مختار است و دوم از برای معذور و مضطر یعنی که اگر کسی باختیار نماز را بگذارد تا وقت دوم معصیت
کرده است بلکه بعضی گفته اند قضا هم میشود و کردن در آخر وقت موجب عفو از آنست و بلکه بعضی گفته اند
که مراد از عذر رخصت و باران و آزار و شغلی که ترک آن ضرر بدین و دنیای او داشته باشد و مراد
پنج ضرورت است اول آنکه کافری مسلمان شود در آخر وقت دوم طفلی بالغ شود سیم حایضه که طاهر شود
چهارم مجنونی که عاقل شود پنجم بیهوشی که بهوش آید اشهر قول اول است اما اول نماز وقت ظهر
پس آن از اول زوال است تا آنکه سایه که بعد از ظهر از برای هر چیز بهم میرسد بلند شود بمقدار آن

چیز

چیز و بعضی گفته اند تا انکه سایه که بعد از ظهر هم میرسد مثل ان سایه شود که در اول ظهر باقی مانده بود
این ضعیفست و معنی زوال را بعد بیان خواهیم کرد و وقت دوم نماز ظهر باقیست تا انکه
باقی نماند بغروب افتاب انقدر وقت که نماز عصر را بتنهایی توان کرد پس آن دیگر مخصوص عصر است
و ظهر را نمیتوان کرد و اما وقت اول نماز عصر پس آن بنا بر اقوی و اشهر از حال فارغ شدن
از نماز ظهر است تا انکه آن سایه که بعد از ظهر از برای هر چیز بهم میرسد و مثل قامت آن چیز شود
وقت دوم او منتهی میشود بغروب افتاب و اقوال دیگر در مسئله هست همه ضعیفست و اما وقت مغرب
اول که افضل است پس آن از غروب افتابست تا اینکه شفق فرو نشیند و مراد از شفق سرخیست
که در اول مغرب مینماید بعد از غروب افتاب و وقت دوم آن باقیست تا انکه نماند از نصف شب
بمقدار چهار رکعت که آن مخصوص عشاست بنا بر مشهور و در نزد حقیر هرگاه بمقدار چهار رکعت
از نصف شب بماند میتواند مغرب و عشا هر دو را بکند بجهت انکه یک رکعت از نماز را در وقت یافت
هر آن نماز را دریافته است چنانکه بعد خواهیم گفت و بعضی گفته اند که وقت مغرب و عشا باقیست
تا صبح و این ضعیفست بلی اگر کسی در خواب مانده باشد یا فراموش کرده باشد میتواند مغرب را
ادا بکند تا انکه صبح بمقدار نماز عشا باقی بماند و دور نیست که مطلقا مضطر این حکم داشته باشد

بهتر آنست که قصد ادا و قضا نکند و امّا اوّل وقت نماز عشا پس بنا بر مشهور اقوی بعد از فراغ از نماز
مغرب است تا ثلث شب برود و بعضی گفته‌اند اول وقت آن بعد از سقوط شفق است و اول اقوی است
هر چند این افضل است و آخر وقت آن نصف شب است بنا بر مشهور اقوی و چنانکه پیش گفتیم
مضطر میتواند تا صبح هم بکند و بهتر آنست که قصد قضا و ادا نکند و امّا اول وقت نماز صبح پس آن از
طلوع صبح دوم است تا صبح خوب روشن شود و وقت دوم آن باقیست تا طلوع آفتاب مطلب
دوم مشهور آنست که اول وقت ظهر مخصوص نماز اوست بقدر آنکه آن نماز کرده شود و بعد از آن
مشترک میشود تا عصر در وقت تا آنکه بمقدار عصر بماند بغروب آفتاب و همچنین مغرب و عشا و بعضی علما گفته‌اند آن
دو نماز در همه وقت با هم مشترکند از اول تا آخر و بر این متفرع کرده‌اند اینکه هر گاه کسی فراموش کند
و اول نماز عصر را بکند و بعد از آنکه فارغ شود بخاطرش بیاید که ظهر را نکرده است پس اگر در اول وقت
مخصوص ظهر بوده است پس نماز عصر صحیح نیست و باید که بعد از ادای ظهر عصر را اعاده کند و اگر در وقت
مشترک بوده است یعنی بعد از آنکه بمقدار نماز ظهر گذشته باشد عصر را کرده است پس در این جا
عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بجا بیاورد و همچنین در مغرب و عشا بخلاف آن قول دیگر که میگویند
در هر وقت که نماز دوم را کرده است و بعد از فراغ بخاطرش آمده است صحیح است و اعاده نمیخواهد.

این نماز اولی را بعد از آن بکند و قول مشهور اظهر است هر چند در تفریع مسئله اشکال است اما دخلی
بترجیح مختار در مسئله ندارد این که گفتیم در وقتیست که بعد از فراغ بخاطرش بیاید اما هر گاه در میان نماز بخاطرش
بیاید پس در هر حال ممکن است عدول کند میت نماز اول یعنی در همین بین نماز قرار بدهد که آنچه کرده ام از نماز
اول باشد عدول کند و اما هر گاه ممکن نباشد عدول مثل اینکه لازم می آید زیادتی رکنی پس آن نماز باطلست
مثلاً نماز عشا را مقدم داشته و بعد از رکوع رفتن برکعت چهارم خاطرش آید که مغرب را نکرده ام دیگر نمیتواند
عدول کند بمغرب و اما اگر برکوع نرفته است میتواند عدول بکند و در نماز عصر میتواند عدول بکند و در نماز عشا هم میتواند
عدول کند اما و اما اینکه سلام نماز را نداده است بلکه و ورسیت که در نماز عصر بعد از خلاص شدن هم عدول
میتواند کرد و چنانچه حدیث صحیحی بر آن وارد شده است **مطلب سیوم** شناختن میشود زوال آفتاب
بزیاده شدن سایه بعد از کم شدن یا به پیدا شدن آن بعد از تمام شدن و بیان آن این است
که در وقت طلوع آفتاب هر چیزی که در روی زمین هست سایه طولانی دارد تا بطرف مغرب و هر چه
آفتاب بالا میاید آن سایه کوتاه میشود تا آنکه آفتاب برسد بخط نصف النهار و چنان بلند شود
که دیگر سایه از آن کوتاه تر نمیشود و در بعضی بلاد و بالمره ساقط بر طرف میشود پس همین که سایه شروع
کرد بزیاد شدن یا آنکه تازه سایه بهم رسید بعد تمام شدن در دگر دیجانب مشرق پس آن

اول اظهر است واز براي دانستن دايره نصف النهار وميل كردن افتاب ازان چند طريق گفته اند

وباكي نيست كه تاملي از انها را درين رساله ها از براي دانستن بكنيم وان طريق دايره هنديست

وطريق آن اينست كه زمين را خوب هموار كنند كه مطلقا پست وبلندي نداشته باشد وبعد ازان بر

بركار دايره بران بكشند هر بزرگي كه خواسته باشند ونصب كنند بر مركز دايره يعني بر وسط حقيقي ان

شاخصي خراطي كرده كه سر آن تيز باشد كه طول آن بقدر تقريبا قطر دايره باشد نصب كنند با استقامت

كه مطلقا كجي نداشته باشد ودانسته ميشود استقامت آن بانكه ريسماني اندازه كنند وازسر شاخص

تا محيط دايره يعني آن خط بركاري از سه طرف اندازه بگيرند كه همه آن يك اندازه باشد وبعد ازان

انتظار بكشند وملاحظه كنند آن سايه كه در طرف مغرب افتاده است وبيرون از دايره است

چه وقت داخل دايره ميشود وهمين كه سر سايه داخل شد بخط بركاري همانجا را نشان كنند

پس بعد از ظهر هم انتظار بكشند تا انكه آن سايه وقتي كه ميخواهد از خط بركاري را هم نشاني بكنند

وبعد ازان مابين دو نشان را بخط مستقيم وصل كنند پس ازين وقت ازان دايره سهمه دو

كمان حاصل ميشود يكي در جانب جنوب ويكي در جانب شمال انكه در جانب شمال است اورا

نيز تنصيف كنند بخط مستقيم كه يك سر او بر مركز دايره باشد يعني ميان او ويك سر او بخط بركاري

74

باشد پس همین خط خط نصف النهار است و هر وقت که سایهٔ شاخص برین خط افتاده نور
ظهر رسیده است و همین که شروع کرد که سایه از خط بیرون رود بجانب مشرق ظهر است
و بعضی گفته اند که ظهر شناخته میشود نیز باین که آفتاب بگردد بجانب ابروی راست از برای
کسیکه رو بقبله بایستد و این در همه جا صحیح نیست بلکه آن مخصوص جاهاست که قبلهٔ آن در نقطهٔ جنوب
باشد مثل اطراف غربیهٔ عراق و اما در مثل عراق عجم گاه است که آفتاب بابروی راست برسد
دو ساعت یا بیشتر از ظهر گذشته باشد بلی این علامات را از برای تعیین کردن ظهر خوبست
را از برای تجدید اول وقت ظهر و اما غروب آفتاب پس بنابر مشهور و احوط دانسته میشود بزوال
حمرهٔ مشرقیه یعنی آن سرخی که از جانب مشرق میشود و محاذی بالای سر گذرد بطرف
مغرب میشود و آن اول مغرب است و اما آنچه از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود اینست که همین که
قرص آفتاب پنهان شود و شعاع و روشنی از دیوارها و کوهها زایل شود اول مغرب است و این قول
قویست و لیکن احوط قول اول است و اما صبح دو است یکی را صبح صادق میگویند پس آن سفیده است
که پهن میشود در افق و بزمین متصل میشود و اول آن مثل نصف دایره است و صبح اول
که آنرا صبح کاذب میگویند آن سفیدیست طولانی که کشیده است بجانب بالای سر و زیر آن

متصل نیست و مابین او و زمین سیاهی است حایل است و مدتی مدید طول میکشد تا صبح صادق

بشود و آنرا ذنب سرحان گویند یعنی دم گرگ مطلب چهارم اول وقت افضل است و تاکید

و اهتمام بسیار در اخبار وارد شده است در ادا کردن نماز در اول اوقات و چند جا استثنا کرده

اند که تاخیر در آنها بهتر است اول شخصی که نافله گذار باشد که تاخیر فریضه میکند تا نافله را بکند

دوم زن مستحاضه که ظهر را تاخیر میکنند تا آخر وقت فضیلت آن تا با عصر بیک غسل بکنند

و همچنین مغرب را سیم تاخیر عشا تا سرخی مغربی برود و چهارم تاخیر نماز مغرب برای کسیکه رفقایی

انتظار او را میکشند بجهت افطار یا خود از جهت گرسنگی و تشنگی پیش از افطار حضور قلب نمیتواند

بهم رساند پنجم کسیکه بول و غایط دارد تاخیر نماز کند تا وقتی که دفع انها را بکند و نماز کند

ششم کسیکه قضای نمازهای واجبی میکند نماز حاضر را پس اندازد و قضا را مقدم دارد

تا وقت تنگ شود هفتم کسیکه یقین نداشته باشد هر چند مظنه بدخول وقت دارد تاخیر

کند تا یقین حاصل شود هشتم کسیکه عذری دارد که امید زوال آن عذر باشد مثل اینکه

عاجز است از قیام در نماز بجهت مریض بودن و امید دارد که حال او بهتر شود نهم هر گاه

خواهد نماز را بوجه اکمل بجا آورد مثل انتظار جماعت یا انتظار وقتی که آرام دل و حضور قلب

بهتر حاصل شود و از آنجمله آنست رفع کراهت شود که نماز ظهر را تاخیر میکنند که تا خوانده شود گاه

حضور قلب و کمال نماز موقوف باشد بآن **باب دوم** در اوقات سایر نمازهای یومیه که تعیینی و در آن

چند مطلب است **مطلب اول** وقت نماز جمعه بعد از زوال است بنابر اشهر و اقوی و همچنین اشهر

و اقوی آنست که خطبهها را هم بعد از زوال بخوانند و قول بجواز نماز جمعه پیش از زوال ضعیف است و همچنین

جواز خطبه پیش از زوال و اشهر و اقوی آنست که وقت نماز جمعه باقی است تا سایه هر چیز مثل آن

چیز نشود و احوط آنست که در اول ظهر شروع بخطبه شود و بعد از آن نماز شود و زیاده از

این قدر تاخیر نشود و لیکن وجوب آن معلوم نیست و قول بآن ضعیف است و سایه از آن حد که

گذشت هر گاه بگذرد دیگر جمعه را نکنند و نماز ظهر را بکنند خواه وقت ظهر باقی باشد یا نباشد و ادراک

جمعه بادراک یک رکعت با امام حاصل میشود دو رکعت دیگر را بآن اضافه میکند و تمام میکند و همچنین

بادراک امام در حال رکوع هم حاصل میشود چنانکه خواهد آمد و همچنین هر گاه اصل نماز جمعه یک رکعت

آن در وقت بشود و باقی در خارج وقت ادراک جمعه شده است و بعضی مجرد شروع نماز را

هم در وقت کافی دانسته اند در ادراک وقت و آن مشکل است **مطلب دوم** وقت نماز

عیدین ما بین طلوع آفتاب است تا ظهر و در اول طلوع آفتاب هم بی اذان کردن سنت است

در روز عید فطر تأخیر کنند بیش از عید قربان از برای اخراج فطره و افطار **مطلب ششم**

در وقت نماز آیات است اما کسوف و خسوف یعنی آفتاب گرفتن و ماه گرفتن پس ابتدای وقت
نماز آن ها از اول شروع در گرفتن است و وقت آن باقیست تا تمام آن وا شود و بعضی گفته اند
تا شروع کند در وا شدن و اول اقوی است و این احوط است و اما زلزله پس وقت نماز آن
تمام عمر است و اظهر آنست که موسع است و بعضی فوری دانسته اند مثل حج و بعضی علما صیحه را یعنی فریاد که
از هوا بلند میشود مثل زلزله دانسته اند و این خوب است و اما سایر آیات مثل بادهای سرخ و سیاه و
تاریکی ها که باعث خوف شود پس اظهر آنست که برای هر زلزله یا علامتی از این علامات
نماز علیحده ایست اگر چه متعدد روی دهد و ظاهر نیست اگر حکم چنین باشد هر چند ما بین دو زلزله
و نخوان بمقدار نماز کردن فاصله نشود **باب سیم** در اوقات نمازهای نوافل یومیه است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در وقت نماز نافله ظهر و عصر و در آن چند قول است
و اظهر آنست که وقت نافله ظهر از اول ظهر است تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم میرسد یک ذراع برود
و آن عبارت از دو قدم است و هر قدم هفت یک شخص است چون غالب این است که
قامت انسانی مساوی هفت پای خود است و وقت نافله ظهر باقیست تا سایه

دو ذراع بر سر که چهار قدم است و بعضی گفته اند که تا وقت نافله ظهر باقیست تا آنقدر که
باقی بماند تا گذشتن سایه که بعد از ظهر هم میرسد بمثل شاخص است لیکن هر کس فریضه ظهر را اول
ادا کرد و وقت نافله عصر باقیست تا بماند از برای دو مثل شدن سایه بهمین قدر و بعضی
گفته اند که وقت نافله باقیست مادامیکه فریضه باقیست و بسیار احادیث دلالت میکند
بر این که نافلها را مقدم بر وقت میتوان داشت و از وقت موخر هم میتوان داشت و بعضی اینها
حمل کرده اند بر خصوص از برای کسیکه از حال خود داند که در وقت مالی بهم خواهد رسید و نهایت
افضل تعجیل است و فضیلت باقیست تا آنکه بمقدار مثل و ثلثین مقدار ادای فریضه و این
اخر اوقات فضیلت است و بعد از آن هم تقدیم جایز است نهایت تاخیر افضل [illegible] و اولی است
که در این حال قصد ادا و قضا نکند بهر حال همین که یک رکعت را گرد تمام میکند هر چند وقت نافله در رفته
باشد نهایت سبک بجای آورد بانکه اکتفا بکند بحمد تنها و ذکر واحد در رکوع و سجود و الحمد میشود
و هم چنین **مطلب دوم** وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه
و دو رکعت که آنرا الوان گویند مادامیکه وقت نماز مغرب باقیست و در صورت زوال حمره افضل
تاخیر است از نماز مغرب و هر گاه شروع کرد در نافله و حمره بر طرف شد تا آنکه تمام کند خواه دو رکعت

اولی باشد یا در دو رکعت آخر و افضل تقدیم ما قبلست و در تعقیبات نیز تسبیح فاطمه زهرا ع
والا وقت نافله عشا که آنرا وتیره خوانند پس آن باقیست مادامیکه وقت عشا باقیست
و سنت است که آنرا بعد از نمازی که در آن شب میکنید بکنند مطلب سیوم وقت نافله شب
بعد نصف شدن شب باقیست تا طلوع صبح صادق و شناخته میشود نصف شب بسبب سراشیب شدن
ستاره ها چنانچه در روایت عمر بن حنظله وارد شده و بعضی گفته اند که مراد ستاره هائیست
که در وقت غروب آفتاب طلوع میکنند و این در همه ستاره ها و همه فصلها درست نمیاید و برای همه کس
معلوم نمیشود و گمان حقیر آنست که آنچه فرموده اند تخمینیست از برای عوام که بآن یقین نصف شب
شدن حاصل میشود هرچند بسیار از نصف شب گذشته باشد و ظاهر آنست که این تقریب را هم ملاحظه
کرده اند نسبت بسیارهای که در اوایل تاریکی شب بالای دیوارها و کوهها پیداست که تخمیناً در اول غروب
آفتاب طلوع کرده باشند و مشهور آنست که هرچه بصبح نزدیکتر باشد افضلست و شاید که مراد ایشان این
این باشد که همه را در نصف شب نکنند نه اینکه این افضل باشد از تفریق در نصف آخر شب هم هست و در
که بگوئیم که تفریق افضل باشد که چهار رکعت بکند و بخواند و بعد از آن باز چهار رکعت بکند و بخواند
و بعد از آن شفع و وتر را در بین فجر کاذب و صادق [illegible] چنانچه در اخبار بسیار منقولست که

اول خوانند

که رسول خدا چنین میکرده‌اند و مشهور آنست که جایز است کردن نماز شب پیش از نصف شب
از برای معذور مثل مسافر و کسیکه از غلبه خواب بترسد و قضا کردن در صحیح افضل است از تقدیم او و هرگاه
چهار رکعت را بجا آورد و صبح شد تمام بکند مخفف چنانکه پیش گفتیم و هرگاه چهار رکعت را نکرده
صبح شد تمام نافله صبح را بکند و فریضه را ادا کند و بعد از آن نماز شب را تمام کند و هرگاه وقت وسعت
نماز شب نداشته باشد اکتفا کند بوتر و باقی را قضا کند و دور نیست که دو نماز را هم در این صورت بجا
قضا کند **مطلب چهارم** اول وقت نافله صبح بعد فراغ از نماز شب است بنابر مشهور و اقوی و آخر آن
طلوع حمره مشرقیه است و افضل تقدیم آنست بر صبح و جمعی از اصحاب گفته‌اند مستحب است اعاده آن
هرگاه پیش از صبح کرده باشند و اولی این است که بگوییم که این در صورتیست که بعد از آن
خوابیده باشد و دور نیست که باطلاق فتوی جماعت عمل کنیم هم بد نباشد **باب چهارم**
در احکام و لواحق آنست و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجبست کردن نماز ها
در وقتهای آنها و باید آنکس که علم باوقات بهم رسانیده باشد پس هرگاه جاهل بمسئله وقت
نماز کند نماز او صحیح نیست هر چند اتفاق افتاده باشد که او در وقت کرده باشد و همچنین
هرگاه فراموش کرده باشد و قدری از او را در وقت بکند و تحصیل یقین بوقت با وجود

امکان واجب است و بمظنه نمیتوان اکتفا کرد و بعضی علما اکتفا کرده اند باذان موذن ثقه
با احتیاط و این مشکل است و بدون عذر نمیتوان اکتفا کرد مگر اینکه بآن یقین حاصل شود و اینکه
وضع اذان بجهت اعلام شده است شاید از برای معذور باشد یا از برای باخبر شدن مردم که هرگاه
ممکن شود ملاحظه کنند و مهیا شود و عمل بخبر یک نفر عادل نمیتوان کرد هرچند دعوی علم کند مگر اینکه
خبر او مفید علم باشد و ممکن است عمل بشهادت عدلین در صورت عدم امکان تحصیل یقین اظهر
جواز عمل بمظنه است بامارات و علامات و بعضی واجب دانسته اند تاخیر را تا یقین حاصل شود و آن احوط است
و اگر بعد از عمل بمظنه ظاهر شود فساد آن پس اگر تمام نماز پیش از وقت واقع شده نماز او باطل است
و اعاده میکند باتفاق علما و اگر ظاهر شود که وقت در بین نماز داخل شده هرچند پیش از سلام
دادن باشد پس مشهور آنست و اظهر آنست که صحیح است و اعاده نمیخواهد و هرگاه گمان کند که وقت تنگ است
و بغیر از نماز عصر را نمیتواند کرد یا بغیر از نماز عشا نمیتواند کرد و بعد از آن که عصر یا عشا را کرد ظاهر
شد که وقت باقیست پس در صورت احتمالات بسیار است و درست که اظهر این باشد
که بانچه کرده است اکتفا کند و نماز ظهر یا مغرب را بعد از آن بکند پس اگر در وقت مشترک ادا کند
و اگر در وقت مختص نماز دوم قضا بکند [illegible] قضا یا ادا است بلکه اگر در ظهر

و عصر یک چهار رکعت دیگر بکند و یقین ظهر و عصر بگذشت کافی باشد مطلب دوم هرگاه کسی را
ممکن باشد که شرائط نماز را الحال آورد و دیگر رکعت از نماز را در وقت دریابد لازم است او را ادا
آن این وقت از برای این شخص وقت ادای اوست و نماز را تمام میکند پس هرگاه کسی
بمقدار پنج رکعت نماز را در آخر روز دریابد ظهر و عصر هر دو را دریافته است و همچنین هرگاه بمقدار
سه رکعت از آخر وقت دریابد و مسافر باشد هر دو را دریافته است و همچنین هرگاه این مقدار
را پیش از نصف شب دریابد بلکه هرگاه بمقدار چهار رکعت تا نصف شب مانده دریابد مغرب و عشا را
دریافته است بنابر مختار حقیر چنانکه پیش گفتیم خواه حاضر باشد و خواه مسافر و اظهر آنست
که ادراک رکعت بسر برداشتن از سجده دوم حاصل میشود و بعضی اکتفا بادراک رکوع کرده اند
و آن بعید است و اما هرگاه بمقدار یک رکعت نماز را با شرائط از اول وقت دریابد و بعد از آن
مانعی بهم رسد پس کافی نیست در براءت و قضا نیست بلی هرگاه بمقدار تحصیل شرائط و نماز تمام
دریابد و نکرده باشد بر او قضا واجب است و بعضی گفته اند هرگاه اکثر نماز را در اول
وقت دریابد نماز را دریافته است و آن بعید است مطلب سوم هرگاه نماز آیتی با فریضه
حاضره جمع شوند بر کسی که وقت او تنگ شده آن را مقدم دارند و اگر هر دو وقت تنگ

شده باشد فریضه حاضره را مقدم دارد و هرگاه وقت هر دو تنگ باشد پس مشهور اقوی
آنست که مختار است در تقدیم و تاخیر و بعضی واجب دانسته‌اند تقدیم حاضره را و این احوط است
و اگر در بین نماز آیات بترسد که وقت فریضه حاضره فوت شود آن نماز را قطع کند و فریضه
بجا آورد و بعد از آن از همانجا که مانده بود نماز آیات را تمام کند و بعضی واجب دانسته‌اند که از سر بگیرد
و اول اقوی است و هرگاه معلوم او نتواند شد که وقت نماز آیات تنگ است یا نه مثل اینکه اول
شروع آفتاب گرفتن معلومش شد و نمیداند که آن قدر خواهد گرفت که وقتش وسیع باشد
یا کم خواهد گرفت درین صورت اگر وقت حاضره وسعت دارد احوط تقدیم نماز آیات است هرچند
وجوبش موسع است مطلب چهارم مشهور این است که حرام است کردن نماز سنتی در وقت
نماز واجبی یا دامیکه واجب را نکرده است بغیر نوافل یومیه که آنها را در وقت فریضه میتوان کرد و اظهر
که حرام نباشد بلکه مکروه است و ظاهر این است که کراهت در نوافل یومیه هم هست هرگاه سبب
آن فوت وقت فضیلت نماز فریضه شود ولی هرگاه نماز سنت کردن باعث فوت نماز فریضه
بشود و یا باعث ضرری باشد یعنی موجب تفویت بعضی از واجبات آن شود در آن صورت
حرام است و همچنین است حال در نماز سنتی کردن برای کسیکه کردن نماز قضا واجب بالحوان

باشد پس هرگاه داند کردن سنتی باعث این می‌شود که ترک واجب را بکند آن نماز سنتی
را بکند و اما اگر از حال خود میداند که اگر نماز سنتی را بکند نماز قضا را هم نخواهد کرد پس مانعی از
کردن آن نماز سنتی در این حال نیست بلکه قول بکراهت هم در این حال مشکل است مطلب پنجم
مشهور این است که مکروه است نافله مبتدأ یعنی نماز سنتی که نامی ندارد و از آن باب است که در همه
اوقات سنت است که کسی دو رکعت نماز سنتی بجا بیاورد در وقت طلوع آفتاب و نزد غروب
آفتاب و نزد بلند شدن آفتاب تا بدایره نصف النهار یا نزدیک آن و بعد از نماز صبح و بعد نماز
عصر و بعضی قایل بحرمت شده اند و بعضی تفصیلات دیگر داده اند و اظهر در نزد حقیر این است
که در هیچ یک کراهت نیست و احادیثی که باین مضمون وارد است محمول بر تقیه است مقصد ششم
در مکان مصلی است و در آن چند مطلب است مطلب اول جایز نیست نماز کردن در مکانی
که مباح باشد تصرف در آن مثل مسجد یا مکانی که مملوک آن شخص باشد یا باجاره گرفته باشد
یا وقف بر اولاد هم باشد یا امثال اینها و همچنین است هرگاه صاحب مکان آن اذن داده باشد
صریحا که بگوید نماز کن یا باذن مثل اینکه بگوید که تو امروز در این خانه مهمان من
یا بشاهد حال و قرائن دلالت کند بر رضای صاحب خانه بر دوستانی که از حال ایشان میدانی

که راضی نماز کردن در اکثر ایشان مثل صحراهای خالی از زراعت که بهیچ وجه ضرری
بصاحب آن نمیرسد هرچند معلوم نباشد که مال صغیر یا دیوانه است بلکه اگر معلوم هم باشد
ولی را نشاید حال درین مقام اعتبار کرده اند هرچند آن شخص ولی بغیر حاکم شرع نداشته باشد
و احوط بلکه اظهر آنست که در غیر صحراها بمجرد مظنه ولی اکتفا نکند و باید علم برضا حاصل شود هرچند
بسبب قراین باشد و در مثل صحراهای که گفتیم عدم ظهور کراهت صاحب کافی است و مشهور است
که نماز در مکان غصبی باطل است و جمعی دعوی اجماع برین کرده اند و مراد از غصب آنست که تصرف
در آن کنند بدون اذن صاحب خواه آن شخص خود آن مکان را صاحب شده باشد عدوانا یا
بدون نماز کند هرچند صاحب نشده باشد از برای غیر صاحب آن نماز جایز است بلکه
ضرر بمالک اصلی نمیرسد و اما از برای خود غاصب معلوم نیست که جایز باشد و هرگاه علم نداشته
باشد بغصبیت مکان و در آن نماز بکند نماز صحیح است و همچنین هرگاه فراموش بکند که مکان
غصبی است و در او نماز کند مگر آنکه خود غاصب باشد و نسیانا در او نماز کند که ظاهر آنست
که در صورت سیم باطل است مشهور آنست و هرگاه جاهل باشد بآنکه نماز در مکان غصبی
باطل است مشهور آنست که معذور نیست و نمازش باطل است و این اقوی است هرگاه جاهل

شرایع واحکام دانسته وتفصیل انها را تحصیل نکرده و اما اگر کسی را جبر کند که در مکان
غصب نماز کند نمازش صحیح است واگر کسی را محبوس کنند در انجا پس نماز او نیز صحیح است
نهایت اشکالی در جا هست که بعضی افعال نماز موجب ضرر بصاحب مکان باشد مثل
انکه محتاج باشد به تیمم واعضای تیمم او زخم باشد وخون از ان روان باشد وتیمم کردن
موجب نجس شدن مکان باشد وصاحب مکان باین راضی نباشد پس درین
صورت حکم بصحت تیمم ونماز مشکل است بجهت انکه محبوس بودن همین قرار در انجا را
مباح میکند اما هر گونه رفتار برا معلوم نیست که مباح کند و مراد از مکان غصبی که نماز در او
باطل است انجایی است که مصلی در حال نماز دران تصرف میکند بسبب نماز یا گذاشتن
جسم شدن دران شدن خواه هوای خانه باشد وخواه زمین باشد وخواه
فرش باشد وخواه حایل مباحی بر روی ان غصب باشد مثل فرش مباحی یا نباشد
واما هرگاه جامه غصبی مثلا در مابین زانوها و محل پیشانی مصلی افتاده باشد ضرر ندارد
وهمچنین هرگاه دیوار وسقف خانه غصبی باشد واما هرگاه در پشت بام نماز کند که
آن بام مباح باشد اما دیوارهای که این بام بر او قرار گرفته غصبی باشد پس دران اشکال است

واحد واجتناب است **مطلب دوم** واجب است که محل پیشانی یعنی آنچیز که بر او سجده

میکنند پاک باشد از هر نجاستی اما باقی مکان مصلی اگر نجس باشد نماز صحیح است بشرط آنکه

متعدی نباشد یعنی نجاستی تری نباشد که بدن یا جامه مصلی را نجس کند یا جامه و بدن

مصلی تر باشد که بان نجاست برخورد و بعضی از علما طهارت همه مکان را شرط دانسته

اند و بعضی طهارت مواضع هفتگانه که بر آن سجده می شود شرط کرده اند و اشهر و اقوی آنست

که هیچ یک شرط نیست و اظهر آنست که هرگاه خون تری که کمتر از درهم باشد و در آن

مکان باشد ضرر ندارد هر چند به بدن و جامه مصلی برسد و در مثل خون زخم و

دمل که معفو است هرگاه بمکان بریزد و از آنجا به بدن یا جامه برسد اشکال است دور نیست

که معفو باشد خصوصاً هرگاه اجتناب از آن متعذر یا متعسر باشد و احوط اجتناب است

از همه نجاسات معفوه در مکان مگر آنکه ممکن نباشد اجتناب یا حرج لازم آید

مطلب سیم سنت است از برای مصلی سترة قرار دادن یعنی چیزی در پیش

روی خود قرار دهد که مانع باشد از گذشتن انسانی و حیوانی در پیش روی او و باعث

این شود که شاغل او باشد از نظر کردن بغیر و پراکنده شدن خاطر و این معنی محقق

قالو

ی شود یا این که نیزه و یک دیوار یا ستون یا ستونی در پیش روی او باشد یا پالان شتری یا
بگذارد یا عصای بر زمین بزند یا جامه بگذارد حتی عرق چین و گاه هست که هیچ
نباشد خطی در پیش رو بکشد بجانب عرض حاصل اینکه این ستره تادیبی است
از برای نفس وحدی است از برای او که از آن تجاوز نکند و هوای را از خود منع کنند
ها را از خاطر دور کنند و مکروه است از برای دیگران هم گذشتن از پیش نماز و تاکید ستره
در مکه معظمه کمتر است بجهت ازدحام مردم در آنجا و سنت است از برای مرد نماز کردن
در مسجد بغیر نماز عیدین در غیر مکه و تاکید بسیار در آن است خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر
و مسجد کوفه و مسجد اقصی و مسجد جامع هر شهری بتفاوت فضیلت بترتیب مذکوره و این
در نمازهای واجبی است اما نمازهای سنتی پس اشهر و اظهر آن است که در خانه کردن افضل
است از مسجد مگر نماز تحیه مسجد و نوافل که در خصوص مسجد وارد شده است که در آنها اگر
شود اما زنان پس نماز آنها در خانه افضل است خواه واجبی خواه سنتی بلکه در پستو خانه
افضل است از خود خانه و توی خانه افضل است از صحن خانه مطلب چهارم سنت است
ساختن مسجدها و در آن فضیلت بسیار است و همچنین تعمیر کردن آنها و سنت است

که مسجدی بی سقف باشد و مکروهست که سقف دار باشد اما سایه بان ساختن بر سر
آن به مقدار و مثل وار است که چیزی بر سر او نهند از بهر آنکه سایه کند و سنت است که محل طهارت
از حدث و خبث را در مسجد بسازند در میان مسجد و مناره را از پشت بام مسجد بلندتر
نکنند بلکه از دیوار مسجد بلندتر نکنند و سنت است بسیار آمد و شد مسجد کردن و در مسجد
بودن و نشستن خصوصاً به انتظار نماز و از خانه وضو ساختن و با وضو داخل مسجد شدن و
ملاحظه کفشها کردن در در مسجد که نجاستی داخل مسجد نکند و در وقت دخول پای
راست را پیش گذاشتن و در خروج پای چپ را و دعائی که وارد شده است بخواند
و جاروب کردن خصوصاً روز پنجشنبه و شب جمعه و چراغ روشن کردن و دو رکعت نماز
تحیت مسجد کردن پیش از نشستن و مکروهست طلاکاری و صورت حیوانات و زن
کشیدن و با بوی بد داخل مسجد شدن خصوصاً بوی سیر و آب دهان و بلغم انداختن و
سنت است که دفن کند بلغم را و مکروه است شمشیر کشیدن و شعر لغو خواندن و گم شده را
طلب کردن و تعریف یافته شده کردن و صدا بلند کردن و بیع و شرای و صنعتهای
دنیا و حدیث‌ها کردن و اطفال بی تمیز و دیوانه را راه دادن و محل حکم و مرافعه

ستر او در مسجد قرار دادن و سنگریزه میان انگشتان انداختن و کشف عورت با امن از

مطلع کردن و خوابیدن در مسجد مکروه است مگر در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر مطلب مشهور بین

متاخرین این است که مکروه است از برای هر یک از زن و مرد که مساوی دیگری بایستد در نماز یا

زن پیش روی مرد بایستد و جمع قایل بحرمت و بطلان شده اند اول اقوی است و ایل

می شود حرمت یا کراهت بحایلی یا به ده ذراع فاصله و احوط آنست که در صورت تقدم

زن ده ذراع را از محل سجود مرد اعتبار کنند و اظهر آنست که در جایی که یکی از ایشان در بلندی

باشد که ده ذراع ارتفاع داشته باشد و دیگری در پایین آن بنا ایستاده باشد متصل بدیوار

یا کمتر باشد ولیکن از محل قیام تا پای دیوار و مجموع دیوار ده ذراع باشد یا ضلع

مثلثی که از محل قیام یکی از ایشان تا محل قیام دیگری حاصل می شود ده ذراع باشد

دیگر اعتبار ان ده ذرع در فاصله در کار نیست و رافع می شود حرمت و کراهت بتقدیم

مرد بر زن بقدر یک وجب و آن اقل مراتب است و افضل مراتب آنست که سر زن عقب

پای مرد باشد و حایل که گفتیم باید جسم باشد مثل دیوار و پرده و تاریکی و کوری و مثل

ان فایده ندارد و احوط آنست که مانع از دیدن یکدیگر باشد و مثل دیوار مشبک و جامه

بسیار نماز کرده نباشد و بدانکه اگر یکی از مرد و زن نماز او باطل باشد و آن دیگری نداند
که باطل است و نماز کند نماز او باطل است هر چند نماز او و دیگری در نفس الامر فاسد باشد
و اگر مسلم نفساد نماز دیگری دارد و حال آنکه بسته بماز نماز او صحیح است و اگر هر یک از دیگری
خبر ندارد و بایستند بنماز بعد از آنکه هر دو فارغ شدند مطلع شدند نماز هر دو صحیح است
و اگر در اثنای نماز مطلع شوند هر دو یا یکی از این دو اقوی آنست که نماز را تمام میکنند و صحیح است
و بدان نیز آنکه هر کدام که پیشتر ایستاده اند از مرد و زن نماز آخری باطل است و نماز اولی
صحیح است و اگر هر دو یکبار بایستند نماز هر دو باطل است و این همه که مذکور شد در حال اختیار
است با وجود اضطرار نه حرمت ثابت است و نه کراهت و هرگاه در جایی ایستاده
که ممکن نباشد دور شدن از یکدیگر پس اگر وقت تنگ است هر دو با هم نماز کنند و اگر
وسعت دارد مرد اول نماز کند اگر مکان ملک زن باشد سنت است که مرد را
مرخص کند که اول نماز کند و در مکان مباح مشترک میان هر دو هرگاه زن مرخص بکند
مرد را اشکال است و ممکن است که بقرعه عمل کنند و احوط آنست که زن رخصت
بدهد مرد را که پیش نماز کند و اگر مرد مرخص کند زیرا که اول نماز کند هم اشکال است

مکروهست نماز در میان قبرستان و تشدید می شود کراهت هرگاه قبر برا در پیش روی خود
قرار دهد و اظهر آنست که قبر را در پیش رو قرار دادن مکروهست هرچند در میان قبرستان
نماز نکند و زایل می شود کراهت بفاصله ده ذرع مابین او و مابین قبر از هر طرفی یا حایلی
و در زوال کراهت بپوشیدن قبر مثل فرش اشکال هست و بعضی منع کرده اند
از نماز کردن روی بر روی قبور ائمه نیز و این ضعیفست و احوط آنست که مساوی
قبر امام نماز نکند و اما پیش روی قبر ایستادن پس ظاهر حرمت است و احوط آنست
که در غیر حال نماز نیز پشت بقبر امام نکند و مکروهست نماز در جادههای راهها بلکه مطلق
میان راهها هرچند بر آن بلندیها که در میان راههاست نماز نکند و در خوابگاه اسب
و استر و قرارگاه شتران خصوصاً آنجایی که جمع می شوند بجهة آب خوردن بلکه خوابگاه
گاو و گوسفند نیز و رفع می شود کراهت آن با کم [illegible] و آب پاشیدن و جاروب
کردن و خانه که در او شراب باشد یا مست کننده دیگر باشد و در جایی که پیش روی او
آتشی باشد خصوصاً آتش افروخته مثل چراغ و شمع خصوصاً هرگاه مرتفع
باشد از زمین و از بعضی اخبار بر می آید که از برای بنی هاشم کراهت نباشد و در جایی

که بر او صور تها باشد بلکه در خانه که در او صورتی باشد و سگ می شود کراهت
یا از این میشود و بپوشانیدن صورت و تغییر دادن آن فرشته که در آن صورتها باشد
و از بعضی اخبار بر می آید که اگر یک چشم دارد باکی نیست و اگر دو چشم دارد مکروه است و بهتر
آنست که همه را بپوشانند نماز کنند که در حال نماز چشمش با و نیفتد و همچنین خانه که در او
سگ باشد یا ظرفیکه در او بول میکنند و خانهای آتش و بعضی گفته اند که مراد آتشی
است که از برای پرستیدن مهیا شده باشد و بعضی دیگر تعمیم داده اند که شامل مطبخ
و گلخن خواهد بود و همچنین رو بروی مصحف گشاده یا مکتوبی که او را مشغول کند و رو بروی
در گشاده و رو بروی انسان و در خانه که در او محبوس باشد و در خانه محبوس
و بیت الخلا یا رو بروی دیواری که از خلا ترشح رطوبت بکند و رو بروی شمشیر برهنه
و امثال آن از اسلحه و همچنین بر مطلق آبرمین مکروه است نماز در حمام و مراد از
حمام گرم خانه است نه جای رخت کن و در میان وادیها که محل آمدن سیل است و در میان
آب و گل و در خانه مورچها و در میان نهرها و در زمین شوره زار و در روی برف و در
هر زمینی که اهل آن بعذاب الهی هلاک شده باشند جایز نیست کرایه

نماز واجبی را در حال سواری و راه رفتن و در حال اختیار نه در سفر و نه در حضر جایز
اما در حال ضرورت مثل خوف و آزار و گل و باران که اگر خواهد بر زمین فرود آید
و مشقت شدید بهم میرسد مانعی ندارد و واجب است که بقدر مقدور روی خود را بقبله
کند و افعال نماز را بقدر مقدور بجا آورد و هرچه را نتواند باشاره و ایما بکند و هرگاه امر
مردد شود میانه سواره نماز کردن و پیاده نماز کردن هرکدام که در افعال نماز بهتر استیفا
می‌شود آنرا اختیار کند و هرگاه مساوی باشد مختار است در هر یک و مشهور آنست که هرچند
تواند در حال سواری جمیع افعال را بجا آورد مثل اینکه در بالای چاروا الحتی ببندد و بر
و بایستد باز جایز نیست نماز و این محل اشکال است و هرگاه آن چاروا ایستاده باشد
و هیچ حرکت نکند اظهر جواز است و ظاهر این است که در تخت معلق میان دو درخت
در هر حال خوب باشد مانعی ندارد چنانکه حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و ظاهر آنست که در
کشتی روان هم نماز توان کرد و هرگاه مخل نماز نباشد هرچند احوط آنست که بدون ضرورت
نکند اما نماز کردن در کشتی پس اگر استطاعت بیرون آمدن ندارد جایز است نماز در آن
باتفاق علما و بقدر مقدور مراعات قبله و قیام و رکوع و سجود بکند و با عجز اشاره میکند

واگر نتواند بیرون آید پس اگر ممکن باشد انتقال نماز بتمامی واجبست که بیرون

آید و تعجیل کند و اگر خللی بنماز او به هیچ وجه نمیرسد اقرب جواز است اینکه گفتیم در نماز

واجبست و اما نوافل پس جایز است کردن آنها در نشستن و سواره و پیاده در

حال اختیار و اضطرار و در سفر و حضر و مستحب است رو بقبله کردن در تکبیرة الاحرام

و بعضی واجب دانسته اند و مجزیست ایما و اشاره از رکوع و سجود و اشاره بسجود باین نزار

اشاره رکوع بکند و اگر آن کسی که راه میرود رکوع و سجود را رو بقبله بر وجه صحیح بعمل بیاورد

افضل است و بعضی از علما جایز دانسته اند نافله را بغیر قبله در حال قرار بر زمین بدون

عذر و آن مشکل است بحث چهارم در قبله است و در آن چند مطلب است مطلب اول

در حقیقت قبله است اکثر قدمای علما گفته اند که خانه کعبه قبله مسجد الحرام است و مسجد قبله حرم

است و حرم قبله دنیاست بالتوی و در نزد محققان آنست که قبله خود خانه کعبه است از برای

کسی که ممکن باشد او را علم بتعین خانه بهم رساند مثل اهل مکه و واجب آنست که محاذی

خانه بایستد هر چند خانه را نبیند و هر گاه ممکن نشود علم بتعین خانه پس قبله او جهت خانه کعبه است

آنست و بعضی از علما قول اول را توجیه کرده اند که با این قول یکی باشد نزاع و

خلافی نباشد و این دو نسبت در هوا از جمیع جهات آن فضایی است که خانه

دران هست از زیر زمین تا باسمان پس در بالای کوه ابو قبیس که بسیار مرتفع است

خانه نماز صحیح است و همچنین در سردابی که قرار او در زیر خانه است و اما حجر اسمعیل

هر چند بگوییم که در اصل داخل خانه کعبه بوده است نماز را بجانب آن نمیتوان کرد و نماز

نافله را در میان خانه کعبه میتوان کرد و همچنین نماز واجبی را در حال اضطرار و اما در حال

اختیار پس اقوی آنست که نمیتوان کرد و در صورت جواز بهر دیوار که نماز کند خوبست

و نماز در پشت بام خانه جایز است و اشهر و اظهر آنست که ایستاده نماز کند و رکوع

و سجود را تمام بعمل بیاورد و قدری از پشت بام را در پیش رو از برای قبله بگذارد و احوط

آنست که بدون اضطرار در پشت بام نماز نکند مطلب دوم واجبست که اهل هر اقلیمی

متوجه شوند بجانب آن رکن کعبه که بسمت ایشان است و علما از برای هر یک از بلاد علامات

چند ذکر کرده اند که در کتب مبسوط مسطور است و لیکن گفته اند که همه آنها از قواعد

هیئت استنباط شده بغیر قبله عراق که دران حدیث وارد شده و از کلام

بعضی دیگر بر میاید که همه آنها از احادیث ضعیف [illegible] شده است بخصوص هیچ یک حدیثی

بنظر حقیر نرسیده و آنچه گفته‌اند اینکه برای قبله عراق حدیث وارد شده است

متن آن نیز تصریح نشده بانکه از برای قبله عراق است نهایت بقرینه مقام و ملاحظه

اینکه راوی از اهل کوفه است معلوم میشود که آن از برای اهل عراق است و چون دانسته

که در قبله معتبر ملاحظه جهت و جانب است و آن در بلاد و اماکن مختلف میشود و عراق

بحسب عرض عریضی دارد و آن علامت هم نظر بضوابط هیئت درست نمیاید مگر باوسط

عراق مثل کوفه و بغداد و نواحی آنها پس باید آنرا علامت اواسط عراق قرار بدهیم

و آن حدیث این است که محمد بن مسلم گفته است که از یکی از دو امام یعنی امام محمد باقر

یا امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردم از قبله فرمود که بگذار جدی را در پشت سر خود

و نماز کن و ابن بابویه روایت کرده است که گفت بودی از حضرت صادق ع که گاه من

در سفر میباشم و راه نمییابم بقبله در شب پس فرمود آیا میشناسی ستاره که آنرا

جدی میگویند گفتم بلی گفت که بگردان آنرا طرف راست خود و هرگاه در راه حج باشی

بگردان آنرا در میان دو شانه خود تمام شد حدیث و گفته‌اند که اطراف شرقی عراق

مثل بصره و آنچه مساوی اوست جدی را بطرف روی راست میگیرد و میل زیاد

بجانب مغرب میکنند واما اطراف عربی مثل موصل وانچه مساوی اوست مشرق
اعتدالی را بر طرف چپ ومغرب اعتدالی را بر طرف راست وافتاب را وقت ظهر بر طرف
ابروی راست میگیرند وذکر کرده اند از برای علامت اهل شام انکه جدی را بر پشت شانه
چپ بگیرند وسهیل را در وقت طلوع درمیان دو چشم ودر نزد غروب بر چشم راست و
بنات النعش را در نزد غایت شان آن در پشت گوش راست واز برای اهل مغرب این
مثال این ملکست جدی را بر طرف چپ صدر خود قرار بگیرند وثریا را بر طرف راست خود
وعیوق را بر طرف چپ واز برای اهل بصره وفارس جدی را بر طرف راست روی ونسر
طایر را در وقت طلوع درمیان دو پستان خود بگیرد واز برای اهل هند وبغداد جدی
را بر گوش راست وسهیل را در نزد طلوع پشت گوش چپ بنات النعش را در نزد طلوع
بر طرف راست رو و واز برای اهل یمن جدی را درمیان دو چشم خود بگیرند وسهیل
را در نزد غایت شان درمیانه پشت وعشان خود واکثر اصحاب گفته اند که قبله خراسان
وعراق یکی است وانچه ملاحظه میکنی از اختلافات که حاصل میشود از این علامات
مذکوره ومسامحه [illegible] در حدیث شاید نموده اند [illegible] ولیکن انکه عراق

واطراف آن با وجود اختلاف و خصوصاً در راه کعبه و غیر آن معلوم میشود که معتبر در قبله ملاحظه
جهت و جانب است و بعضی در امر قبله هست و گرفت و گیر بسیار نقل نموده اند ولیکن مقدور
میشود باید تحصیل علم بجهت او کرد و از جمله وجوه تحصیل علم محرابهاست که معصومین ساخته
باشند و گاه هست که استعمال قواعد هیئت در بعضی اوقات افاده قطع بکند و اما اگر
ممکن نباشد تحصیل علم پس تکیه میکنید بگمانی که حاصل شود او را از علامات و علاماتی
که پیش ذکر کردیم به هیچ یک بیش از گمانی افاده نمیکند و بهر راهی که گمان باو بهم رسد
خوبست و از جمله آنها خبر دادن دیگریست بقبله هر چند عادل نباشد و با وجود
ظن اقوی عمل با ضعف نکند و کسی را که اجتهاد ممکن نباشد مثل
کور یا محبوس پس شکی نیست که عمل بخبر غیر میتواند کرد و محرابهای مسلمانان
و قبرستانهای ایشان از جمله اموریست که افاده ظن قوی میکنید و
جایز است عمل بر آنها در صورتیکه ممکن باشد تحصیل علم و تحصیل نکنند و بآنها اکتفا
نکنند و بدون امکان جایز نیست که اجتهاد در اصل جهت و سمت قبله بکنند
و بغیر آن عمل کنند که تیامن و تیاسر که بعضی جایز دانسته اند اجتهاد در آن

اما وجوب اجتهاد دران پس دلیل بران قایم نیست بلکه بعضی جایز ندانسته اند و اولی
احوط است هرچند اظهر جوازست و هرگاه بهیچ وجه از جهات تحصیل علم و ظن بهیچ
از برای او ممکن نباشد پس مشهور آنست که نماز میکند بچهار جانب و بعضی گفته اند که قرعه بزند
و بان عمل کند و جمعی از اصحاب گفته اند که یک نماز میکند بهر سمتی که خواهد و این در نزد حقیر
اظهرست مطلب سیم هرگاه تحصیل گمان بسمت قبله بکند و نماز کند و ظاهر شود که
خطا کرده است پس یا این است که در بین نماز ظاهر میشود خطا یا بعد از نماز اما
اول پس اگر انحراف او از قبله مابین مشرق و مغرب است باید که بگردد بجانب قبله
و نماز او صحیح است و اما اگر بعین مشرق یا مغرب ایستاده باشد یا پشت بقبله کرده است
یا غیر اینها پس در همه صورت اعاده کند نماز را مگر اینکه وقت تنگ باشد که نتواند
که اعاده نماز کند و یک رکعت از وقت را هم درنمییابد پس او بگردد بجانب قبله و نماز
را تمام کند هرچند [illegible] او بقبله [illegible] است و احوط درین صورت این است
که قضا را هم بکند و اما دوم یعنی انکه خطا ظاهر شود بعد از فراغ از نماز پس اگر انحراف
او مابین [illegible] پس اگر از جنوب است و اگر بعین مشرق یا مغرب است

پس اگر وقت باقیست اعاده کند و اگر نه بر او قضای نیست و اگر پشت بقبله کرده بعقب آ
پس درین دو قولست و اقوی آنست که این نیز چنین است و ظاهر اینست که حکم
متحیری که نماز میکند بیک جهة چنانکه گذشت حکم همین شخص است که بگمان خود خطا در
قبله کرده است و اظهر آنست که کسیکه از روی فراموشی از قبله گشته است همچنین باشد و اما
جاهل مسئله که تقصیر در تحصیل کرده باشد پس اظهر آنست که آن چنین است و در حکم کسیست
که عمدا از قبله منحرف شده باشد و کسیکه عمدا منحرف شود از قبله نماز او باطلست بجهة
آنکه استقبال قبله واجبست در جمیع فرایض و شرط صحت آنست در حال اختیار و اما نوافل
پس حکم آن گذشت که میتوان در حال اختیار ترک قبله در آن کرد بتفصیلی که پیشتر ذکر کر
دیم منهج پنجم در لباس مصلی است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجبست
پوشانیدن عورت در نماز کسی با امکان و قدرت عمدا ترک آن کند نماز او
باطلست و اظهر آنست که هرگاه نمیداند که عورت او پیداست تا پیداست و فراموش
کرده و بعد از نماز متذکر شود و بپوشاند و اگر اخلال کند به پوشیدن نماز او باطلست و اظهر آنست
که هرگاه بترک در خبره و گاه بر وجه صحیح [illegible] عورت [illegible] برود یا جامه [illegible] نماز [illegible]

و جایز است ستر بآن هر چند جامه ممکن باشد و اگر هیچکدام ممکن نباشد پس اگر تواند که بگل

چسبانیدن چنان ساتر بعمل آورد که در حال نماز از هم نپاشد و ساتر رنگ و حجم هر دو

باشد و رکوع و سجود صحیح بکند چنان بکند و دور نیست که این مساوی باشد با جامه و

برگ گیاه هر چند احوط تقدیم آنها است و اگر آنهم ممکن نشود و تواند که بگل رنگ عورت

بپوشاند هر چند حجم از او نپوشد مثل نوره پس احوط آن است که [illegible] عورت را بپوشد با آن

و نماز را باشاره کند و اگر هیچ ممکن نشود و نتواند تحصیل ساتری کرد هر چند بخریدن باشد

بقیمتی که ضرر باو نرساند و مستلزم حرج نباشد پس در اینصورت برهنه نماز کند و

رکوع و سجود را باشاره بعمل بیاورد و اشاره را بسر کند و اگر ممکن نشود بچشم بکند و بعضی

واجب دانسته اند که مراعات وضع اصل رکوع و سجود را حسب المقدور بکند و خم بشود از برای

آنها بقدری که عورت ظاهر نشود و همچنین بر پیشانی بگذارد چیزی که بر آن سجده توان کرد

و هرگاه ممکن نشود [illegible] سجود را بکند که نزدیک شود به پیشانی و وجوب آنها در نزد حقیر

ثابت نیست [illegible] احوط است [illegible] که هرگاه در جایی که ایمن است از آنکه کسی

او را ببیند [illegible] و هرگاه ایمن نیست نشسته نماز کند [illegible] در جاییکه ایستاده نماز

مستاند ظاهر روایات و کلام مشهور علما آنست که از برای سجود هم ایستاده اشاره بکند و بعضی از
علما تقویت این کرده اند که از برای سجود بنشیند و اشاره کند و این در نظر حقیر اولیست
هرگاه باعث کشف عورت نشود و اقوی اینست که برهنه هرگاه گمان این داشته باشد
که از برای او ساتری هم میرسد بلکه هرگاه امید این داشته باشد هم نماز را واجبست
که تاخیر کند تا وقت تنگ شود یا امید او برطرف شود پس اگر در اثنای نماز ساتر بهم رسد
پس اگر ممکن شود ستر بدن و فعل منافی نماز ستر کند و اگر ممکن نشود پس اظهر صحت نماز است
هر چند وقت وسعت داشته باشد که نماز را از سر گیرد و بدانکه واجب نیست ستر عورت
از خود انکه پس هرگاه جامه پوشیده است که در حال رکوع عورت خود را می بیند اما بر غیر دیگر
ظاهر نمیشود نماز او صحیحست و هرگاه چنان باشد که گاهی از برای غیر هم ظاهر شود پس نماز
او باطلست و نماز در قول اول باطل نیست بلکه صحیحست تا بانجا میرسد که در الحال
ممکنست که عورت او را کسی ببیند و [illegible] از پوشیدن عورت [illegible] آنست که اگر تصور
شود که اگر غیر در انجا حاضر باشد تواند دید [illegible] غیر در انجا حاضر باشد و این
حاصل میشود باینکه [illegible] ببندد که [illegible] [illegible]

هرگاه شخصی پای زیرجامه در جایی بایستد که سوراخی در زیر پای او باشد بجایی یا مردی که

مطلع این نیست که در آنحال انسانی باشد و اتفاق افتد که در آنحال انسانی بوده

نماز او صحیح است هرچند عورت او را دیده باشد و اما اگر در لب بامی بایستد که غالباً از

تحت او عبور مردم میشود نماز او باطل است هرچند در آنحال هیچ کس عبور نکند و گاه

عریانان بسیار جمع شوند سنت است زیرا که ایشان نماز جماعت مردان باشند یا زنان

در یک صف بایستند و اما در میان صف می نشیند و زانوهای خود را از ما بین مقدم دارد

همگی با رشته نماز میکنند مطلب دوم پیش دانستی معنی عورت را و مراد از عورتین

که واجب است از برای مرد پوشیدن آن در نماز همان است که گذشت در مسایل آداب

خلوت و اما برای زن پس واجب است ستر جمیع بدن یعنی بغیر رو و دستها از بند و ساعد

تا سر انگشتان و همچنین پاها و قدری از دست و پا را با ساق بپوشد که خاطر جمع تمام

ساقها پوشیده است پایها و همچنین قدری از رو را از باب مقدمه بپوشد و ظاهراً

که [illegible] است که [illegible] بقدری که شستن او واجب است در وضو

[illegible] عارف [illegible] باکی نیست

نماز کردن را با تمام میپوشاند و موهای خود را نیز بپوشاند و اینکه مذکور شد حکم زن آزاد است و اما

کنیز و دختر نابالغ پس ایشانها سر وا میتوانند نماز کرد بلکه ظاهر آنست که سنت باشد

برای ایشان بی مقنعه نماز کردن کنیز چنانکه از روایات ظاهر میشود و بعضی سنت دانسته اند پوشیدن

او را بخصوص حدیثی در او ندیده ام و فرقی در قباء کنیز نیست مگر در ام ولد که بعضی احتمال داده اند

که مادامی که فرزند او زنده است مثل آزاد باشد چنانکه از مفهوم صحیح محمد ابن مسلم معلوم میشود

و این احوط است و اما کنیزی که بعضی او آزاد باشد پس آن در حکم آزاد است مطلب

واجب است پاک بودن بدن و جامه در نماز و شرط است در صحت نماز تا آن پس هرگاه

عالم بنجاست دارد و عمدا با او نماز کند نماز او باطل است مگر آنکه وقت تنگ باشد آنکه نتواند

ازاله نجاست کند و جاهل مسئله که تقصیر در تحصیل آن کرده است در حکم عالم است در ابطالش

و هرگاه عالم بنجاست فراموش کند ازاله نجاست را تا از نماز فارغ شود اظهر در فقه

آنست که نماز را اعاده کند خواه وقت باقی مانده باشد یا نه و همچنین هرگاه در اثنای

نماز بخاطرش آید و اگر وقت تنگ باشد [illegible] آنست که نماز را تمام کند و اعاده [illegible]

نکند و اما جاهل بنجاست پس [illegible] مطلع

90

میشود در اثنای نماز در صورت اول اظهر عدم اعاده است خواه وقت باقی باشد یا نه و خواه در صورت احتمال حصول نجاست تفحص واجبها و کرده باشد یا نه و در صورت دوم یعنی انجا که در اثنای نماز مطلع باشد بنجاست پس اگر معلوم شود که این نجاست پیش از نماز بهم رسیده بوده است پس اعاده میکند نماز را اگر باقی [illegible] وقت که در انجا نماز را تمام میکند و قضا واجب نیست ولیکن احوط است و اگر علم بهم برساند که نجاست در اثنای نماز باو رسیده است پس اگر تواند ازاله کند به نحوی که مبطل نماز بعمل نیاید مثل فعلی کثیر یا پشت بقبله کردن پس ازاله کند نجاست را و از همانجا تمام کند نماز را و اگر نتواند دست بردارد و ازاله نجاست کند و نماز را از سر گیرد مگر با تنگی وقت که حکم او آنست که او را گفتیم و اظهر آنست که در صورت شک در اینکه نجاست پیش از نماز بوده یا در اثنای نماز بهم رسیده بهمین تفصیل جاریست و هرگاه بعد از نماز نجاستی ببیند و شک کند که آیا در حال نماز با او بوده یا بعد بهم رسیده پس بر او چیزی نیست

مطلب [illegible] بدانکه در چند جا [illegible] است نماز کردن با نجاست اول چون زخمها و قرحها و جدک [illegible] از برای عفو اختلاف است و [illegible]

در [illegible] درد حقیر آنست که معفوست مطلقا مادامیکه خون او بالمره قطع نشده است

واحتمال دارد که عفو شده باشد تا زمانی که بالمره زخم و دمل ملتئم شود و جاق

شود و اول احوط است و فرقی نیست میان کم و زیاده و نه میان جامه و بدن

و امر واجب نیست تبدیل جامه و نه سبک کردن نجاست و نه بستن و پیچیدن زخم

بکنه دلیه و احوط بلکه اظهر آنست که اکتفا کند در عفو بجاهایی که در عادت خون زخم و

دمل بآنجاها میرسد پس اگر زخم در پا باشد و خون او بگریبان قبا برسد پس معلوم نیست

که معفو باشد و اما اگر چیز تری دیگر با خون ممزوج شود و مثل ریم و آب و عرق پس در آن

اشکال است و اظهر آنست که ضرر ندارد خصوصاً مثل ریمی که ممزوج است بخون و مثل

عرق که غالبان انسان بآن مبتلاست در اوقات حاره و سنت است که صاحب

زخم و دمل روزی یکبار جامه اش بشوید دویم خونیست که از درهم بغلی کمتر باشد و اظهر

آنست که در مساوی قدر درهم عفو نباشد و مراد از درهم [illegible] آنست نه وزن

آن و در تحدید مقدار آن اشکال است و آنچه علما ذکر کرده اند [illegible] بعضی گفته اند

[illegible] گودی کف دست است و بعضی گفته اند [illegible] بند اول انگشت میانست

91

وبعضی گفته اند یک شاه وی اشرفی خوجیت و مراد از اشرفی همانست که یک مثقال

شرعیست وظاهر آنست که بوسعت همین اشرفیهای دوری است درهمها بیک دیگر نزدیک

اند نظر بها و احتیاط آنست که از مقدار محمد جوزه یا ناخن انگشت بزرگ بیشتر نباشد

و استثنا شده است از این حکم خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی علما ملحق کرده اند

با اینها خون نجس العین را و دلیل آن هر چند ظاهر نیست نهایت احتیاط در این است

و در خون متفرق که هیچ قطره آن مساوی درهم نباشد خلاف است و اشهر واظهر

آنست که هرگاه بقدری باشد که اگر جمع شوند باهم بقدر درهم باشد از آن اجتناب

کنند و در حکم باین که خون یکی آنست یا متعدد است بعرف رجوع میکنند پس هرگاه

خون از روی جامه نشر کرده باشد بروی دیگر هر دو یک خون است خواه جامه

کنده باشد خواه نازک و هرگاه مشتبه شود خون معفو بغیر خون معفو اقرب

معفو بودن است و همچنین هرگاه خون طاهر بنجس مشابه شود و اصل طهارت است سیم نجاستی

است که در چیزی باشد که نماز تنها در آن نتوان کرد خواه از جمله لباس باشد مثل

عرقچین و جوراب و بند شلوار [illegible] و امثال اینها یا نباشد مثل قلمدان

وکمار و امثال اینها و خواه انچه از جمله لباس باشد در موضع خود باشد مثل
عرق چین در سر و جوراب در پا مثل اینکه اینها در کیسه او یا در بغل او باشند و در عمامه
هر موضع که هست اشکالست و دور نیست که معفو باشد چنانکه مذهب ابن بابویه
است و نیست بجهت اینکه مادامی که بر وضع عمامه است ساتر عورت نیست و وقتیکه او را
از هم وا کنند عمامه نیست و بنابر این پس باید شالهای که متعارف است بکمر می بندند همچنین
باشد و اشکال در این بیشتر است والبته احتیاط را در این ترک نکنند و از اینجا
ظاهر میشود که اگر کسی یک ثوب کرباس در دامن داشته باشد که بیت ورع باشد و
نجس باشد میتواند با او نماز کند بلکه دور نیست که هرگاه قبای دوخته نجس در دامن
داشته باشد با او تواند نماز کند بلکه دور نیست که هرگاه رخت خودش که میپوشد نجس
باشد و او را بکند و ته کند و در دامن بگذارد همچنین باشد و حاصل اینکه انچه از ادله
و احادیث معلوم میشود این است که با بدن مصلی و جامهای که پوشیده است
پاک باشد یا نجس نباشد و اما اینکه مطلقا همراه داشتن نجاست ضرر دارد
پس معلوم نیست و احتیاط را در انچه ساتر عورت میتواند شد در هیچ جا هیچ حال

92

ترک نکند و اما غیر ساتر پس آن ضرر ندارد و بهر حال چنانکه گفتیم پس هرگاه نشسته
بر بول و در آن نشسته باشد که سرایت به بدن و جامه نکند یا آدمی بشود
مبطل نماز نیست و همچنین هرگاه خون نجس در زیر پوست داخل کرده باشد
او از جمله بواطن شده باشد بیرون کردن آن واجب نیست و اما خونی که بسبب
کوفته شدن گوشت در زیر پوست جمع میشود و میماند آن بطریق اولی ضرر
ندارد و همچنین طفل در بغل داشتن و نماز کردن با حیوان حلال گوشت همراه
داشتن هیچ یک ضرر ندارد و چهارم جامه زنی که تربیت صبی میکند و یک جامه
بیشتر ندارد و در شبانه روزی یکمرتبه بشوید کافی است و جمع از متاخرین صبیه را
هم ملحق بصبی کرده اند و این دور نیست بجهة آنکه در حدیث لفظ مولود
وارد شده است و این شامل نر و ماده هر دو هست و ممکن است که مرد مربی هم
ملحق باشد بزن مربیه و همچنین بیشتر از یک جامه هم بیک جامه هرگاه مضطر باشد
بان و همچنین بیشتر از یک طفل بیک طفل و همچنین غایط ببول و در الحاق
بدن بجامه اشکال است و اقوی آنست که اکتفا بریختن آب نکند هر چند نجاست بول

بچه شیرخواره باشد بلکه بشوید و در آخرت نشستن که نماز ما همه را با جامه
پاک بکنید با نجاست کمتر بهتر است و جمعی از اصحاب ملحق کرده اند بجامه مربیه
صبی جامه خواجه سرائی را که بول او متواتر میآید و معتمد در این مسئله آنست که ملاحظه
نشستن را بکنید و بقدری که مشقت عظیم لازم نیاید در ازاله نجاست کوتاهی نکند
و هرگاه زیاده بر شستن یکبار مجروح باشد بهمین اکتفا کند **نجم** هرگاه جامه نجس
باشد و مصلی قادر بر تطهیر او نباشد و جامه دیگر نداشته باشد خلافی نیست
در اینکه اگر جامه را بیندازد و عریان نماز کند صحیحست و لیکن خلاف کرده اند که آیا جایز
است در جامه نجس نماز کردن یا نه و بعضی واجب دانسته اند گفته اند بلی اختیار
دارد که عریان نماز کند یا در جامه نجس نماز کند و بعضی واجب دانسته اند که برهنه نماز کند و این
در نزد حقیر اقوی است و اگر مضطر شود که در جامه نجس نماز کند بجهت سرما یا گرما یا غیر آن در آن
جامه نماز کند و جمعی گفته اند که اعاده هم بکنند و این خوبست و اقوی عدم وجوب
و هرگاه دو جامه دارد که یکی از آنها نجس باشد و نداند که کدام است اشهر و اظهر آنست که واجب است
که در هر یک جدا نماز کند و بعضی گفته اند که هر دو را بیندازد و عریان نماز کند و این ضعیف است
و ظاهر

ام اینست که فرقی میان دو جامه مشتبه نباشد و باید نماز کند بعدد جامههای نجس

ب جامه پاک مگر اینکه حرج و مشقت بسیار لازم آید و در این صورت احتمال دارد که مخیر باشد

هر یک نماز کند و احتمال دارد که بقرعه عمل کند و احتمال دارد که بقدر وسع بکند و هرگاه

ت تنگ باشد و نتواند دو نماز را در دو جامه یا بیشتر را در بیشتر کرد و اختیار دارد

بقدر گنجایش وقت در هر یک از جامهها که خواهد نماز کند و هرگاه گمان بطهارت بعضی باشد

ولیست که باید او را اختیار کند و اگر احدی از مشتبهین برطرف شود احوط آنست که نماز در آنکه

نده بکند و عریانا هم نماز بکند و در نمازها ملاحظه ترتیب را بکند پس کسیکه میخواهد نماز ظهر و عصر

دو جامه مشتبه بکند اول هر دو نماز را در یک جامه بکند بعد از آن هر دو نماز را در جامه دیگر بکند

نتواند که یکی را در هر یک از دو جامه بکند و بعد از آن دیگری را در هر یک از دو جامه بکند

ال ظهر را در جامه بکند و عصر را در جامه دیگر و بعد از آن ظهر را در این جامه اخری و عصر را

اول [illegible] در این وقت صحیح نخواهد بود مگر نماز ظهر زیرا که ممکن نیست که جامه پاک همین اخری

باشد و در او ترتیب بعمل نیامده است مطلب ششم جایز نیست نماز در پوست مردار هر چند

حیوان حلال گوشت باشد خواه دباغی شده باشد و خواه نشده باشد و خواه ساتر

عورت باشد و خواه نباشد و خواه بخود خود مرده باشد یا اورا بغیر طریق شرع ...

کشته باشند و تا ثابت نشود که اینرا بطریق شرعی کشته اند خواه ذبح باشد و خواه ...

نحر و خواه صید و خواه غیر آن نمیتوان در پوست آن نماز کرد و ثابت شدن آن ...

یا بحصول علم است یا بشهادت عدلین یا باینکه گرفته شود از دست مسلمانان ...

یا بازار مسلمانان خواه شیعه باشد و خواه سنی و خواه شخصی که از دست آن ...

میگیری در بازار مسلمانان علم باسلام او داشته باشی و خواه نداشته باشی

و خواه از جمله کسانی باشد که ذبح اهل کتاب را حلال میدانند یا نه بلکه اینکه علم بهم رسانی که ذبح

اهل کتابست یا آنکه در دست دارد بگوید که چنین است و تفحص واجب نیست بلکه ...

بلکه مکروه است و پوستی که افتاده باشد در جای بلاد مسلمانان و دست مسلمی بر آن نه ...

در آن نمیتوان نماز کرد و هر چند حکم به نجاست ملاقی آنهم مشکل است و در مثل جلد و ...

قران و صحیفه اشکال است و دور نیست که در بلاد مسلمین حکم بطهارت اقرب باشد ...

و ظاهر نیست که مطهره که از پوست ساخته اند و مشک و امثال آن هر گاه حرج شود ...

که از قافله مسلمین افتاده پاک باشد و احوط آنست که از پوست مردار حیوانی که ...

جن

ون روغن ندارد و مثل ماهی اجتناب کنند و با او نماز نکنند و اظهر نیست که همراه داشتن

ری از مردار هر چند ملبوس نباشد مبطل نماز نیست مثل چشم گرگ و قطعه از پوست

عار و امثال آن و زین بالت سر نشیمی که از پوست مردار بازند و بآن غلاف

رد و شمشیر بچسبانند و ساغریکه از پوست مردار غلاف کارد و شمشیر کنند با اینها

نماز نمیتوان کرد و اجزای مردار که در بحث نجاست استثنا شد با آنها نماز میتوان کرد

مطلب هفتم جایز نیست نماز در جامه که از پوست حیوانی باشد که حرام گوشت باشد هر چند

ر که آن بعمل آمده باشد مگر آنچه را استثنا خواهیم کرد و همچنین در جامه که از پشم یا مو

یا کرک آن باشد اشهر و اقوی آنست که فرقی نیست ما بین جامه ساتر عورت و غیر آن

مثل عرق چین و بند زیر جامه و غیر آن و همچنین اشهر و اظهر آنست که همراه داشتن هر جزوی

از آن نیز این حکم دارد هر چند لباس نباشد مثل موی گربه و روباه و عاج و شیر ماهی

و غیر اینها و هرگاه نسیانا با اینها نماز کرده باشد در آن اشکال است و دلیلی بر وجوب اعاده

نیست هر چند احوط است خصوصا در لباس و خصوصا از آنچه ساتر عورت

باشد و مخلوط کردن اجزاء غیر ماکول اللحم بغیر آن مثل ریسمان باشد و

نمی بخشد و در جاییکه شک کنی که آیا این جزء ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم دیگر

است یا غیر ماکول اللحم دران اشکالیست و دور نیست که اقوی عدم وجوب

اجتناب باشد و احوط اجتناب است بلکه احتیاط موکد است و اما اگر جزء غیر ماکول

اللحم یقینی مشتبه شود بغیر آن پس اقوی وجوب اجتناب است از هر دو مثل

مشتبهین و بدانکه مراد از غیر ماکول اللحم غیر انسانست و نماز در فضلات انسان

مثل عرق و چرک و مو و ناخن صحیح است هر چند از غیر خود باشد و همچنین مراد از غیر

مثل زنبور و شپش و امثال آنهاست بجهت آنکه اینها را گوشتی نمی باشد که خوردنی

باشد یا نخوردنی پس نماز کردن با شمع و عسل و امثال اینها ضرر ندارد و اما آنکه

وعده کردیم که استثنا خواهیم کرد آن دو چیز است اول خز است که نماز در موی

او بالاتفاق صحیح است و در پوست آنهم بنا بر اشهر و اقوی صحیح است

اشکال و در حقیقت خز است و اهل عرف ... و اختلاف دارند و تمت علامتم

مخلوط

لف است بعضی گفته اند همواننیست چهار دست و پا که از آب صید میکنند

ی میمیرد و جدا شدن از آب مثل ماهی و بعضی گفته اند که ان سگ آبیست و بعضی حیوانی دیگر

ته اند و شیخ طوسی و شیخ زین الدین ره در شرح لمعه گفته است و گویا که

ن امروز مجهول است و کسی را نمی شناسد یا اسم او تغیر یافته یا اشتباه

اسم آن شده است و در اوایل اسلام تا میان آن بسیار بوده است و الحال

م شده است و اظهر در نزد حقیر آنست که بمن ملحق باشد بشبهه و حکم او مذکور شد

ادم مستحب است و در ان دو قول است و اظهر آنست که جایز است نماز با آن لباس

که تذکیه شرعی بعمل آمده باشد و مردار ان نجس است مطلقا حرام است

پوشیدن ابریشم خالص بر مردان و مبطل نماز است از برای ایشان بخلاف

زنان که حلال است ابریشم و مبطل نماز ایشان نیست و در خنثی احوط اجتناب است

استثنا شده است از برای مردان در حال جنگ مانعی ندارد پوشیدن و نماز

کردن در آن و ظاهر آنست که مراد جنگ مباح باشد نه هر جنگی و همچنین حال اضطرار بجهت

ه سرما و گرما و غیر آن و نیافتن ساتر بغیر حریر عذر نیست بلکه نماز نکند و بعضی

دانسته اند از برای کسی که سببش او را ازار کند و اظهر در نظر و حقیر آنست که

سببش تا آن رفع شود و تحمل از آن سبب مشقت و حرج است نماز کند و الا فلا

مذکور شد حکم جامه ایست که ساتر عورت باشد و اما غیر آن مثل کلاه و بند زیر جامه

وجوب او و غیر آن پس در آن خلافست و اظهر در نظر و حقیر آنست که مبطل نماز است

و اما سنجاف جامه که دور دامان و سر آستینها میدوزند و در آستر جامه یا ابره

آن پس اظهر آنست که مبطل نیست و احوط اجتناب و احوط آنست که از چهار انگشت

بیشتر نباشد و در حکم سنجاف است بین و قیطان که در دور گریبان پیرهن

میدوزند و در دور دامن جامه ها میدوزند و اما تکمه و بند قبا پس وضوح جواز

در اینها بیشتر است و اما جامه که غیر ابریشم و آن با ابریشم مخلوط باشد پس جایز است

نماز او بجهت مردان و همین که دو صوف میگویند مخلوط است کافیست و ظاهر آنست که

هرگاه دو یک و غیره ابریشم باشد هم خوبست و هرگاه ابره ابریشم باشد و آستر کرباس

ان فایده ندارد و هرگاه جامه دو راه باشد و یک راه او تمام حریر باشد

یک راه او تمام ریسمان هم خوبست و اما جامه هرگاه از قطعه‌های چند دوخته

باشد که بعضی حریر باشد و بعضی غیر حریر از قبیل جبه قلندری هر چند بر هیئت همان

جامه راه راه باشد که گفتیم پس در آن اشکال است و اظهر اجتناب است و همچنین هرگاه

جامه کرباس باشد مثلا و روی او را از ابریشم نقش کنند که متصل بهم باشد از قبیل

زیر جامه زنها که در این زمان متعارف است و اما هرگاه بجای پنبه در او ابریشم گذارند

در آن دو قول است و احوط اجتناب است   جایز است نشستن بر روی فرش

حریر محض و سوار شدن بر آن و اظهر در نزد حقیر این است که نماز هم بر روی او

صحیح است   حرام است پوشیدن طلا از برای مردان و باطل است

نماز در آن و در امثال آنها خلافی نیست هرگاه تمام جامه بصورت تمام از طلا باشد

مثل اینکه از مفتول طلا جامه بافته باشند و در جامه غیر ساتر مثل کلاه و امثال آن

و همچنین در مخلوط با طلا مثل اینکه جامه را از مفتول طلای خالص و ریسمان بافته

باشند و در مموه یعنی آنکه روکش طلا داشته باشد و در حرمت اینها و بطلان

نماز در اینها خلاف است و ظاهر اکثر علما حرمت و بطلان نیست و این احوط

اظهر است و همچنین انگشتر طلا نیز برای مردان حرام است و علامه تصریح به بطلان

نماز در او کرده و بعضی اخبار هم دلالت بر این دارد و بعضی تامل در بطلان نماز

کرده اند و احوط اجتناب و احوط بلکه اظهر حرمت استعمال تکمه طلا و سنجاق

جامه از طلا است و همچنین احوط بلکه اظهر بطلان نماز است در اینها اما زنان

خلافی در این نیست که جایز است از برای ایشان پوشیدن طلا و نماز کردن

در آن و اما همراه داشتن طلا پس دلیلی ندیده ام که دلالت کند بر حرمت آن

در حال نماز و باطل شدن نماز با آن خواه سکه دار باشد و خواه نباشد بلکه

اگر خوف فراموش کردن و تلف شدن آن باشد احتیاط همین صورت است

بلکه گاهی هست که حرام است جدا کردن از خود بلی اگر در جایی باشد که خاطر جمع است

که یافت نشود بیرون آوردن بهتر است   جایز نیست نماز کردن

در جامه

۹۷

در جامه غصبی بلکه باید جامه ملک باشد یا اذن صاحب آن باشد صریحا یا بالفحوی یا شاهد

حال و مشهور علما نماز را باطل میدانند و بعضی دعوی اجماع هم بر آن کرده اند

و هرگاه مالک اذن بدهد غاصب را جایز است نماز در آن مکروه است نماز در جامه

یا انگشتری که در آن تمثالی باشد و اظهر آنست که کراهت مخصوص صورت جاندار است

پس در مثل جیت و قلمکار و امثال آنها کراهتی نیست هر چند صورت گل [illegible]

و درختان بنا باشد و همچنین مکروه است نماز کردن با کلاههای سیاه که در آن صورت

و کراهت آن سبک میشود یا برطرف میشود با آنکه ببندد در اسمانی یا کتّه و کمربند

و بنحوی که آن بول بر پشت سر باشد و لااقل از آن پنهان داشته باشد در جامه

که باشد و همچنین مکروه است نماز کردن با آهن خواه انگشتر و خواه غیر آن مگر اینکه

که آن آهن پوشیده باشد در غلافی یا آنکه یا آنکه و تاکید بسیار در احادیث نماز

وارد خصوصا انگشتری آهن و همچنین مکروه است نماز در جامه کسی که اجتناب

از نجاست نمیکند و [illegible] نیست [illegible] که [illegible] غلطت مثل [illegible]

و جامه‌های ناسریه که مجوس میبافند مکروه نباشد بنظر مکتبات ابتلا و عدم اجتناب
مجوسین بعسر عصار و امصار همچنین مکروه است در جامه پوستی که از مسلمانی گرفته
باشند که مردار را بدباغی کردن حلال داند در جامه که در زیر جامه پوستی پوشیده
باشد که از پوست روباه باشد و مکروه است پیشنمازی کردن بغیر ردا بلکه مطلق
نماز کردن بی ردا خصوصا هرگاه جامه کمی با نازکی پوشیده باشد یا زیر جامه تنها
پوشیده باشد یا لنگ تنها البته باشد حتی آنکه در اینصورت ما اگر مضطر شود بند
زیر جامه یا ریسمانی بر دوش خود بیندازد و کیفیت ردا آنست که جامه به دوشهای
خود بیندازد و هر طرف آنرا جمع کند و بر دوش راست بیندازد یا آنکه طرفهای
جامه را بیندازد و بگذارد که آویخته باشد و ظاهر آنست که عبا و پوستین و امثال آنها
کفایت از ردا میکند و مکروه است از برای کسیکه نماز با عمامه میکند آنکه عمامه او تحت الحنک
نداشته باشد و مستحب است نماز با عمامه کردن و در کیفیت تحت الحنک اختلافی است
در میان علما و در [illegible] بعض [illegible] که آنست که قدری از عمامه را میگذارند

دوام

دور اخیر در زیر جامه دور بپیچد و کسی او را بآن طرف دیگر لعمامه فرو برد و از بعض دیگر
ظاهر میشود که ابرا از زیر جامه بیاویزد بر روی سینه و از بعض اخبار ظاهر
که دو طرف از برای او قرار بدهد و بگذارند یکطرف را کوتاه تر و در پشت سر بیندازند
ویکطرف را بلندتر و بر روی سینه بیاویزند و بعضی گفته اند که انچه دلالت میکند
بر معنی اول از برای مسافر است که همه خوبست و جمع میان همه بهتر است یعنی اول
دور بدهد و فرو برد طرف دیگر عمامه و بعد از آن بیندازد و بر روی سینه بالعکس و
دور نیست که در امثال بلاد ما که بالمره تحت الحنک مهجور است که از جمله لباس شهره
است ترک آن اولی باشد یا آنکه مکروه نباشد و مکروه است نماز در قبای تنگی
که مانع از حضور قلب باشد خواه بسبب تنگی خود قبا باشد یا بسبب بستن بندها و تکمه ها
بلی در حال جنگ و همچنین نماز کردن در جامه بسیار نازک هر چند رنگ بدن ننماید
و اگر رنگ بدن زن یا عورت مرد بنماید نماز باطل است و اما اگر حجم عورت
بنماید و رنگ آن ننماید ظاهر ... [illegible] و بعضی ... [illegible]

یا پوشیدنیها عورة بمثل گل و نوره لیکن نماز [illegible] نیست چنانچه گذشت و همچنین

مکروه است که مرد دهان بسته نماز کند و زن با نقاب نماز کند یا در خلخال نماز کند

که صدا داشته باشد یا در حالی که گردن حایلی داشته باشد از قلاده و گردن بند

و مکروه است نماز در حال خضاب و همچنین مکروه است نماز در جامه سیاه بغیر عبا و

عمامه و چکمه و در جامه که رنگ سیر داشته باشد خصوصا سرخ و همچنین در چیزیکه

روی پا را بپوشاند و ساق نداشته باشد مثل جورابهای زنان که درین زمانها

متعارف است و کفش و گیوه و امثال آن و اکثر علما حرام دانسته اند و اجتناب

احوط است بلکه اظهر است و اظهر آنست که کراهت یا حرمت ثابت باشد هرگاه

اکثر پشت پا را بگیرد هرچند تمام را نپوشد و اما آنچه چنین نباشد در آن کراهت ندارد

و نه حرمت مثل نعل عربی بلکه در نعل عربی نماز کردن سنت است

و سنت است خوشبو کردن خود را در حال نماز بمشک و غیر آن چنانکه

از حضرت [illegible] روایت [illegible] است که فرمودند نماز کسیکه خود

[illegible]

